



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

حکمت نامہ

تعارف و عظمت کے سلسلے میں
حضرت عبدالرحمن امیر مومنین

مولانا شبلی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حکمت نامه حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام

نویسنده:

محمد محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	حکمت نامه حضرت عبدالعظیم (علیه السلام)
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۴	پیش گفتار
۲۴	حکمت، در لغت
۲۵	حکمت، در قرآن و حدیث
۲۵	اقسام حکمت
۲۵	اشاره
۲۵	۱. حکمت علمی
۲۶	۲. حکمت عملی
۲۷	۳. حکمت حقیقی
۲۸	سرآمد حکیمان
۲۸	حکمت نامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۳۰	شناخت نامه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
۳۰	اشاره
۳۰	یک. تبار
۳۰	اشاره
۳۱	۱. عبداللّه بن علی
۳۱	۲. علی بن حسن
۳۲	۳. حسن بن زید
۳۲	۴. زید فرزند امام حسن علیه السلام
۳۳	دو. تاریخ تولّد و وفات
۳۵	سه. درک محضر امامان

۳۶	چهار. عظمت علمی
۳۸	پنج. تألیفات
۳۸	شش. عظمت معنوی
۳۹	پنج. تألیفات
۳۹	شش. عظمت معنوی
۳۹	اشاره
۴۰	الف- فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام
۴۰	ب- مقصود از برابری زیارت عبد العظیم با زیارت سید الشهدا علیه السلام
۴۱	هفت. روایات حضرت عبد العظیم علیه السلام
۴۲	هشت. مهاجرت به ری
۴۴	نُه. سبب وفات
۴۵	ده. مدفن حضرت عبد العظیم علیه السلام با اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله
۴۸	فصل یکم: حکمت های اعتقادی
۴۸	۱/۱ عرضه دین بر کارشناسان دینی
۴۸	اشاره
۵۰	شرح
۵۳	۲/۱ موحد کامل
۵۳	اشاره
۵۳	شرح
۵۵	۳/۱ شمار پیامبران
۵۵	اشاره
۵۶	شرح
۵۷	۴/۱ ویژگی های اسلام
۵۷	اشاره
۵۸	شرح
۵۸	اشاره

۵۸	۱. بهره مندی از فضای باز معنوی
۵۹	۲. روشن بینی در پرتو نور حکمت
۵۹	اشاره
۶۱	اقسام حکمت
۶۱	اشاره
۶۱	الف-حکمت علمی
۶۱	ب-حکمت عملی
۶۱	ج-حکمت حقیقی
۶۲	۳. آرامش در دژ نفوذناپذیر نیکوکاری
۶۲	۴. یاری گرفتن از پرتوان ترین یاران
۶۳	۵/۱ شناخت اهل بیت
۶۳	اشاره
۶۳	شرح
۶۷	۶/۱ روشن بینی اهل بیت
۶۷	اشاره
۶۷	شرح
۶۹	۷/۱ پیروی از اهل بیت
۶۹	اشاره
۶۹	شرح
۷۲	۸/۱ خطر پیروی از غیر اهل بیت
۷۲	اشاره
۷۲	شرح
۷۴	۹/۱ غربت پیروان اهل بیت
۷۴	اشاره
۷۵	شرح:
۷۷	۱۰/۱ روشنگری اهل بیت

۷۷	اشاره
۷۷	شرح
۷۹	۱۱/۱ شمار امامان اهل بیت
۷۹	اشاره
۸۶	شرح
۸۶	اشاره
۸۷	۱. ارزیابی سند احادیث
۸۸	۲. زمان و مکان صدور احادیث
۸۹	۳. اختلاف در متن احادیث
۹۰	۴. مقصود از «دوازده خلیفه»
۹۴	۱۲/۱ پیشوای حق پذیران
۹۴	اشاره
۹۴	شرح
۹۶	۱۳/۱ پیشوای پرهیزکاران
۹۸	۱۴/۱ نام های مادر امامان
۹۹	۱۵/۱ گریه پیامبر بر سرور شهیدان
۱۰۰	۱۶/۱ گریه زمین و آسمان بر امام حسین
۱۰۰	اشاره
۱۰۱	شرح
۱۰۲	۱۷/۱ پاداش زیارت سرور شهیدان
۱۰۳	۱۸/۱ زیارت سرور شهیدان در شب قدر
۱۰۴	۱۹/۱ نام، لقب و کنیه امام رضا
۱۰۵	۲۰/۱ فضیلت زیارت امام رضا
۱۰۷	۲۱/۱ قائم آل محمد
۱۱۰	۲۲/۱ دین مداری در عصر غیبت
۱۱۱	۲۳/۱ انتظار فرج

- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۱ شرح
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۲ وظیفه منتظران حقیقی
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۳ ۱. انتقال معارف اهل بیت علیهم السلام به جهانیان
- ۱۱۳ ۲. تبلیغ عملی
- ۱۱۵ ۲۴/۱ قضا و قدر
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۵ شرح
- ۱۱۷ ۲۵/۱ پاسخ به شبهه جبر
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۹ شرح
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۰ یک. نظریه جبر
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۱ طرفداران «نظریه جبر» در علوم مختلف
- ۱۲۴ دلایل نظریه جبر و نقد آنها
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۴ ۱. تمسک به قضا و قدر
- ۱۲۴ نقد دلیل نخست
- ۱۲۵ ۲. تمسک به توحید افعالی
- ۱۲۵ نقد دلیل دوم
- ۱۲۶ دلایل بطلان نظریه جبر
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۶ ۱. علم حضوری به آزادی در افعال

- ۱۲۷ ۲. جایز نبودن اسناد «کار قبیح» و «ظلم» به خدا
- ۱۲۸ ۳. مردود بودن نفی حسن و قبح عقلی و آموزه های دینی
- ۱۲۹ دو. نظریه تفویض
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ معانی تفویض
- ۱۳۲ سه. نظریه «نه جبر و نه تفویض»
- ۱۳۳ ۲۶/۱ راز اختلاف استعدادها
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ شرح
- ۱۳۵ فصل دوم: حکمت های عبادی
- ۱۳۵ ۱/۲ نورانیت وضو
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۵ شرح
- ۱۳۸ ۲/۲ مباهات خدا به نمازگزار
- ۱۳۸ اشاره
- ۱۳۸ شرح
- ۱۴۲ ۳/۲ برکات نماز
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۲ شرح
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۲ ۱. اجابت دعا
- ۱۴۳ ۲. جواز ورود به بهشت
- ۱۴۴ ۴/۲ دعای رؤیت هلال ماه رمضان
- ۱۴۷ ۵/۲ برکات روزه ماه رمضان
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ شرح

۱۴۹ ۶/۲ تلاوت کلام خدا

۱۴۹ اشاره

۱۴۹ شرح

۱۵۱ ۷/۲ گریه از بیم خدا

۱۵۱ اشاره

۱۵۱ شرح

۱۵۴ ۸/۲ درود بر پیامبر

۱۵۴ اشاره

۱۵۴ شرح

۱۵۶ ۹/۲ دعا، توبه و استغفار

۱۵۶ اشاره

۱۵۷ شرح

۱۵۹ فصل سوم: محاسن اخلاق و رفتار

۱۵۹ ۱/۳ تحصیل دانش

۱۵۹ اشاره

۱۶۰ شرح

۱۶۴ ۲/۳ اهتمام به فرایض

۱۶۴ اشاره

۱۶۴ شرح

۱۶۷ ۳/۳ مراقبت از زبان

۱۶۷ اشاره

۱۶۸ شرح

۱۷۱ ۴/۳ حسن خُلق

۱۷۱ اشاره

۱۷۱ شرح

۱۷۳ ۵/۳ دوراندیشی

- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۳ شرح
- ۱۷۵ ۶/۳ پاسداری از شخصیت خود
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۵ شرح
- ۱۷۸ ۷/۳ مدارا با مردم
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۸ شرح
- ۱۸۱ ۸/۳ گذشت
- ۱۸۱ اشاره
- ۱۸۱ شرح
- ۱۸۳ ۹/۳ مخاطب شناسی در تبلیغ
- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۳ شرح
- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۳ ۱. برنامه ریزی صحیح تبلیغی
- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۴ میزان تأثیر پذیری مخاطب
- ۱۸۴ تفاوت استعداد های طبیعی
- ۱۸۴ تفاوت استعداد های اکتسابی
- ۱۸۸ مسئولیت برنامه سازی برای تبلیغات
- ۱۸۸ ۲. درگیر نشدن با خواست های فطری مردم
- ۱۹۰ ۱۰/۳ استخاره و استشاره
- ۱۹۰ اشاره
- ۱۹۰ شرح
- ۱۹۴ ۱۱/۳ نیکی پس از بدی

- ۱۹۴ اشاره
- ۱۹۴ شرح
- ۱۹۷ ۱۲/۳ توانگری در بینوایی
- ۱۹۷ اشاره
- ۱۹۷ شرح
- ۱۹۹ ۱۳/۳ بخشش مال
- ۱۹۹ اشاره
- ۱۹۹ شرح
- ۲۰۱ ۱۴/۳ داستان ضیافت سلمان از ابو ذر
- ۲۰۳ ۱۵/۳ دید و بازدید برادران دینی
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۳ شرح
- ۲۰۶ ۱۶/۳ قصاص
- ۲۰۶ اشاره
- ۲۰۶ شرح
- ۲۰۸ ۱۷/۳ دوستی در راه خدا
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۸ شرح
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۹ ریشهٔ عداوت
- ۲۰۹ مبدأ محبت
- ۲۱۰ چرایی دشمنی برای خدا
- ۲۱۱ معنای دشمنی برای خدا
- ۲۱۲ بُغض، ریشه در حُب دارد!
- ۲۱۳ ۱۸/۳ صلۀ رحم
- ۲۱۳ اشاره

- ۲۱۳ شرح
- ۲۱۶ ۱۹/۳ اطعام نیازمند
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۶ شرح
- ۲۱۹ ۲۰/۳ خودداری از خیانت
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۱۹ شرح
- ۲۲۱ ۲۱/۳ خودداری از آزار دیگران
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۱ شرح
- ۲۲۳ ۲۲/۳ تحمّل آزار دیگران
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۳ شرح
- ۲۲۵ ۲۳/۳ خطبة ازدواج
- ۲۲۹ فصل چهارم: بدی های اخلاق و رفتار
- ۲۲۹ ۱/۴ خودبینی
- ۲۲۹ اشاره
- ۲۳۰ شرح
- ۲۳۲ ۲/۴ ناسپاسی
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۲ شرح
- ۲۳۵ ۳/۴ استبداد به رأی
- ۲۳۵ اشاره
- ۲۳۵ شرح
- ۲۳۷ ۴/۴ عیبجویی
- ۲۳۷ اشاره

- ۲۳۷ شرح
- ۲۳۹ ۵/۴ ظلم
- ۲۳۹ اشاره
- ۲۳۹ شرح
- ۲۴۱ ۶/۴ همنشینی با بدان
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۲ شرح
- ۲۴۴ ۷/۴ فریفته شدن
- ۲۴۴ اشاره
- ۲۴۴ شرح
- ۲۴۶ ۸/۴ بیهوده کاری
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۷ شرح
- ۲۴۹ ۹/۴ کوچک شمردن نیکی
- ۲۴۹ اشاره
- ۲۴۹ شرح
- ۲۵۱ ۱۰/۴ کوچک شمردن بدی
- ۲۵۱ اشاره
- ۲۵۱ شرح
- ۲۵۲ ۱۱/۴ بیهوده گویی
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۴ شرح
- ۲۵۶ ۱۲/۴ مهر شدن قلب
- ۲۵۶ اشاره
- ۲۵۶ شرح
- ۲۵۹ ۱۳/۴ خودنمایی در عبادت

- ۲۵۹ اشاره
- ۲۵۹ شرح
- ۲۶۱ ۱۴/۴ گناهان کبیره
- ۲۶۱ اشاره
- ۲۶۶ شرح
- ۲۷۰ ۱۵/۴ خشم گرفتن بر زمان و اعتماد به آن
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۰ شرح
- ۲۷۲ ۱۶/۴ نافرمانی کردن از پدر و بی حرمتی به بزرگان
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۲ شرح
- ۲۷۲ اشاره
- ۲۷۲ ۱. نقش قم در گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام
- ۲۷۳ ۲. خطری که در آینده، گروهی از جوانان قم را تهدید می کند
- ۲۷۴ ۳. مصونیت قم از توطئه های دشمنان اسلام
- ۲۷۵ ۱۷/۴ انکار مجهولات
- ۲۷۵ اشاره
- ۲۷۵ شرح
- ۲۷۹ ۱۸/۴ رهاسازی گوش
- ۲۷۹ اشاره
- ۲۷۹ شرح
- ۲۸۲ ۱۹/۴ ولخرجی در خرید خانه
- ۲۸۵ فصل پنجم: حکمت های جامع
- ۲۸۵ ۱/۵ پاداش کارهای نیک و بد
- ۲۹۲ ۲/۵ احادیث سلسله الذهب
- ۲۹۸ ۳/۵ تأیید شدن چهار سخن امام علی با وحی

- ۳۰۰ ----- ۴/۵ مواعظ امیر مؤمنان به یاران
- ۳۰۵ ----- ۵/۵ مواعظ امام رضا به مأمون
- ۳۰۶ ----- ۶/۵ بیماری مؤمن و لطف خداوند
- ۳۰۶ ----- اشاره
- ۳۰۶ ----- ترجمه
- ۳۰۶ ----- شرح
- ۳۱۰ ----- ۷/۵ عوامل مصونیت از فریفتگی
- ۳۱۱ ----- ۸/۵ ادب همنشینی، گفتن و شنیدن
- ۳۱۳ ----- ۹/۵ پیام امام رضا به شیعیان
- ۳۱۵ ----- درباره مرکز

حکمت نامه حضرت عبدالعظیم (علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵ -

عنوان و نام پدیدآور: حکمت نامه حضرت عبدالعظیم (ع)/ محمد محمدی ری شهری.

مشخصات نشر: قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر □ ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۲۹۱ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۶۱۴-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۱۵] - ۳۲۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، ۱۷۳ - ۲۵۰ ق.

موضوع: احادیث شیعه

شناسه افزوده: دار الحدیث

رده بندی کنگره: BP۵۳/۵ ع/ ۲ م ۲۵ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۸۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۸۶۷۵۷

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

حکمت نامه حضرت عبدالعظیم (ع)

محمد محمدی ری شهری

ص: ۴

واژه «حکمت» در لغت، از ریشه «حُکَم» گرفته شده است و «حُکَم» به معنای «منع» است؛ زیرا حُکَم و داوری عادلانه، مانع ظلم می‌شود. دهنه اسب و دیگر چارپایان نیز در عربی، «حَکْمَه» نامیده می‌شود؛ چرا که مهارکننده حیوان است و علم، در عربی، «حکمت» نامیده شده است؛ چرا که از جهلِ عالم، جلوگیری می‌کند. (۱)

همچنین بر هر چیز نفوذناپذیری، صفت «مُحکَم» اطلاق می‌گردد. (۲)

آلوسی در تفسیر روح المعانی، در تبیین واژه «حکمت»، از کتاب البحر جاحظ، چنین نقل می‌کند:

دانشمندان، در معنای این کلمه، بیست و نه قول دارند که برخی از آنها به هم نزدیک اند. پاره‌ای از عالمان، بیشتر این معانی را اصطلاحی می‌دانند که قائل به آنها، به مصداق مهم «حکمت» بسنده کرده و همان را در معنای آن آورده است، و گرنه در اصل، «حکمت» از مصدر «احکام» است که به معنای استواری در علم و گفتار و کردار یا همه اینهاست. (۳)

بنا بر این، از منظر واژه‌شناسی، کلمه «حکمت»، حاکی از نوعی استواری و اتقان است و به هر چیز استوار و نفوذناپذیر، اعم از مادی یا معنوی، اطلاق می‌گردد.

ص: ۷

۱- (۱). ر. ک: معجم مقاییس اللغه: ماده «حکَم».

۲- (۲). در الصحاح (ج ۵ ص ۱۹۰۲) در معنای «أَحکَمْتُ شَيْئاً فَأَحکَمَهُ» آمده است: چیزی را استوار کردم و آن هم استوار شد؛ یعنی پابرجا و محکم شد.

۳- (۳). روح المعانی: ج ۳ ص ۴۱.

حکمت، در قرآن و حدیث

واژه «حکمت»، بیست بار در قرآن کریم آمده است و خداوند متعال، در این کتاب آسمانی، ۹۱ بار، خود را با صفت «حکیم» ستوده است. (۱)

تأمل در موارد کاربرد این واژه در متون اسلامی، نشان می دهد که حکمت، از نگاه قرآن و حدیث، عبارت است از: «مقدمت استوار علمی و عملی و روانی، برای نیل به مقصد والای انسانیت» و آنچه احادیث اسلامی در تفسیر «حکمت» آورده اند، در واقع، مصداقی از مصداقی این تعریف کلی است.

اقسام حکمت

اشاره

بر پایه آنچه در تعریف کلی ذکر کردیم، حکمت از نگاه قرآن و حدیث، به سه نوع تقسیم می شود: حکمت علمی، حکمت عملی و حکمت حقیقی. گفتنی است که این تقسیم بندی و نام گذاری، بر اساس تأمل در کاربردهای واژه حکمت در قرآن و احادیث اسلامی است.

حکمت های علمی و عملی و حقیقی، هر یک به منزله پله های نردبان استواری هستند که انسان با بهره گیری از آنها، به قله کمال انسانیت، صعود می کند. جالب توجه است که بدانیم پله اول این نردبان (حکمت علمی) را فرستادگان خداوند متعال، بنا نهاده اند. پله دوم (حکمت عملی) را انسان، خود باید بسازد و پس از ساخته شدن آن، آخرین پله جهش به مقام انسان کامل (یعنی حکمت حقیقی) را خداوند متعال، آماده می سازد.

اینک، توضیح کوتاهی در باره این سه گونه حکمت:

۱. حکمت علمی

مقصود از حکمت علمی، هر گونه دانستی یا معرفتی است که برای صعود به مقام

ص: ۸

۱- (۱). در قرآن صفت «حکیم»، ۳۶ بار همراه با صفت «علیم»، ۴۷ بار با صفت «عزیز»، چهار بار با صفت «خبیر» و یک بار همراه هر یک از صفات «تواب»، «حمید»، «علی» و «واسع» آمده است.

انسان کامل، ضروری است. به سخن دیگر، هم دانش مربوط به عقاید، «حکمت» است، هم دانش مربوط به اخلاق، و هم دانش مربوط به اعمال. از این روست که قرآن کریم، پس از ارائه ره نمودهای گوناگون در عرصه های اعتقادی و اخلاقی و عملی، همه آنها را حکمت می نامد و می فرماید:

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ ۱

این [سفارش ها] از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است.

این مفهوم از حکمت، نخستین فلسفه بعثت انبیای الهی است. قرآن کریم، در آیات متعددی، بر این مطلب، تأکید کرده است، از جمله در این آیه:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۲

بی گمان، [خدا] بر مؤمنان در برانگیختن فرستاده ای از میان خود ایشان، منت نهاده است، که آیاتش را برایشان می خواند و آنها را پاکیزه می گرداند و به ایشان، کتاب و حکمت می آموزد، هر چند پیش از آن، در گم راهی آشکاری بودند.

۲. حکمت عملی

حکمت عملی، برنامه عملی رسیدن به مرتبه انسان کامل است. از نگاه قرآن و احادیث، هم دانش و هم عملی که مقدمه تکامل انسان اند، «حکمت» نامیده می شوند، با این تفاوت که دانش، پله نخست تکامل، و عمل، پله دوم آن است.

احادیثی که حکمت را به فرمانبری از خداوند متعال، مدارا با مردم، دوری از گناهان، و اجتناب از نیرنگ تفسیر کرده اند، به این نوع از حکمت، اشاره دارند. (۱)

ص: ۹

۱- (۳) ر. ک: دانش نامه عقاید اسلامی: ج ۲، ص ۳۵۳ ([۱] معرفت شناسی / بخش پنجم / فصل یکم: معنای حکمت).

حکمت حقیقی، نورانیت و بصیرتی است که در نتیجه به کار بستن حکمت عملی در زندگی، برای انسان، حاصل می گردد. در واقع، حکمت علمی، مقدمه حکمت عملی، و حکمت عملی، سرآغاز حکمت حقیقی است و تا انسان بدین پایه از حکمت نرسیده است، حکیم حقیقی نیست، هر چند بزرگ ترین استاد حکمت باشد.

حکمت حقیقی، در واقع، همان جوهر دانش و نور دانش و دانش نور است. از این رو، خواص دانش حقیقی و آثارش، بر آن، مترتب می گردد، که از مهم ترین آنها بیم از خداوند متعال است:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. ۱

از بندگان خدا، تنها دانایان اند که از او بیم دارند.

در کلام پیامبر خدا، حکمت حقیقی، عیناً بر این اثر، منطبق شده است، آن جا که می فرماید:

خَشْيَةُ اللَّهِ رَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ. (۱)

بیم از خداوند عز و جل، اساس هر حکمتی است.

حکمت حقیقی، جاذبه ای عقلانی بر ضد کشش های نفسانی است (۲) که هر اندازه در جان انسان قوت یابد، به همان اندازه، تمایلات نفسانی در او ضعیف می شوند، (۳) تا آن جا که کاملاً از بین می روند. (۴) در این حال است که عقل به طور کامل، زنده

ص: ۱۰

۱- (۲). حلیه الأولیاء: ج ۲ ص ۳۸۶، [۱] مسند الشهاب: ج ۱ ص ۵۹ ح ۴۱.

۲- (۳). اشاره است به روایتی از امام صادق علیه السلام: «الحکمه ضد الهوی؛ حکمت، ضد هوس است» (الخصال: ص ۵۹۱ ح ۱۳).

۳- (۴). اشاره است به حدیثی از امام علی علیه السلام: «کَلَّمَا قَوِيَتِ الْحِكْمَةُ ضَعُفَتِ الشَّهْوَةُ؛ هر گاه حکمت نیرومند گردد، خواسته های نفسانی ضعیف می شوند» (غرر الحکم: ح ۷۲۰۵).

۴- (۵). اشاره است به حدیثی از امام علی علیه السلام در وصف مؤمن: «میتة شهوته؛ خواسته های نفسش مُرده اند» (نهج البلاغه: خطبه ۱۹۳). [۲]

می گردد (۱) و ادارهٔ انسان را به دست می گیرد و از آن پس، زمینه ای برای انجام دادن کارهای ناشایست، در وجود انسان، باقی نمی ماند. در نتیجه، حکمت، با عصمت، همراه می گردد (۲) و در نهایت، همهٔ ویژگی های حکیم و عالم حقیقی، برای آدمی حاصل می گردد و در بالاترین مراتب علم و حکمت، به والاترین درجات خودشناسی، خداشناسی، امامت و رهبری دست می یابد.

سرآمد حکیمان

انبیای الهی و اوصیای آنان، همان کسانی هستند که به قلمهٔ حکمت علمی، عملی و حقیقی دست یافته اند. بر این پایه، از جانب خداوند متعال، مأمور آموختن علم و حکمت به جامعهٔ بشر شده اند.

حکمت نامهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام

حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام راوی بخشی از حکمت های خاندان رسالت است، و بدین مناسبت، این مجموعه، حکمت نامهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام نامیده شد.

این حکمت نامه، شامل شناخت نامهٔ عبد العظیم علیه السلام و یکصد حکمت، از سخنان حکیمانه ای است که بی واسطه یا با واسطه، توسط ایشان، از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است. پیش از ورود به متن کتاب، ذکر چند مطلب ضروری است:

۱. در نگارش شناخت نامهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام از شماری از کتاب ها و مقالاتی که در مجموعه آثار کنگرهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام منتشر شده اند، بهره برده ایم.

۲. بجز یک روایت، متن همهٔ روایاتی که در این حکمت نامه آمده و نیز ترجمهٔ آنها برگرفته از مسند حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام (۳) است، پس از مصدربیابی توسط

ص: ۱۱

۱- (۱). اشاره است به حدیثی از امام علی علیه السلام در وصف سالک إلى الله: «قد أحيا عقله وأمات نفسه؛ خردش را زنده کرده و نفسش را میرانده است» (عیون الحکم والمواعظ: ص ۳۶۶).

۲- (۲). ر. ک: دانش نامهٔ عقاید اسلامی: ج ۲ ([۱] معرفت شناسی/بخش پنجم/فصل سوم: آثار حکمت/عصمت).

۳- (۳). تألیف عزیز الله عطاردی و علیرضا هزار، از مجموعه آثار کنگرهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام (شمارهٔ یک).

«پژوهشکده علوم و معارف حدیث»، با نظمی نوین در پنج فصل ارایه می شود. البته اصلاحات زیادی در ترجمه صورت گرفته و شماری از روایات، مجدداً ترجمه شده اند.

۳. کار اصلی نگارنده در این مجموعه، شرح اکثر احادیث آن است، و نکته قابل توجه در این باره، این است که در بسیاری از موارد، پیوند سخنان حکیمانۀ پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام با قرآن کریم، مشخص گردیده است، و اگر دیگر سخنان آن بزرگواران نیز بر همین منوال شرح داده شوند، معلوم می شود که ره نمودهای آنان، چیزی جز تفسیر قرآن و شرح پیام ها، اشارات و لطایف این کتاب آسمانی نیست.

۴. سند کامل روایات، همراه با متن عربی آنها آمده تا معلوم شود که حضرت عبد العظیم علیه السلام در چه نقطه ای از سند قرار گرفته است. البته در مواردی که روایتی به منظور شرح دادن آن تقطیع شده باشد، در پانویس، به متن کامل آن در فصل پنجم ارجاع می گردد.

و اینک در لیلۀ القدر، در جوار حرم مطهر حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام، این مجموعه را به پیشگاه آن بزرگوار، هدیه می کنم، به امید آن که با کرامتش بپذیرد، و این خدمت گزار کوچک و همه خدمت گزاران این آستان را مشمول لطف و عنایت نماید، و از شفاعت خویش برخوردار فرماید.

ربنا! تقبل منا، انک انت السميع العليم.

محمد محمدی ری شهری

بیست و سوم رمضان المبارک ۱۴۳۲

یکم شهریور ۱۳۹۰

ص: ۱۲

اشاره

حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام، یکی از شخصیت های بزرگ علمی، عملی و جهادی است که تا کنون آن گونه که شایسته است، شناخته نشده است.

در مقدمه حکمت نامه حضرت عبد العظیم علیه السلام، موضوعاتی چون: شخصیت خانوادگی، ویژگی های علمی و عملی، هجرت به شهر ری و وفات ایشان در این شهر، بررسی شده اند. (۱)

یک. تبار

اشاره

تبار حضرت عبد العظیم علیه السلام با چهار واسطه، به سبط اکبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندان وحی می رسد. احمد بن علی نجاشی - که یکی از ارکان علم رجال است - در باره نسب آن بزرگوار می نویسد:

هنگامی که جنازه او را برای غسل برهنه می کردند، در جیب لباس وی نوشته ای یافت شد که در آن، نسبش، این گونه ذکر شده بود: من ابو القاسم، عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب هستم. (۲)

بر اساس این نسخه از رجال النجاشی، در نسب ایشان، میان وی و امام حسن علیه السلام،

ص: ۱۳

۱- (۱). گفتنی است که برای معرفی شخصیت حضرت عبد العظیم، در ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۲، کنگره بزرگداشت حضرت عبد العظیم در تالار شیخ صدوق آستان مقدس ایشان برگزار شد و مجموعه آثار این کنگره در ۲۹ جلد منتشر گردید.

۲- (۲). رجال النجاشی: ج ۲ ص ۶۷ ش ۶۵۱.

پنج نفر واسطه وجود دارد؛ لیکن در نسخه های معتبر این کتاب، (۱) میان «زید» - یعنی جدّ سوّم ایشان - و امام حسن علیه السلام، شخص دیگری واسطه نیست. بنا بر این، نیاکان حضرت عبد العظیم علیه السلام به ترتیب، عبارت اند از:

۱. عبد الله بن علی

پدر حضرت عبد العظیم علیه السلام، «عبد الله» نام داشت و مادرش، «فاطمه» دختر عقبه بن قیس بود. (۲) عبد الله، در زمان حیات جدّش «حسن بن زید» متولّد شد و چون قبل از تولّدش، پدرش «علی» در زندان در گذشت، جدّش کفالت او را به عهده گرفت. (۳)

از عبد الله، به نقلی، پنج پسر و به نقلی، نه پسر (۴) بر جای ماند که یکی از ایشان حضرت عبد العظیم علیه السلام بوده است.

۲. علی بن حسن

نام جدّ اوّل حضرت عبد العظیم علیه السلام، «علی» و لقب او «سدید» (۵) است. وی همراه پسرعمویش عبد الله محض و گروهی دیگر از سادات حسنی، در دوران خلافت منصور بر ضدّ عباسیان قیام کرد. جمعی از آنان و از جمله وی، دستگیر و به بغداد منتقل شدند. او پس از مدّتی در زندان وفات یافت. (۶)

ص: ۱۴

۱- (۱). ر.ک: معجم رجال الحدیث: ج ۱۰ ص ۴۶ ش ۶۵۸۰.

۲- (۲). منتقله الطالبیه: ص ۱۵۷ [۱] به نقل از: شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهرری / مجموعه مقالات چاپ شده: ص ۷۲ (مقاله «آشنایی با حضرت عبد العظیم علیه السلام و مصادر شرح حال او»، رضا استادی)، مهاجران آل ابوطالب: ص ۲۳۵.

۳- (۳). ر.ک: سرّ السلسله العلویه: ص ۲۴، عمده الطالب: ص ۹۴، مجموعه مقالات کنگره حضرت عبد العظیم علیه السلام: ج ۳ ص ۵۰ (مقاله «بررسی کلیّ روایات حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام»، محمّد کاظم رحمان ستایش).

۴- (۴). ر.ک: مجموعه مقالات کنگره حضرت عبد العظیم علیه السلام: ج ۳ ص ۵۰ (مقاله «بررسی کلیّ روایات حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام»، محمّد کاظم رحمان ستایش).

۵- (۵). ر.ک: عمده الطالب: ص ۹۳ و ۷۰.

۶- (۶). سرّ السلسله العلویه: ص ۲۲، عمده الطالب: ص ۷۰ و ۹۴.

۳. حسن بن زید

جدّ دوم حضرت عبد العظیم علیه السلام، «حسن» نام داشت. وی تنها فرزند پسر زید بود که از بزرگان عصر خودش به شمار می رفته، و در بین بنی هاشم، به بخشش، کرم، سخاوت و خدمت به محرومان، شهرت داشته است.

وی از سوی منصور عباسی به ولایت مدینه گمارده شد؛ ولی پس از مدّتی، مورد خشم او قرار گرفت و به زندان افتاد (۱) و در سال ۱۶۸ ق، در هشتاد سالگی از دنیا رفت. (۲)

۴. زید فرزند امام حسن علیه السلام

جدّ سوم حضرت عبد العظیم علیه السلام، زید فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام است. ایشان متولّی اوقاف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده و به جلالت قدر، کرامت طبع، عزّت نفس و کثرت نیکوکاری، توصیف گردیده است. شاعران، او را ستوده اند و مردم از هر سو برای برخورداری از فضلش به وی روی می آورده اند. (۳) وی در یکصد سالگی، چشم از جهان فرو بست (۴) و در محلّی به نام «حاجز» در چند منزلی مدینه دفن گردید. (۵)

نگاهی گذرا به زندگی نامه نیاکان و خاندان حضرت عبد العظیم علیه السلام نشان می دهد که این خاندان، دارای دو ویژگی برجسته بوده اند:

اول. مبارزه و پیکار بر ضدّ ستم و سلطه استکباری حاکم به جامعه اسلامی، به گونه ای که پدر حضرت عبد العظیم علیه السلام در زندان از دنیا رفت و ایشان پدر خود را ندید، و جدّ ایشان نیز مدّتی در زندان به سر برد.

ص: ۱۵

۱- (۱). تاریخ الإسلام، ذهبی: ج ۱۴ ص ۴۱۴.

۲- (۲). سرّ السلسله العلویه: ص ۲۱، عمده الطالب: ص ۷۰.

۳- (۳). ر.ک: الإرشاد: ج ۲ ص ۲۱.

۴- (۴). سرّ السلسله العلویه: ص ۲۲، عمده الطالب: ص ۶۹. قول ۹۰ و ۹۵ سالگی هم گفته شده است.

۵- (۵). سرّ السلسله العلویه: ص ۲۰.

دوم. کرامت طبع، عزت نفس و خدمت به محرومان. ملقب شدن عبد العظیم به حضرت «السید الکریم»، ریشه در این ویژگی خانوادگی این بزرگوار دارد. (۱)

دو. تاریخ تولد و وفات

تاریخ دقیق تولد و وفات حضرت عبد العظیم علیه السلام مشخص نیست؛ (۲) اما در برخی از منابع متأخر، این گونه آمده است: حضرت شاه عبد العظیم که کنیه اش ابو القاسم و ابو الفتح نیز بوده، در روز پنج شنبه چهارم ماه ربیع الآخر سنه ۱۷۳ هجری قمری، مطابق ۲۵ تیر ماه ۱۵۸ یزدگردی، در زمان هارون الرشید در مدینه در خانه جدش حضرت امام حسن مجتبی متولد شده... و پس از مدّت ۷۹ سال و شش ماه و یازده روز قمری عمر، در روز آدینه پانزدهم شوال المکرم سنه ۲۵۲ هجری قمری، مطابق سیزده مهر ماه قدیم سنه ۲۳۵ یزدگردی، در زمان المعترّ بالله عبّاسی به سرای آخرت رحلت نمود. (۳)

همچنین در برخی از منابع متأخر از کتاب نزهه الأبرار سید موسی برزنجی و

ص: ۱۶

۱- (۱). از شیخ رجبعلی نکوگویان نقل شده است که حضرت عبد العظیم را در عالم معنا زیارت می کند و از او می پرسد: از کجا به این مقام رسیدید؟ ایشان پاسخ می دهد: «از راه احسان به خلق. از قرآن، نسخه برداری می کردم و آن نسخه ها را در اختیار مردمی که طالب آنها بودند، می گذاشتم و دست مُزد ناچیزی نصیب می شد که آن را احسان می کردم» (ر.ک: کیمیای محبت: ص ۲۱۰. نیز، ر.ک: همان، فصل هفتم «احسان اولیای خدا»). نگارنده می گوید: کرامت و احسان آن بزرگوار در عالم برزخ نیز تداوم دارد، این جانب در این باره خاطراتی دارم که برخی از آنها در کتاب آموزنده ترین خاطره ها خواهد آمد، إن شاء الله.

۲- (۲). در گذشته، در عرف عامیه مردم، کلمه «شاه» در بسیاری از موارد، به نشانه تجلیل و احترام به کار می رفت. به امیرمؤمنان علی علیه السلام، «شاه مردان» و به امام حسین علیه السلام، «شاه شهید» یا «شاه شهیدان» می گفتند. در باره حضرت عبد العظیم علیه السلام این کلمه در کتاب های سده سیزده و چهارده هجری (نه کتاب های قبل از آن) دیده می شود و این کلمه، جزو نام ایشان نیست. (ر.ک: شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهرری/مجموعه مقالات چاپ شده: ص ۷۳ (مقاله «آشنایی با حضرت عبد العظیم علیه السلام و مصادر شرح حال او»، رضا استادی).

۳- (۳). ر.ک: مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت حضرت عبد العظیم علیه السلام: ج ۳ ص ۱۸۱-۱۸۵ (رساله «عراضه الإخوان: سفرنامه معلّم حبیب آبادی به آستانه حضرت عبد العظیم و شهر ری»، محمّدعلی معلّم حبیب آبادی).

مناقب العترهی احمد بن محمد بن فهد حلی و تاریخ نور الدین محمد السمهودی نقل شده که ولادت حضرت عبد العظیم علیه السلام پنج شنبه چهارم ربیع ثانی سال ۱۷۳ ق، در مدینه و وفاتش در پانزدهم شوال ۲۵۲ ق، بوده است. (۱)

گفتنی است با توجه به این که در منابع کهن و معتبر، تاریخ تولد و وفات ایشان ذکر نشده و منابع گزارش های پیش گفته، شناخته شده نیستند، این گزارش ها فاقد اعتبارند؛ لیکن در کتاب شریف الکافی، از حضرت عبد العظیم علیه السلام، از هشام بن حکم روایت نقل شده است. (۲) تاریخ وفات هشام بن حکم، سال ۱۹۹ ق، یا پیش از آن است. (۳) و مظنون، این است که حضرت عبد العظیم علیه السلام هنگام نقل روایت، کمتر از بیست سال نداشته است. بنا بر این، تولد ایشان باید سال ۱۸۰ ق، یا پیش از آن باشد. (۴)

همچنین بر اساس روایتی از امام هادی علیه السلام که ثواب زیارت قبر حضرت عبد العظیم علیه السلام، همانند زیارت مرقد سید الشهداء علیه السلام دانسته شده، باید بگوییم که او در دوران امام هادی علیه السلام و پیش از شهادت ایشان از دنیا رفته است و از آن جا که دوران امامت ایشان از سال ۲۲۰ تا ۲۵۴ ق بوده، وفات حضرت عبد العظیم علیه السلام پیش از سال ۲۵۴ ق، اتفاق افتاده است.

بنا بر این، هر چند بر پایه قراین یاد شده، احتمال تولد حضرت عبد العظیم علیه السلام در سال ۱۷۳ ق، و وفات ایشان در سال ۲۵۲ ق، منطقی و معقول است، با این حال، اثبات آن نیاز به منبع معتبر دارد.

از سوی دیگر با عنایت به این که به هر دلیل، چهارم ربیع الثانی، به عنوان تاریخ

ص: ۱۷

۱- (۱). شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهرری/مجموعه رساله های خطی و سنگی: ص ۲۷۳ (رساله «الخصائص العظیمیه»، شیخ جواد شاه عبد العظیمی).

۲- (۲). الکافی: ج ۱ ص ۴۲۴ ح ۶۳. [۱]

۳- (۳). ر.ک: معجم رجال الحدیث: ج ۱۹ ص ۲۷۰ ش ۱۳۳۲۹.

۴- (۴). ر.ک: شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهرری/مجموعه مقالات چاپ شده: ص ۶۷ (مقاله «آشنایی با حضرت عبد العظیم علیه السلام و مصادر شرح حال او»، رضا استادی).

تولد حضرت عبد العظیم علیه السلام و پانزدهم شوال، به عنوان تاریخ وفات ایشان شهرت یافته، بزرگداشت یاد آن حضرت و تجلیل از مقام معنوی آن بزرگوار در روزهای یاد شده، نیکوست. (۱)

گفتنی است که در جلسه ۶۲۸ مورخ ۱۳۸۹/۵/۲۶ شورای انقلاب فرهنگی، چهارم ربیع الثانی، به عنوان «روز ولادت حضرت عبد العظیم علیه السلام» جهت درج در تقویم رسمی کشور به تصویب رسید و در تاریخ ۱۳۸۹/۷/۱۸ به آستان مقدس آن حضرت ابلاغ گردید.

سه. درک محضر امامان

بر اساس آنچه در تاریخ تولد و وفات حضرت عبد العظیم علیه السلام گذشت، ایشان دوران حیات پنج امام از امامان اهل بیت علیهم السلام - یعنی امام کاظم علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام - را درک کرده است؛ اما این بدان معنا نیست که به محضر همه آنها هم رسیده و یا از آنها سخنی نقل کرده است.

آنچه قطعی و مسلم است، این است که ایشان محضر امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام را درک نموده و از آنها احادیث فراوانی نقل کرده که بخشی از آنها در این حکمت نامه آمده اند. همچنین اگر به روایت کتاب الاختصاص منسوب به شیخ مفید اعتماد کنیم، حضرت عبد العظیم علیه السلام محضر امام رضا علیه السلام را نیز درک کرده و از ایشان روایت نموده است. (۲)

ص: ۱۸

۱- (۱). شایان ذکر است که با مراجعه به منابع حدیثی و تاریخی، مشخص می گردد که درباره تاریخ تولد و وفات بسیاری از پیشوایان اسلام، گزارش های مختلفی وجود دارد و تاریخ دقیق و قطعی آنها مشخص نیست و بزرگداشت ایام ولادت و یا وفات آنها بر اساس انتخاب نظر مشهور و یا انتخاب یکی از گزارش هاست.

۲- (۲). لیکن نمی توان به این روایت اعتماد کرد (ر.ک: معجم رجال الحدیث: ج ۱۰ ص ۴۹ ش ۶۵۸۰) و بر فرض پذیرش آن، احتمال دارد مقصود از «أبی الحسن»، امام هادی علیه السلام باشد و کلمه «الرضا» توسط راوی و یا مستنسخ، افزوده شده باشد.

گفتنی است که طبق برخی از نسخه های رجال الطوسی، حضرت عبد العظیم علیه السلام از اصحاب امام عسکری شمرده شده (۱) و در کتاب شریعه التسمیه میر داماد نیز آمده که ایشان محضر امام عسکری علیه السلام را نیز درک کرده است؛ (۲) لیکن روایتی از آن امام، از طریق ایشان به ما نرسیده است.

چهار. عظمت علمی

برای اثبات عظمت علمی حضرت عبد العظیم علیه السلام، کافی است که بدانیم امام معصوم، مردم را برای حل مشکلات دینی و یافتن پاسخ پرسش های اعتقادی و عملی شان، به ایشان ارجاع داده است.

صاحب بن عبّاد در رساله ای که در شرح حال حضرت عبد العظیم علیه السلام نوشته، (۳) در توصیف علمی ایشان آورده: ابو تراب رویانی، روایت کرد که شنیدم ابو حمّاد رازی می گفت: خدمت امام هادی علیه السلام در سامرا رسیدم و مسائلی از حلال و حرام از ایشان پرسیدم. امام به پرسش های من پاسخ داد و هنگامی که خواستم از ایشان خداحافظی کنم، به من فرمود:

يا أبا حمّاد! إذا أشكلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِنَاحِيَّتِكَ فَاسْأَلْ عَنْهُ عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيَّ وَ أَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ.

ص: ۱۹

۱- (۱). رجال الطوسی: ص ۴۰۱ ش ۵۸۷۵.

۲- (۲). شرعه التسمیه: ص ۴۵. باید توجه داشت که بر اساس روایتی که از امام هادی علیه السلام در باره فضیلت زیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام آمده، ایشان در دوران امامت امام هادی علیه السلام از دنیا رفته است. بنا بر این نمی تواند از اصحاب امام عسکری علیه السلام و در دوران امامت آن حضرت باشد. این احتمال نیز که ممکن است لقب عسکری برای امام هادی علیه السلام هم به کار می رفته باشد، قابل تأمّل است، چنان که در روایت صدوق در ثواب الأعمال در باره فضیلت زیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام، ایشان با عنوان لقب عسکری نامیده شده و همین امر، موجب شده که تصوّر شود حضرت عبد العظیم علیه السلام از اصحاب فرزند ایشان که معروف به عسکری است نیز بوده است.

۳- (۳). این رساله در سال ۵۱۶ ق، به خط یکی از بنی بابویه نگارش یافته است (ر.ک: خاتمه مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۴۰۴ ش ۱۷۳).

ای ابو حمّاد! هنگامی که چیزی از امور دینی در منطقه ات برای تو مشکل شد، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی بیرس و سلام مرا به او برسان. (۱)

این تعبیر، به روشنی نشان می دهد که حضرت عبد العظیم علیه السلام در عصر خود، مجتهد توانمندی بوده که بر اساس اصول و قواعدی که از اهل بیت علیهم السلام در اختیار داشته، می توانسته دیدگاه های اسلام ناب را در زمینه های مختلف اعتقادی و عملی، استخراج کند و به پرسش های مردم پاسخ گوید.

بنا بر این، ایشان تنها یک محدّث و راوی احادیث اهل بیت علیهم السلام نبوده است؛ بلکه از علمای بزرگ خاندان رسالت بوده که پس از معصومان، توان پاسخگویی به مسائل علمی را داشته و توانمندی علمی اش مورد تأیید و تصدیق امام هادی علیه السلام قرار گرفته است. (۲)

ص: ۲۰

۱- (۱). شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهرری/مجموعه رساله های خطّی و سنگی: ص ۲۳ (رساله «رساله فی فضل عبد العظیم علیه السلام»، صاحب بن عبّاد).

۲- (۲). در این جا مناسب است به مزاحی از آیه الله اراکی، مرتبط با شخصیت علمی حضرت عبد العظیم علیه السلام اشاره کنم: در تاریخ ۱۳۷۳/۴/۴ ش، همراه آیه الله علی اکبر مسعودی، تولیت وقت آستان حضرت معصومه علیه السلام، با استاد بزرگوارم حضرت آیه الله محمّد علی اراکی رحمه الله دیداری داشتم. پس از احوالپرسی، آقای مسعودی مرا به عنوان تولیت آستان حضرت عبد العظیم معرّفی کرد. آیه الله اراکی فرمود: «می گویند: سه کس، شهید سه چیز شدند. آن سه، عبارت اند از: حضرت عبد العظیم علیه السلام، سید مرتضی و حاج محسن عراقی!» و در ادامه توضیح دادند که: «حضرت عبد العظیم علیه السلام با این که از کبار محدّثین است، ولی امام زاده بودنش، محدّث بودن او را شهید کرده. معمولاً حضرت عبد العظیم را به عنوان یک عالم و محدّث نمی شناسند؛ بلکه او را یکی از امام زادگان تلقّی می کنند. سید مرتضی، به عکس، امام زاده بودنش شهید فقاہتش شده. با این که او مانند حضرت عبد العظیم علیه السلام چهار واسطه بیشتر تا امام معصوم ندارد، ولی کسی او را به عنوان امام زاده نمی شناسد! و سوم، حاج محسن عراقی، با این که وی از فقهای بزرگ بود و از نظر علمی، در حدّی بود که در جلسه ای در نجف که آقا ضیا عراقی هم حضور داشته، یک نیم روز با آخوند خراسانی در رابطه با "جواز اجتماع امر و نهی" بحث می کردند و هیچ یک قدرت مُجاب کردن دیگری را نداشتند؛ ولی چون ثروتمند بود، ثروت، فقاہتش را شهید کرد. مردم او را به عنوان یک ثروتمند می شناسند و نه یک عالم و فقیه!». ایشان در ادامه افزودند: «شأن نزول این ماجرا، قسمت اخیر آن است».

مرحوم نجاشی در کتاب رجال خود- که با موضوع «مؤلفان شیعه» تألیف شده- از حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام نام برده و کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام را به وی نسبت داده است. آنچه بسا سیدرضی رحمه الله در تدوین نهج البلاغه از این کتاب استفاده کرده باشد و این کتاب از مصادر اصلی نهج البلاغه باشد! نجاشی در پایان شرح حال حضرت عبد العظیم علیه السلام، سند خودش را به روایات ایشان، از طریق استادش ابن نوح، به حضرت عبد العظیم می رساند. ۲

شیخ طوسی نیز در کتاب الفهرست خود- که موضوع آن، معرفی مؤلفان و مصنفان شیعه است- از حضرت عبد العظیم نام می برد و می گوید: «له کتاب». سپس سند خودش را به احمد بن ابی عبد الله برقی می رساند که او از حضرت عبد العظیم علیه السلام نقل حدیث می کند. ۳

صاحب بن عباد نیز در احوال حضرت عبد العظیم علیه السلام، عبارت: «له کتاب یسمیہ کتاب یوم و لیلہ» را آورده است. ۴

شش. عظمت معنوی

مهم ترین نشانه عظمت معنوی و مقامات باطنی حضرت عبد العظیم علیه السلام، برابری فضیلت زیارت مزار آن بزرگوار، با فضیلت زیارت سید الشهداء علیه السلام است.

شیخ المحدّثین، صدوق، از محمد بن یحیی عطار- که یکی از اهالی ری است- این گونه نقل کرده که: خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم. ایشان فرمود: «کجا بودی؟».

مرحوم نجاشی در کتاب رجال خود- که با موضوع «مؤلفان شیعه» تألیف شده- از حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام نام برده و کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام را به وی نسبت داده است. (۱) چه بسا سیدرضی رحمه الله در تدوین نهج البلاغه از این کتاب استفاده کرده باشد و این کتاب از مصادر اصلی نهج البلاغه باشد! نجاشی در پایان شرح حال حضرت عبد العظیم علیه السلام، سند خودش را به روایات ایشان، از طریق استادش ابن نوح، به حضرت عبد العظیم می رساند. (۲)

شیخ طوسی نیز در کتاب الفهرست خود- که موضوع آن، معرّفی مؤلفان و مصنفان شیعه است- از حضرت عبد العظیم نام می برد و می گوید: «له کتاب». سپس سند خودش را به احمد بن ابی عبد الله برقی می رساند که او از حضرت عبد العظیم علیه السلام نقل حدیث می کند. (۳)

صاحب بن عبّاد نیز در احوال حضرت عبد العظیم علیه السلام، عبارت: «له کتاب یسمّیه کتاب یوم و لیله» را آورده است. (۴)

ش. عظمت معنوی

اشاره

مهم ترین نشانه عظمت معنوی و مقامات باطنی حضرت عبد العظیم علیه السلام، برابری فضیلت زیارت مزار آن بزرگوار، با فضیلت زیارت سید الشهداء علیه السلام است.

شیخ المحدّثین، صدوق، از محمّد بن یحیی عطار- که یکی از اهالی ری است- این گونه نقل کرده که: خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم. ایشان فرمود: «کجا بودی؟».

ص: ۲۱

۱- (۱). رجال النجاشی: ج ۲ ص ۶۶ ش ۶۵۱.

۲- (۲). رجال النجاشی: ج ۲ ص ۶۷ ش ۶۵۱.

۳- (۳). الفهرست: ص ۱۹۳ ش ۵۴۸. [۱]

۴- (۴). شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهرری/مجموعه رساله های خطی و سنگی: ص ۲۱ (رساله «رساله فی فضل عبد العظیم علیه السلام»، صاحب بن عبّاد).

گفتم: حسین بن علی علیه السلام را زیارت کردم. امام هادی علیه السلام فرمود:

أما إِنَّكَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ كُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۱)

بدان که اگر قبر عبد العظیم را در شهر خودتان زیارت کنی، مانند کسی هستی که حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده باشد.

برای توضیح این روایت و تبیین عظمت معنوی حضرت عبد العظیم علیه السلام، باید موضوعات: فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام، و مقصود از برابری زیارت حضرت عبد العظیم با زیارت امام حسین علیه السلام و حکمت آن، بررسی گردند:

الف- فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام

در احادیث اهل بیت علیهم السلام، فضایل، آثار و برکات فراوانی برای زیارت امام حسین علیه السلام بیان شده است، مانند: آمرزیده شدن گناهان، دعای فرشتگان، دعای اهل بیت علیهم السلام، طولانی شدن عمر، افزوده شدن روزی، زدوده شدن اندوه، شادی دل، تبدیل شدن بدی ها به خوبی ها، تبدیل شدن شقاوت به سعادت، و برخورداری از حق شفاعت.

همچنین در شماری از احادیث، فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام، بیشتر از حج و حتی طبق برخی از احادیث، ثواب آن، بیش از هزار حج و هزار عمره است. (۲)

ب- مقصود از برابری زیارت عبد العظیم با زیارت سید الشهداء علیه السلام

مسئله این است که بر اساس حدیث یاد شده، آیا زیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام به طور مطلق می تواند جایگزین زیارت امام حسین علیه السلام شود و یا در شرایط خاصی، از چنین فضیلتی برخوردار است؟ در یک جمله، آیا برابری زیارت عبد العظیم علیه السلام و زیارت امام حسین علیه السلام، مطلق است و یا مقید؟

ص: ۲۲

۱- (۱). ثواب الأعمال: ص ۱۲۴ ح ۱.

۲- (۲). برای آشنایی با متن احادیثی که بدانها اشاره شد، ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۱ (فصل سوم و چهارم از بخش سیزدهم) و برای توضیحات لازم، ر.ک: همان: ج ۱۱ ص ۱۰۱-۱۱۱ (پژوهشی در باره ارزش زیارت امام حسین علیه السلام).

آنها نقل نشده و حدّ اقل به ما نرسیده که زیارتش با زیارت سید الشهداء برابری کند.

بنا بر این، حضرت عبد العظیم علیه السلام باید از خصوصیات و مقامی برخوردار باشد که از مرقد مطهرش نور حرم حسینی ساطع گردد و شمیم دل انگیز سید الشهداء از آن استشمام شود.

گفتنی است که احادیث دیگری نیز در فضیلت زیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام نقل شده اند، مانند آنچه از شهید ثانی در تعلیقه خلاصه الأقوال علامه حلی از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

هر کس قبر عبد العظیم را زیارت کند، بر خدا لازم می شود که او را داخل بهشت کند. (۱)

و در حدیث دیگری از آن امام آمده که فرمود:

هر کس نمی تواند مرا زیارت کند، برادرم عبد العظیم حسنی را در ری زیارت کند. (۲)

لیکن این احادیث، علاوه بر ارسال و ضعف سند، از نظر تاریخی نیز مورد خدشه اند؛ زیرا حضرت عبد العظیم علیه السلام سال ها پس از شهادت امام رضا علیه السلام زنده بوده است، مگر این که بگوییم از اخبار غیبیه امام رضا علیه السلام هستند.

هفت. روایات حضرت عبد العظیم علیه السلام

بخش قابل توجهی از کتاب هایی که در شرح حال حضرت عبد العظیم علیه السلام تألیف شده اند، به روایاتی اختصاص یافته که ایشان در سلسله سند آنها قرار گرفته است، مانند:

ص: ۲۴

۱- (۱). حاشیه الشهید الثانی علی خلاصه الأقوال: ص ۱۹۱ ح ۲۸۹، مجموعه مقالات کنگره حضرت عبد العظیم حسنی علیه

السلام: ج ۳ ص ۴۲ (مقاله «زیارت حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام»، رضا استادی).

۲- (۲). مجموعه مقالات کنگره حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام: ج ۳ ص ۴۳ (مقاله «زیارت حضرت عبد العظیم حسنی

علیه السلام»، رضا استادی).

کتاب جنات النعیم، (۱) شصت روایت؛ روح و ریحان، (۲) ۵۷ روایت؛ التذکره العظیمیه، (۳) چهل روایت؛ عبد العظیم الحسنی حیات و مسنده، (۴) ۷۸ روایت؛ مسند حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام- که در مجموعه آثار کنگره حضرت عبد العظیم علیه السلام به چاپ رسیده-، یکصد و بیست روایت. (۵)

لیکن باید توجه داشت که آنچه بدان اشارت رفت، همه روایات حضرت عبد العظیم علیه السلام نیستند. صاحب بن عباده، ایشان را «کثیر الحدیث و الروایه» توصیف کرده و در رساله کوتاه خود، ایشان را چنین توصیف نموده:

ذو وَرَعٍ و دینِ، عَابِدٌ مَعْرُوفٌ بِالْأَمَانَةِ و صَدَقَ اللَّهُجَهُ، عَالِمٌ بِأُمُورِ الدِّينِ، قَائِلٌ بِالتَّوْحِيدِ و العَدْلِ، کَثِيرُ الحَدِيثِ و الرِّوَايَةِ. (۶)

[عبد العظیم]، شخصی پرهیزگار و دیندار بود. اهل عبادت بود و به امانت داری و راستگویی شهرت داشت. به امور دینی دانا بود. توحید و عدل را باور داشت و بسیار حدیث و روایت [از اهل بیت علیهم السلام] نقل می کرد.

همان گونه که پیش از این اشاره شد، کتاب خطب امیرالمؤمنین و کتاب یوم و لیل از جمله مصنفات ایشان است، و بر این اساس باید گفت: بسیاری از روایات حضرت عبد العظیم علیه السلام، به دلایل مختلف به ما نرسیده اند.

هشت. مهاجرت به ری

جزئیات مسائل مربوط به علل مهاجرت حضرت عبد العظیم علیه السلام به شهر ری،

ص: ۲۵

۱- (۱). نگارش ملا اسماعیل فدایی کزازی (م ۱۲۶۳ ق).

۲- (۲). نگارش ملا محمدباقر کجوری (م ۱۳۱۳ ق).

۳- (۳). نگارش محمدابراهیم کلباسی (م ۱۳۶۲).

۴- (۴). نگارش عزیزالله عطاردی (معاصر).

۵- (۵). ر. ک: مسند حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام: ص ۱۹.

۶- (۶). شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهر ری/مجموعه رساله های خطی و سنگی: ص ۲۱ (رساله «رساله فی فضل عبد العظیم علیه السلام»، صاحب بن عباده).

مشخص نیست؛ لیکن می توان گفت که سابقه مبارزاتی خاندان آن بزرگوار از یک سو، و شخصیت علمی و جهادی و ارتباط بسیار نزدیک حضرت عبد العظیم علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام از سوی دیگر، موجب شدند که ایشان در سال های پایانی زندگی، تحت تعقیب حکومت وقت، قرار گیرد. از این رو، برای ادامه فعالیت ها و چه بسا با اشاره امام هادی علیه السلام، زندگی مخفی را انتخاب کرد، و با لباس پیک و به صورت مسافری ناشناس، وطن اصلی خود را ترک کرد و شهرهای مختلفی را پشت سر گذاشت تا آن که در شهر ری در مکانی به نام «سربان» (۱) رحل اقامت افکند و در خانه یکی از پیروان اهل بیت علیهم السلام در محله ای - که «سکه الموالی» نامیده می شد - سکونت یافت. روزها روزه بود و شب ها به عبادت می پرداخت و گاه به صورت مخفیانه از خانه ای که در آن ساکن بود، خارج می شد و به زیارت قبری که هم اکنون در مقابل مزار او قرار دارد، می رفت و می فرمود: این، قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام است.

معلوم نیست که حضرت عبد العظیم علیه السلام چند سال در شهر ری سکونت داشته است. مسلم، این است که ایشان به قدری در این شهر بوده که بیشتر شیعیان ری، به تدریج با ایشان آشنا شده بودند، (۲) و با در نظر گرفتن این که ایشان به شدت تحت تعقیب بوده و ارتباط تک تک مردم با او چه بسا مدت ها طول می کشید، می توان گفت: احتمالاً ایشان چند سال از سال های پایانی عمر خود را در ری گذرانده است.

همچنین رفت و آمد بیشتر شیعیان با وی، حاکی از فعالیت های فرهنگی و سیاسی اوست.

ص: ۲۶

-
- ۱- (۱). گزارش شده که سربان در آن تاریخ، یکی از زیباترین مناطق تفریحی جهان و شاه راهی بوده که شهر ری را به دو قسمت تقسیم می کرده و در وسط آن، نهری جاری بوده است. در کنار آن نهر، درختان سرسبز در هم پیچیده و در میان درختان، بازارهایی وجود داشته که اطراف آن را درختان فرا گرفته بود (ر.ک: معجم البلدان: ج ۳ ص ۲۰۵).
 - ۲- (۲). این مطلب در گزارش نجاشی و صاحب بن عبّاد آمده است.

بر پایه گزارش نجاشی و صاحب بن عبّاد، حضرت عبد العظیم علیه السلام در اثر بیماری و به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. (۱) هنگامی که بدن شریفش را برای غسل دادن برهنه کردند، در جیب ایشان ورقه ای یافت شد که در آن، نسب ایشان تا امیر مؤمنان علیه السلام نوشته شده بود. (۲)

لیکن در کتاب الشجره المبارکه در باره سبب وفات حضرت عبد العظیم علیه السلام آمده:

وَقُتِلَ بِالرَّيِّ وَمَشَهُدُهُ بِهَا مَعْرُوفٌ وَمَشْهُورٌ. (۳)

[حضرت عبد العظیم] در ری کشته شده و مزار او در آن جا معروف و مشهور است.

همچنین در کتاب المنتخب طریحی آمده:

قِيلَ: وَمِمَّنْ دُفِنَ حَيًّا مِنَ الطَّالِبِينَ عَبْدُ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيُّ بِالرَّيِّ. (۴)

گفته شده از جمله کسانی که از خاندان علی بن ابی طالب زنده به گور شده، عبد العظیم حسنی در ری است.

در گزارش دیگری به کتاب مشجرات ابن مَعِيَه، نسبت داده شده که ایشان را با زهر، به شهادت رسانده اند. (۵)

ص: ۲۷

۱- (۱). رجال النجاشی: ج ۲ ص ۶۷ ش ۶۵۱، شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهرری/مجموعه رساله های خطی و سنگی: ص ۲۲ (رساله «رساله فی فضل عبد العظیم علیه السلام»، صاحب بن عبّاد).

۲- (۲). ر.ک: ص ۱۱.

۳- (۳). الشجره المبارکه، فخر رازی (م ۶۰۶ ق): ص ۶۴ (از منشورات کتاب خانه آیه الله مرعشی). گفتنی است که هر چند برخی به استناد یاد نکردن فخر رازی از این کتاب در سیاهه آثارش، در انتساب این کتاب به وی تردید کرده اند، لیکن نسخه های خطی کتاب، در انتساب آن به فخر رازی، صراحت دارند و متن آن نیز نشان می دهد که مؤلف، دانشمندی کاملاً آگاه به انساب خاندان رسالت بوده است و به همین دلیل، نسب شناسان، آن را در شمار منابع معتبر علم انساب یاد می کنند.

۴- (۴). المنتخب، طریحی: ص ۷. [۱] گفتنی است که بسیاری از گزارش های این کتاب، ضعیف و نادرست اند و لذا منفردات آن، قابل اعتماد نیستند.

۵- (۵). شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهرری/مجموعه کتاب ها و رساله ها: ص ۱۴۱ «زندگانی نآ حضرت عبد العظیم و امام زادگان مجاور»، محمد رازی شریف).

در باره گزارش های یاد شده، چند نکته قابل توجه است:

۱. گزارش صاحب بن عیاد و نجاشی، معتبر و مربوط به قرن چهارم و پنجم هجری است. بنا بر این در تعارض با گزارش های متأخر، بر آنها تقدم دارد.

۲. گزارش های یاد شده نشان می دهند که ظاهراً تا قرن پنجم هجری، موضوع شهادت حضرت عبد العظیم مطرح نبوده است، و گرنه در این گزارش ها به آن اشاره می شد.

۳. در صورتی که بتوانیم بر گزارش کتاب الشجره المبارکه اعتماد کنیم، جمع میان این گزارش و گزارش مشجرات ابن معیه و نیز گزارش منابع معتبر یاد شده، این است که ایشان در اثر مسموم شدن، بیمار شده و به شهادت رسیده است.

۴. با عنایت به پیشینه خانوادگی حضرت عبد العظیم علیه السلام و قیام علویان در طبرستان، در صورتی که زمامداران فاسد بنی عباس از مخفیگاه ایشان در ری آگاه می شدند، قطعاً ایشان را به شهادت می رساندند، و بعید نیست در اثر کثرت رفت و آمد با ایشان در مدت حضورشان در ری، به این موضوع پی برده باشند.

۵. تشبیه زیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام به زیارت امام حسین علیه السلام می تواند قرینه ای بر شهادت ایشان باشد.

بنا بر این، هر چند دلیل قاطعی بر شهادت حضرت عبد العظیم علیه السلام در دست نیست، لیکن دلیل محکمی بر نفی شهادت ایشان نیز وجود ندارد؛ بلکه با توجه به نکته سوم، چهارم و پنجم، پذیرفتن اصل شهادت ایشان بعید نیست.

۵. مدفن حضرت عبد العظیم علیه السلام با اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله

بر پایه گزارش صاحب بن عیاد (۳۲۶-۳۸۵ ق)، (۱) شب وفات حضرت عبد العظیم علیه السلام،

ص: ۲۸

۱- (۱). گفتنی است که این گزارش، با اندکی تفاوت در رجال النجاشی (۳۷۲-۴۵۰ ق) نیز آمده، و متن حاضر، برگرفته از هر دو منبع است.

یکی از شیعیان ری در عالم رؤیا، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دید که به او فرمود: «مردی از فرزندان مرا فردا از سَیِّكُهُ الموالی می آورند و در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب، در کنار درخت سیب، دفن خواهند کرد». آن شخص نزد صاحب باغ رفت تا آن درخت و مکان آن را بخرد. صاحب باغ به او گفت: این درخت و مکانش را برای چه می خواهی؟ او جریان رؤیای خود را بازگو کرد. صاحب باغ گفت: من هم چنین خوابی دیده ام و بدین جهت، محلّ این درخت و همهٔ این باغ را وقف سادات و شیعیان کرده ام که اموات خود را در آن دفن کنند. (۱)

بنا بر این گزارش، با عنایت به این که باغ های آن دوران، معمولاً بسیار بزرگ بوده، می توان حدس زد که تا شعاع قابل توجهی در اطراف مرقد مطهر حضرت عبد العظیم علیه السلام وقف دفن سادات و پیروان اهل بیت علیهم السلام بوده است.

ص: ۲۹

۱- (۱). رجال النجاشی: ج ۲ ص ۶۶-۶۷ ش ۶۵۱؛ شناخت نامهٔ حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام و شهرری/مجموعهٔ رساله های خطّی و سنگی: ص ۲۲ (رسالهٔ «رساله فی فضل عبد العظیم علیه السلام»، صاحب بن عبّاد).

۱. الأُمالی للصدوق: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدِّقَاقِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ جَمِيعاً، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ لِي: مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ! أَنْتَ وَثِينَا حَقًّا.

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي، فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا ثَبَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.

فَقَالَ: هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ!

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیہ السلام: خدمت مولای خود علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (امام هادی علیہ السلام) رسیدم. وقتی نگاه ایشان به من افتاد، فرمود: «خوش آمدی، ای ابوالقاسم! تو حقیقتاً دوست ما هستی».

گفتم: ای پسر رسول خدا! مایلیم دینم را به شما عرضه کنم، اگر مورد پسند بود، بر آن ثابت باشم تا خداوند عز و جل را ملاقات کنم.

امام علیہ السلام فرمود: «ای ابوالقاسم، عرضه کن».

فَقُلْتُ: إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، خَارِجٌ مِنَ الْحَدِّينِ: حَدُّ الْإِبْطَالِ وَ حَدُّ التَّشْبِيهِ، وَأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا صَوْرَةٍ، وَلَا عَرَضٍ وَلَا جَوْهَرٍ، يَلِهُهُ مَجَسَّمُ الْأَجْسَامِ، وَمُصَوَّرُ الصُّوَرِ، وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَالْجَوَاهِرِ، وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكُهُ وَ خَالِقُهُ، وَ جَاعِلُهُ وَ مُحَدِّثُهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، خَاتَمَ النَّبِيِّينَ، فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ أَنَّ شَرِيْعَتَهُ خَاتَمَةُ الشَّرَائِعِ، فَلَا شَرِيْعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ أَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِيْفَةَ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي، فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ؟

قَالَ: لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ، وَ لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ

گفتم: من معتقدم که خدای متعال، یکی است و مانندی ندارد، و از دو حد ابطال و تشبیه، بیرون است. خداوند، جسم و صورت و عرض و جوهر نیست؛ بلکه اوست که اجسام را جسمیت داده و صورت‌ها را صورت بخشیده و اعراض و جواهر را آفریده است. او پروردگار همه چیز و مالک و آفریننده پدیده‌هاست، و [عقیده دارم که] محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او، خاتم پیغمبران است و پس از وی تا روز قیامت، پیامبری نخواهد بود. شریعت وی، آخرین شرایع بوده و پس از او تا روز قیامت، دینی نخواهد آمد. عقیده من در باره امامت، این است که امام و خلیفه و ولی امر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است و پس از او حسن و پس از وی حسین و سپس علی بن الحسین و سپس محمد بن علی و سپس جعفر بن محمد و سپس موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و سپس محمد بن علی علیهم السلام و پس از آنها تو هستی ای مولای من.

در این هنگام، امام هادی علیه السلام فرمود: «و پس از من، فرزندم حسن، امام است؛ لیکن مردم در باره امام پس از او، چه خواهند کرد؟».

گفتم: ای مولای من! مگر جریان امام پس از او، از چه قرار است؟

فرمود: «او، دیده نمی شود و بردن اسمش بر زبان‌ها ممنوع است تا آن گاه که

عَدَلًا كَمَا مُلِّتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.

قَالَ: فَقُلْتُ: أَقْرَبْتُ. وَأَقُولُ: إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ، وَعِدُّوهُمْ عِدُّو اللَّهِ، وَطَاعَتُهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ، وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ. وَأَقُولُ: إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ، وَ الْمَسْأَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ، وَ إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَ النَّارَ حَقٌّ، وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ، وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ، وَ إِنَّ السَّيِّئَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَ إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ. وَأَقُولُ: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ: الصَّلَاةَ، وَ الزَّكَاةَ، وَ الصَّوْمَ، وَ الْحَجَّ، وَ الْجِهَادَ، وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ! هَذَا وَ اللَّهُ دِينَ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ، فَثَابِتٌ عَلَيْهِ، تَبَتُّكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ. (١)

[از پس پرده غیبت] بیرون بیاید و زمین را از عدل و داد پر نماید، همان طور که از ظلم و ستم پر شده است.

گفتم: [به این امام غایب هم] اقرار دارم و نیز معتقدم: دوست آنان، دوست خدا و دشمن آنان، دشمن خداست، طاعت آنان، طاعت خدا و نافرمانی از آنان، نافرمانی از خداست. من عقیده دارم که معراج، پرسش در قبر، بهشت، دوزخ، صراط و میزان حقیقتند، و روز قیامت خواهد آمد و در آن هیچ شکی نیست، و خداوند همه مردگان را زنده خواهد کرد. نیز عقیده دارم که واجبات، پس از اعتقاد به ولایت (امامت)، عبارت اند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

در این هنگام، امام هادی علیه السلام فرمود: «ای ابوالقاسم! به خدا سوگند، این [عقاید]، دین خداست که آن را برای بندگانش برگزیده است. پس بر آن، ثابت قدم باش.

خداوند، تو را بر عقیده ثابت در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد!».

شرح

در این روایت، حضرت عبد العظیم علیه السلام عقاید دینی خود را به سرآمد کارشناسان دینی معاصر خود یعنی امام هادی علیه السلام ارائه می کند. امام علیه السلام هم ضمن تأیید و تأکید بر این که

ص: ۳۳

۱- (۱). الأملی، صدوق: ص ۴۱۹ ح ۵۵۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۳ ص ۲۶۸ ح ۳. [۲]

دین مورد پسند خداوند متعال، همین است، از ایشان می خواهد که پیوسته بر همین اعتقادات، استوار بماند و بدین سان برای وی دعا می نماید:

بَبْنِكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.

خداوند، تو را بر این سخن [و عقیده] استوار، در دنیا و آخرت، پایدار بدار!

در این داستان، چند نکته قابل توجه است:

۱. حضرت عبد العظیم علیه السلام، نخستین کسی نیست که عقاید دینی خود را بر امام زمانش عرضه داشته و به تأیید امام رسانده است. پیش از ایشان نیز افرادی مانند:

ابراهیم مخارق، حمران بن اعین، عمر بن حرث، حسین بن زیاد عطار و یوسف، عقاید دینی خود را بر امام صادق علیه السلام عرضه داشته اند. (۱) امثال این بزرگان، در امور اعتقادی به اجتهاد خود اکتفا نمی کرده اند و برای این که میان خود و خدا حجت داشته باشند، عقاید دینی خود را به امام زمان خود عرضه می داشته اند.

۲. این کار یعنی مراجعه به کارشناسان دین، ریشه قرآنی دارد. خداوند در دو آیه، مردم را به آنان ارجاع فرموده است: فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ ۲ اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید.

۳. حضرت عبد العظیم علیه السلام از نظر علمی، خود، یکی از بزرگ ترین محدثان و فقها بوده و از نظر سنی، تقریباً دو برابر امام هادی علیه السلام سن داشته است. ایشان که محضر امام جواد علیه السلام را نیز درک کرده بود، خدمت امام هادی علیه السلام می رسد و عقاید دینی خود را به ایشان عرضه می نماید. این اقدام، حاکی از معرفت وی نسبت به مقام امامت و ولایت کبرا و از سوی دیگر، بیانگر تواضع علمی این فقیه بزرگ در برابر امام زمان خویش است.

۴. نکته اخلاقی ای که از این حکایت «عرضه دین» باید از این سید شریف جلیل

ص: ۳۴

۱- (۱). ر.ک: بحار الأنوار: ج ۶ ص ۳-۹ (دینی که اعمال، جز با اعتقاد بر آن پذیرفته نمی شود).

حسنى آموخت، پرهيز از غرور به علم و مقام علمى است، مبداى كه انسان به علم خود و به چند كلمه اصطلاح، مغرور شود. غرور، يكي از آفات بزرگ درخت انسانيت و از موانع رشد و ترقى و نيل به كمالات است؛ ولى در ميان انواع آن، غرور به علم و غرور به عقل و فهم، از همه خطرناك تر است.

از اين رو، بزرگان و پرورش يافتگان مكتب وحى و مدرسه تربيت اهل بيت عليهم السلام و افراد ساخته شده و به انسانيت رسيده، هر چه علم و دركشان بيشتر مى شود، خضوع علمى و شكستگى نفسانى آنها و تواضعشان در برابر بزرگان و اساتيد، بيشتر مى گردد و در مسائل، حدت و تندى ندارند و به اصطلاح فقها، تسرع در فتوا نمى نمايند. اينان مى فهمند كه رفع هر جهلى، موجب توجه يافتن به مجهولات بيشتر و دريافت پاسخ هر پرسشى برايشان منبع پرسش هاى فراوان تر است....

حضرت عبد العظيم با چنين درك و شناختى، متواضعانه در برابر امام زمان خود، زانو بر زمين مى نهد و دينش را عرضه مى دارد. (۱)

بنا بر اين، انسان در هر مرحله اى از دانش دين شناسى باشد، شايسته است وقتى به محضر دين شناس بالا تر از خود مى رسد، براى تأييد و يا تكميل معارف دينى خود اقدام نمايد.

۵. بهره گيرى از نظريه كارشناسان دينى، زمينه ساز ثبات و پايدارى انسان در ديندارى است.

ص: ۳۵

۱- (۱). مجموعه آثار كنگره حضرت عبد العظيم عليه السلام: ج ۲۴ ص ۳۳.

۲. علل الشرائع: حدّثنا محمد بن المتوکل، قال: حدّثنا علی بن الحسین السعد آبادی، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن محمّد بن أبی عمیر، عن عبد الله بن الفضل، عن شیخ من أهل الكوفه، عن جدّه من قبل امّه - واسمّه سُلیمان بن عبد الله الهاشمی -، قال:

سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلنَّاسِ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ:

أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْدُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ، وَأَحِبُّونِي لِلَّهِ تَعَالَى، وَأَحِبُّوا قَرَابَتِي لِي. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام - به سند خود - : سلیمان بن عبد الله هاشمی گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که مردم نزد ایشان گرد آمده بودند، فرمود: "خداوند را برای نعمت هایی که به شما داده، دوست بدارید و مرا نیز برای خداوند، دوست بدارید و خویشاوندان و اهل بیتم را هم به خاطر من دوست بدارید."»

شرح

این حدیث، به این ره نمود مهم اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی اشاره دارد که یگانه پرستان، تنها خداوند متعال را به طور مستقل دوست دارند، و دوستی دیگری، هر چند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد، باید به خاطر خداوند باشد؛ زیرا ولی نعمت حقیقی و اصلی او، تنها خداست. برای توضیح مطلب چند نکته قابل توجه است:

۱. می توان گفت روایت یاد شده، تفسیر آیه ۱۶۵ از سوره بقره است که می فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا.

ص: ۳۶

برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] بر می‌گزینند، و آنها را چون دوست داشتن خدا، دوست می‌دارند؛ ولی آنها که ایمان آورده‌اند، دوستی شان با خدا شدیدتر است، و آنها که [با برگزیدن هم‌تا برای خدا] ستم کردند، هنگامی که عذاب [الهی] را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداوند است.

طبق این آیه، اهل ایمان، از آن جا که جز خدا هیچ کس را در جهان هستی مؤثر نمی‌دانند، همتایی برای خدا باور ندارند تا نسبت به او علاقه مند باشند. افزون بر این، محبت آنان نسبت به خدا، شدیدتر از محبت مشرکان به هم‌تایان پنداری خویش است. بنا بر این، اهل توحید، تنها به خدای یگانه عشق می‌ورزند و اگر دیگری را دوست دارند، به دلیل دوستی او و برای اوست.

۲. با عنایت به توضیحاتی که در تبیین آیه یاد شده ارائه گردید، روشن می‌شود که چگونه حدیث نبوی مورد بحث را می‌توان تفسیر این آیه دانست؛ زیرا دوست داشتن خدا به دلیل نعمت‌های او، اشاره به آن است که ولی نعمت حقیقی انسان، تنها خداست و جز او در سرنوشت انسان و جهان، مؤثر نیست. از این رو، تنها او به طور مستقل، مستحق محبت است؛ زیرا انسان فطرتاً نسبت به کسی که به او نیکی می‌کند، احساس دوستی می‌نماید. بنا بر این، انسان به حکم فطرت باید به خدا محبت داشته باشد.

بدیهی است که محبت خدای متعال ایجاب می‌کند که شخص باایمان، به هر کس که خدا او را دوست دارد نیز علاقه مند باشد، که سرآمد دوستان خدا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است و مقتضای دوستی او، علاقه مندی به خاندان رسالت است.

۳. دوستی‌هایی که برای خدا نیستند و ریشه در تمایلات نفسانی دارند، نشانه شرک اند. بنا بر این، تا دل انسان از محبت غیر خدا تهی نشده، موحد حقیقی و کامل نیست.

۳. قصص الأنبياء للراوندى عن ابن بابويه، قال: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقِ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الكُوفِيِّ، حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الأَدْمِيِّ، عَنْ عَبْدِ العَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ - أَعْنَى مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَسْأَلُهُ عَنِ ذِي الكِفْلِ مَا اسْمُهُ، وَهَلْ كَانَ مِنَ المُرْسَلِينَ؟

فَكَتَبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ ذِكْرُهُ مِثَّةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةَ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ؛ المُرْسَلُونَ مِنْهُمْ ثَلَاثُمِئَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا، وَ إِنَّ ذَا الكِفْلِ مِنْهُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَ كَانَ بَعْدَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَانَ يَقْضَى بَيْنَ النَّاسِ كَمَا كَانَ يَقْضَى دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَمْ يَغْضَبِ إِلَّاللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ كَانَ اسْمُهُ «عَوِيدِيَا» وَهُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ قَالَ: وَ اذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الكِفْلِ وَ كُلُّ مَنْ الأَخْيَارِ . (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام: به امام جواد عليه السلام نوشتم که نام «ذو الكفل» چه بود؟ و آیا «ذو الكفل» از پیامبران مُرسل بوده یا نه؟

امام - که درودهای خدا بر او باد - نوشت: «خداوند، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث کرد که سیصد و سیزده نفر آنان، مُرسل بودند و ذو الكفل هم از این پیغمبران به شمار می رفت. او (ذو الكفل) پس از سلیمان بن داوود علیهما السلام مبعوث شد و مانند داوود، میان مردم داوری می کرد و جز برای خداوند، خشم نمی کرد. نام وی عویدیا بود، و او همان کسی است که خداوند متعال در کتاب خود (قرآن)، آن جا که می فرماید:

وَ اسْمَاعِيلَ وَ یَسَعَ وَ ذَا الكِفْلِ را به یاد آور [که] همه از نیکان بودند، (۲) او را یاد کرده است.»

ص: ۳۸

۱- (۱). قصص الأنبياء، راوندى: ص ۲۱۳ ح ۲۷۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۴۰۵. [۲]

۲- (۲). ص: آیه ۴۸.

قرآن کریم به روشنی دلالت دارد که شمار انبیا فراوان است؛ اما تعداد آنها را مشخص نکرده است. در احادیث، شمار آنها بسیار متفاوت گزارش شده و عددی که در روایت حضرت عبد العظیم علیه السلام آمده، مشهور است؛ ولی در روایات دیگر، عدد «صد و بیشتر»، (۱) «هشت هزار»، (۲) «سی و دو هزار» (۳) و «یکصد و چهل هزار» (۴) نیز ذکر شده است.

شیخ صدوق رحمه الله مطابق روایت «یکصد و بیست و چهار هزار»، نظر داده، می گوید:

اعتقاد ما در مورد عدد انبیا این است که آنها ۱۲۴۰۰۰ نفر بوده اند و ۱۲۴۰۰۰ وصی داشته اند. (۵)

گفتنی است که در عقیده به «نبوت»، معین کردن عدد انبیا ضروری نیست؛ بلکه اعتقاد اجمالی به همه انبیای الهی کافی است.

پیامبرانی که نام آنها در قرآن آمده، عبارت اند از: ۱. آدم، ۲. نوح، ۳. ادریس، ۴. هود، ۵. صالح، ۶. ابراهیم، ۷. لوط، ۸. اسماعیل، ۹. یسع، ۱۰. ذو الکفل، ۱۱. الیاس، ۱۲.

یونس، ۱۳. اسحاق، ۱۴. یعقوب، ۱۵. یوسف، ۱۶. شعیب، ۱۷. موسی، ۱۸. هارون، ۱۹. داوود، ۲۰. سلیمان، ۲۱. ایوب، ۲۲. زکریا، ۲۳. یحیی، ۲۴. اسماعیل (صادق الوعد)، ۲۵. عیسی، ۲۶. محمد صلی الله علیه و آله.

ص: ۳۹

۱- (۱). کنز العمال: ح ۳۲۲۸.

۲- (۲). بحار الأنوار: ج ۱۱ ص ۳۱.

۳- (۳). بحار الأنوار: ج ۱۱ ص ۶۰.

۴- (۴). بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۳۰۲.

۵- (۵). الاعتقادات، صدوق: ص ۹۲.

۴. الکافی: عن عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن أبي جعفر الثانی علیه السلام، عن أبيه، عن جدّه صلوات الله علیهم، قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله خلق الإسلام فجعل له عرصه، وجعل له نوراً، وجعل له حصناً، وجعل له نصيراً؛ فأما عرصته فالقرآن، وأما نوره فالحكمه، وأما حصنه فالمعروف، وأما نصاره فأنا وأهل بيتي وشيعتنا.

فأحبوا أهل بيتي وشيعتهم وأنصارهم؛ فإنه لما اسرى بي إلى السماء الدنيا فنسيتني جبرئيل عليه السلام لأهل السماء استودع الله حبي وحب أهل بيتي وشيعتهم في قلوب الملائكة، فهو عندهم وديعه إلى يوم القيامة، ثم هبط بي إلى أهل الأرض فنسيتني إلى أهل الأرض، فاستودع الله عز وجل حبي وحب أهل بيتي وشيعتهم في قلوب مؤمني امتي؛ فمؤمنو امتي يحفظون وديعتي في أهل بيتي إلى يوم القيامة.

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به نقل از امام جواد، از پدرانش، از امیر مؤمنان علیهم السلام:-

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، اسلام را پدید آورد، و برای آن فضا و عرصه ای قرار داد، و نوری و دژی و یآوری مقرر داشت. فضایش قرآن و نورش حکمت است و دژش کارهای نیک اند و یاران آن، من و اهل بیتم و شیعیان ما هستند. پس اهل بیت مرا و شیعیان و یاران آنها را دوست دارید؛ زیرا هنگامی که مرا به آسمان ها بردند، جبرئیل مرا به اهل آسمان ها معرفی کرد و خداوند، دوستی من و خاندانم و شیعیان آنها را در دل های فرشتگان به ودیعه نهاد و این محبت تا روز قیامت در نزد آنها محفوظ است.

پس از این، جبرئیل مرا به زمین آورد و به اهل زمین معرفی نمود. پس پروردگار، محبت من و اهل بیتم و شیعیان آنها را در دل های مؤمنان امتم به ودیعه نهاد و مؤمنان امت من تا روز قیامت، ودیعه مرا در خاندانم نگهداری خواهند کرد. آگاه باشید اگر مردی از امت من، تمام عمر خود را در عبادت خدا به پایان رساند و پس از

أَلَا فَلَو أَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي عَيَّدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عُمُرَهُ أَيْامَ الدُّنْيَا ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُبْغِضًا لِأَهْلِ بَيْتِي وَشِيعَتِي، مَا فَزَحَّ اللَّهُ صَدْرَهُ
إِلَّا عَنِ النِّفَاقِ. (۱)

آن، در پیشگاه خداوند، حاضر گردد و بغض خاندانم را در دل داشته باشد و یا شیعیان آنها را دشمن بدارد، خداوند، سینه او را جز با نفاق نمی گشاید».

شرح

اشاره

در این حدیث، اسلام به خانه ای تشبیه شده که دارای ویژگی هایی است که جامعه انسانی می تواند در پرتو آنها بهترین و آرام ترین و لذتبخش ترین زندگی ها را برای خود تأمین نماید. این ویژگی ها عبارت اند از:

۱. بهره مندی از فضای باز معنوی

نخستین برکت زندگی در پرتو اسلام، بهره گیری از فضای باز معنوی قرآن کریم است. در حدیث یاد شده، قرآن به عنوان عرصه و فضای باز خانه اسلام معرفی گردیده و بدین سان فضای بازی که از نظر معنوی به وسیله قرآن برای جامعه پدید می آید، به فضای باز مادی تشبیه شده است. در این تشبیه، چند نکته قابل توجه است:

اول. فضای مادی، هر چه بازتر باشد، افراد بیشتری می توانند از آن بهره ببرند.

فضای معنوی هدایت قرآن، به قدری گسترده است که همه مردم جهان می توانند از آن بهره مند شوند.

هُدًى لِلنَّاسِ. ۲

[قرآن] برای همه مردم راه نماست.

ص: ۴۱

۱- (۱). الکافی: ج ۲ ص ۴۶ ح ۳، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۵ ص ۳۴۱ ح ۱۳. [۲]

دوم. چنان که سرسبزی و خرمی فضای مادی در بهار، موجب آسایش و آرامش جسم است، فضای معنوی قرآن همیشه بهار است و خزان ندارد. در حدیثی، امام علی علیه السلام قرآن را چنین توصیف فرموده:

رَبِيعُ الْقُلُوبِ. (۱)

بهار دل هاست.

سوم. چنان که فضای باز مادی، موجب انس و آرامش جسم است، فضای معنوی قرآن، مایهٔ انس و آرامش جان است. در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده:

مَنْ أُنْسَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ، لَمْ تَوْحِشْهُ مُفَارَقَةُ الْإِخْوَانِ. (۲)

کسی که با تلاوت قرآن انس گیرد، از جدایی برادران، احساس تنهایی نخواهد کرد.

چهارم. چنان که فضای باز مادی، شادی جسم را به همراه دارد، فضای معنوی قرآن، جان را شاد می کند. در دعای ختم قرآن می خوانیم:

وَفَرِّحْ بِهِ قَلْبِي. (۳)

و دلم را به آن، شاد ساز.

پنجم. فضای باز مادی، گشایش مادی پدید می آورد؛ امّا قرآن، ظرفیت روانی و فکری انسان را افزایش می دهد. در دعای مذکور می خوانیم:

وَ اَشْرَحْ بِهِ صَدْرِي. (۴)

و سینه ام را به آن، بگشا.

۲. روشن بینی در پرتو نور حکمت

اشاره

دومین برکت زندگی در پرتو اسلام، بهره گیری از نور حکمت این آیین الهی

ص: ۴۲

٢- (٢). غرر الحكم: ح ٨٧٩٠.

٣- (٣). الكافي: ج ٢ ص ٥٧٧ ح ٢، عدّه الداعي: ص ٢٧٩ ح ٧.

٤- (٤). همان جا.

است.

حکمت از نگاه قرآن و حدیث، عبارت است از: مقدمات محکم و استوار علمی، عملی و روانی برای نیل به مقصد والای انسانیت، و آنچه در احادیث اسلامی در تفسیر حکمت آورده اند، در واقع، مصداقی از مصادیق این تعریف کلی است.

اقسام حکمت

اشاره

حکمت به سه نوع تقسیم می شود: حکمت علمی، حکمت عملی، و حکمت حقیقی.

الف- حکمت علمی

مقصود از حکمت علمی، مطلق معارفی است که برای صعود به مقام انسان کامل، ضروری است.

ب- حکمت عملی

حکمت عملی، برنامه عملی رسیدن به مرتبه انسان کامل است. احادیثی که حکمت را به فرمانبری از خداوند متعال، مدارا با مردم، دوری از گناهان، و اجتناب از نیرنگ تفسیر کرده اند، به این نوع از حکمت، اشاره دارند.

ج- حکمت حقیقی

حکمت حقیقی، نورانیت و بصیرتی است که در نتیجه به کار بستن حکمت عملی در زندگی برای انسان حاصل می گردد. در واقع، حکمت علمی، مقدمه حکمت عملی، و حکمت عملی، سرآغاز حکمت حقیقی است و تا انسان، بدین پایه از حکمت نرسیده، حکیم حقیقی نیست، هر چند بزرگ ترین استاد حکمت باشد. (۱)

بر این اساس، هر کس داخل عرصه معنوی اسلام یعنی قرآن شود، از نورانیت حکمت علمی، عملی و حقیقی بهره مند می گردد و به تعبیر قرآن، «خیر فراوان»

ص: ۴۳

۱- (۱). برای توضیح بیشتر، ر.ک: دانش نامه عقاید اسلامی: ج ۲ ص ۳۶۰-۳۶۵. [۱]

۳. آرامش در دژ نفوذناپذیر نیکوکاری

مفهوم واژه های «معروف»، «خیر»، «بَرّ» و «احسان» به هم نزدیک است و همه آنها به معنای نیکی و نیکوکاری اند. (۲)

در حدیث یاد شده، از «نیکوکاری» به «دژ نفوذناپذیر اسلام» یاد شده، و این بدان معناست که هر کس بخواهد از فضای معنوی قرآن استفاده کند و از نورانیت حکمت این عرصه معنوی بهره مند شود، حتماً باید با به کارگیری عملی آن، و انجام کارهای نیک و اجتناب از زشتی ها، راه نفوذ انواع آفات به این فضا را مسدود نماید.

۴. یاری گرفتن از پرتوان ترین یاران

آخرین و مهم ترین برکت زندگی در پرتو اسلام، بهره گیری از پرتوان ترین یاران آن، یعنی خاندان رسالت است. بر این اساس، کسانی که راه خود را از اهل بیت علیهم السلام جدا کرده اند، در حقیقت، خود را از نصرت یاران حقیقی اسلام و پرتوان ترین یاری دهندگان این آیین آسمانی محروم نموده اند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از تبیین برکات زندگی در پرتو اسلام تأکید می فرماید که محبت خاندان رسالت، اصلی ترین شرط مسلمانی است و بدون آن، ایمان تداوم نخواهد یافت و دشمنان اهل بیت، هر چند به ظاهر مسلمان باشند، در واقع، در صف منافقان قرار دارند.

ص: ۴۴

۱- (۱). يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا (بقره: آیه ۲۶۹). [۱]

۲- (۲). برای توضیح کامل این واژه ها، ر.ک: خیر و برکت از نگاه قرآن و حدیث (درآمد).

۵. ثواب الأعمال: أبی قال: حدّثنی سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی، قال:

حدّثنی عبد العظیم بن عبد الله الحسنی - وكان مریضاً - عن محمّد بن عمر، عن حمّاد بن عثمان، عن عیسی بن السّیری أبی الیسع، قال:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِثَّةً جَاهِلِيَّةً»؟

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْوَجُ مَا يَكُونُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ إِذَا بَلَغَ نَفْسُهُ هَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - فَقَالَ: لَقَدْ كُنْتُ عَلَى أَمْرٍ حَسَنٍ.

(۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام - به سند خود - ابو یسع گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «کسی که از دنیا برود و امام زمان خود را نشناسد، او به مرگ جاهلی مرده است»؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «بیشترین زمانی که بنده به چنین شناختی نیاز دارد، زمانی است که جانش به این جا برسد» و به سینه شریفش اشاره کرد و سپس فرمود: «[آن وقت است که می گوید: خدای را شکر که] من بر طریق نیکویی بودم».

شرح

در فرهنگ اسلامی، عصر رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، عصر علم، و دوران پیش از ایشان، دوران جاهلیت است، بدین معنا که پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل تحریفی که در ادیان آسمانی پدید آمده بود، مردم راهی برای شناخت حقایق هستی نداشتند و آنچه به نام دین نامیده می شد، چیزی موهوم و خرافه بود.

ص: ۴۵

بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز عصر علم بود و اساسی ترین مسئولیت ایشان، مبارزه با جهل و روشن کردن حقایق برای مردم بود:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. ١

او کسی است که در میان مردم درس نخوانده، فرستاده ای از [جنس] خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را [از پلیدی های عقیدتی و اخلاقی و عملی] پاکیزه کند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد، هر چند که پیش از آن در گم راهی آشکار بودند.

قرآن، نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پدیده ای منطبق با موازین عقلی و علمی معرفی کرده است:

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ. ٢

کسانی که به ایشان دانش داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، حق می دانند.

این سخن، بدین معناست که اگر دانشمندان، حقیقتاً در صدد شناخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آیند، به سادگی می توانند صداقت او را در ادعای پیامبری تصدیق کنند؛ زیرا محتوای دعوت او منطبق با موازین عقلی و علمی است و او چیزی جز حق نمی گوید و مردم را به چیزی جز پیروی از عقل و علم، دعوت نمی کند.

اکنون با توجه به این مقدمه، به شرح حدیث یاد شده می پردازیم. در این حدیث که مضمون آن در منابع شیعه و اهل سنت مکرر نقل شده، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید که مرگ بدون شناخت امام، مرگ جاهلیت است؛ یعنی کسی که امام زمان خودش را نمی شناسد، زندگی او، زندگی یک مسلمان حقیقی نیست و اگر بدون شناخت امام بمیرد، همانند کسی است که در دروان جاهلیت و قبل از اسلام مرده است.

برای توضیح این مطلب، توجه به چند نکته ضروری است:

۱. این حدیث از پیش بینی قرآن در باره آینده جهان اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله الهام گرفته و در واقع ریشه در این آیه دارد:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ. ۱

و محمد، جز فرستاده ای که پیش از او [نیز] فرستادگانی [آمدند و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به گذشته خود [یعنی به جاهلیت] باز می گردید؟!.

حدیث یاد شده، شرح می دهد که چگونه ممکن است جامعه اسلامی به دوران جاهلیت باز گردد، بدین شکل که: با حذف اصل امامت و رهبری امام عادل، باز گشتن به جاهلیت جهان اسلام، قابل پیش بینی است! چیزی که هست، آن جاهلیت، بدون نقاب اسلام بود و این جاهلیت، با نقاب اسلام است.

۲. بی تردید، مقصود از امامی که شناخت وی تداوم بخش عصر علم و مانع بازگشت به جاهلیت است، هر کسی نیست که زمام جامعه اسلامی را به دست گیرد؛ بلکه مقصود، امامان از خاندان رسالت هستند که با عنوان اهل بیت و عترت، در حدیث ثقلین و غدیر و صدها حدیث دیگر به مردم معرفی شده اند.

۳. هنگام مرگ، انسان به روشنی می فهمد راهی که اهل بیت علیهم السلام به او نشان داده اند، راه درست دینداری بوده و شناخت امام، چه نقشی در حیات معنوی و زندگی اخروی او داشته است.

۴. حدیث یاد شده می تواند اشاره به این آیات باشد:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. ۲

همانا تو هشدار دهنده ای و برای هر قومی، راهبری است.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. ۱

این سخن را به هم پیوسته نازل کردیم. شاید متذکر شوند.

۵. هیچ گاه زمین از امام و حجّت الهی، خالی نیست. بنا بر این اگر حجّت خدا ظاهر نبود، حتماً در پس پرده غیبت وجود دارد. احادیث فراوانی بر این نکته تأکید کرده اند.

۶. منکر امام زمان علیه السلام- در صورتی که حجّت بر او تمام شده باشد-، بهره ای از اسلام واقعی ندارد و در هر حال، گم راه است و این معنا در هنگام مرگ بر او ظاهر می گردد.

۷. سعادت و رستگاری جامعه بشر، در گرو پیروی از رهبران الهی است.

۸. پیروی از امام غایب و تمسک به او، به معنای مبارزه با موانع حکومت دینی و زمینه سازی برای ظهور اوست.

ص: ۴۸

اشاره

۶. الکافی: عن أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن ابن أبي عمير، قال:

أخبرني أسباطُ بَيَّاعِ الزُّطِّيِّ، قال: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَيَّأَلُهُ رَجُلٌ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مَّقِيمٌ، قال: فَقَالَ: نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ، وَالسَّبِيلُ فِينَا مُقِيمٌ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام- به سند خود- شخصی به نام اسباط گفت: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم. مردی از ایشان در باره آیه شریف: به یقین، در این برای هوشیاران عبرت هاست و آن بر سر راهی، پا بر جاست (۲) سؤال می کرد.

امام علیه السلام در جواب او فرمود: «مقصود از "هوشیاران" ما هستیم و راه هم در ما پا بر جاست».

شرح

این روایت از نظر سند، صحیح است و به معنای باطنی آیات ۷۵ و ۷۶ از سوره حجر اشاره دارد.

ظاهر آیات یاد شده، در باره عبرت آموزی از سرنوشت قوم لوط است که به عذاب الهی گرفتار شدند و همگی هلاک گردیدند، و در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ویرانه های شهر آنها در کنار جاده مکه به شام دیده می شد و به روشنی نشان می داد آنها چگونه نابود شده اند. قرآن تأکید می فرماید که دیدن ویرانی های شهر قوم لوط، عبرت آموز است؛ ولی تنها انسان های هوشیار و روشن بین می توانند از این منظره آموزنده، درس

ص: ۴۹

۱- (۱). الکافی: ج ۱ ص ۲۱۸ ح ۱، [۱] بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۱۳۰ ح ۱۷. [۲]

۲- (۲). حجر: آیه ۷۵-۷۶.

عبرت بگیرند.

این معنای ظاهری آیه است ولی امام صادق علیه السلام می فرماید:

نَحْنُ الْمُتَوَسُّمُونَ، وَ السَّبِيلُ فِينَا مُقِيمٌ.

ماییم هوشیاران (روشن بینان) و راه در ما ثابت است.

یعنی بالاترین مرتبه هوشیاری و روشن بینی، به اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد و به همین دلیل، راه رسیدن به حق در همه زمینه ها، تنها به وسیله آنها قابل شناسایی است و این ویژگی برای همیشه در آنان ثابت و استوار است.

گفتنی است که جمله «و السبیل فینا مقیم» می تواند اشاره به آیه قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۱) باشد که در آن، اهل بیت علیهم السلام، «راه پروردگار» معرفی شده اند.

ص: ۵۰

۱- (۱). بگو از شما مزد رسالت نمی خواهم، جز اینکه کسی بخواهد، راهی به سوی پروردگارش [در پیش] گیرد (فرقان: آیه

۵۷). [۱]

اشاره

۷. الکافی: عن أحمد بن مهران، عن عبد العظيم الحسني، عن علي بن أسباط، عن علي بن عقبة، عن الحكم بن أيمن، عن أبي بصير، قال:

سَأَلْتُ أَبَاعَبِدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ إِلَى آخِرِ آيَةٍ.

قَالَ: هُمُ الْمُسْلِمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ، الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ، جَاؤُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام- به سند خود-: ابو بصیر گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خداوند عز و جل: آنان که به سخن، گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند (۲) پرسیدم. فرمود: «آنان، تسلیم شدگان خاندان محمد علیهم السلام هستند. هر گاه از آنها حدیثی شنیدند، در آن کم و زیاد نمی کنند و خبر را همان گونه که شنیده اند، به مردم می رسانند».

شرح

این حدیث، بیانگر یکی از روشن ترین مصادیق آیه ۱۷ و ۱۸ از سوره زمر است:

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ.

کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خدا باز گشتند، آنها

ص: ۵۱

۱- (۱). الکافی: ج ۱ ص ۳۹۱ ح ۸، [۱] بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۵۸ ح ۱. [۲]

۲- (۲). زمر: آیه ۱۸.

را بشارت باد. پس مژده بده بندگان مرا، آنهایی که به سخن، گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند. آنان، کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان اند.

واژه «طاغوت» از ریشه «طغیان» به معنای تجاوز از حد و مرز است و بدین جهت به زمامداران جائر، طاغوت اطلاق می شود.

در حدیثی از امام در تفسیر کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خدا باز گشتند، آنها را بشارت باد آمده:

أَنْتُمْ هُمْ، وَ مَنْ أَطَاعَ جَبَّارًا فَقَدْ عَبَدَهُ. (۱)

[کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند، شما آنها هستید. هر کسی از زورگویی پیروی کند، او را پرستیده است.]

بنا بر این، مقصود از عبادت طاغوت، اطاعت از کسی یا چیزی، در برابر فرمان خداست.

خداوند متعال در آیات یاد شده، ابتدا به کسانی که از پیروی طاغوت اجتناب کرده اند و در وصف بندگان خدای یگانه قرار گرفته اند، بشارت داده و در ادامه به کسانی که سخن همه را می شنوند و بهترین و درست ترین سخن را می پذیرند و از آن پیروی می کنند، مژده داده و تأکید نموده که چنین کسانی مشمول عنایت و هدایت خاص الهی قرار گرفته اند و خردمندان واقعی، آنها هستند.

بی تردید، همه کسانی که از اطاعت غیر خدای یگانه اجتناب می کنند و از دستورهای الهی پیروی می نمایند و در زندگی، پیرو کسی هستند که سخن او بهتر و درست تر است، از منظر قرآن، «خردمند» محسوب می شوند و مشمول مژده الهی در آیات یاد شده اند؛ لیکن در حدیثی که ملاحظه شد، روشن ترین مصداق آیات یاد شده، بیان گردیده و این نکات آورده شده است:

ص: ۵۲

۱. همه کسانی که در برابر اهل بیت علیهم السلام ادعای زعامت و رهبری جامعه اسلامی را دارند و مردم را به پیروی از خود می خوانند، طاغوت محسوب می شوند و پیروی از آنان، دانسته یا ندانسته، پیروی از طاغوت است.

۲. سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام منطبق با موازین عقلی و علمی اند و هر خردمندی می تواند این واقعیت را درک کند.

۳. اگر سخنان اهل بیت در کنار سخنان مدعیان رهبری بررسی شوند، به سادگی می توان فهمید که حق با اهل بیت علیهم السلام است.

۴. عقل با تأمل در ره نموده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به روشنی درک می کند که تنها راه سعادت، این است که به طور مطلق، تسلیم ره نموده‌های آنان باشد.

۵. یکی از روشن ترین مصادیق پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، پرهیز از تحریف سخنان آنان و کم یا زیاد کردن احادیث آنهاست.

اشاره

۸. الکافی: عن بعض أصحابنا، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن مالک بن عامر، عن المفضل بن زائده، عن المفضل بن عمر، قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: مَنْ دَانَ اللَّهَ بِغَيْرِ سِجَاعٍ عَنْ صَادِقٍ أَلْزَمَهُ اللَّهُ -الْبَتَّة- إِلَى الْعَنَاءِ، وَمَنْ ادَّعَى سِجَاعاً مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَذَلِكَ الْبَابُ الْمَأْمُونُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به سند خود-: امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که خدا را بدون شنیدن [آداب آن] از راستگویی عبادت کند، خداوند قطعاً او را گرفتار مشقت خواهد کرد و کسی که مدعی شنیدن [حقایق دین] از غیر دری شود که خدا آن را گشوده، مشرک است و آن، دری است مورد اعتماد در حفظ راز مکنون الهی».

شرح

این حکمت، به خطر پیروی نکردن از اهل بیت علیهم السلام در زندگی اشاره دارد. برای توضیح، باید به نکات زیر توجه شود:

۱. روایت یاد شده، در واقع، تفسیری است بر آیه یکصد و نوزدهم از سوره توبه که می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ.

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید.

تردید نیست که کامل ترین مصادیق این آیه نورانی، اهل بیت علیهم السلام هستند؛ چرا که به دلیل ویژگی «عصمت»، از صداقت کامل در گفتار و کردار برخوردارند و به

ص: ۵۴

۱- (۱). الکافی: ج ۱ ص ۳۷۷ ح ۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۰۵ ح ۶۸. [۲]

همین جهت تنها می توان به طور مطلق، از آنها پیروی نمود. بر همین اساس هم در احادیث معتبر (۱) تصریح شده که منظور از «صادقان» در آیه یاد شده، خاندان رسالت اند.

۲. نخستین خطری که متوجه محرومان از پیروی اهل بیت علیهم السلام می شود، گم کردن راه درست بندگی خداست که موجب حیرت و سرگردانی و مشقت دنیوی و اخروی است. در بخش اول روایت یاد شده، به این خطر اشاره شده است.

۳. دومین خطری که در کمین کسانی است که همراه اهل بیت نیستند، خطر شرک است. این خطر، ویژه کسانی است که از رهبرانی جز خاندان رسالت پیروی می نمایند. بنا بر این، منظور از «شرک» در این جا، شرک عملی، یعنی شرک در اطاعت و فرمانبری است، چنان که در آیه ۳۱ از سوره توبه آمده:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

آنها دانشمندان و راهبان خود را اربابانی در برابر خدا قرار دادند و [نیز] مسیح فرزند مریم را، با آن که مأمور نبودند جز این که خدایی یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست، پرستند. او پاک است از آنچه همتایش قرار می دهند.

در این آیه نیز مقصود از شریک قرار دادن «أحبار (دانشمندان)» و «رُهَبان (راهبان)» با خدا، شرک در اطاعت و فرمان برداری است، چنان که در برخی از احادیث، به این موضوع، تصریح شده است.

ص: ۵۵

۱- (۱). ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۲۰۸ ح ۱ و ۲. [۱]

۹. علل الشرائع: حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکل رحمه الله، قال: حدّثنا علی بن الحسین السعد آبادی، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن سلیمان بن سفیان، عن صباح الحدّاء، عن یعقوب بن شعیب، قال:

قال لی أبو عبد الله علیه السلام: من أشدّ الناس علیکم؟ فقلت: کُلُّ الناس!

فأعادها علیّ. فقلت: کُلُّ الناس! فقال: أتدری لِمَ ذاک؟ قلت: لا أدری!

قال: إنَّ إبلیس دعاهم فأجابوه وأمرهم فاطاعوه، ودعاکم فلم تُجیبوا وأمرکم فلم تُطیعوا، فأغری بکم الناس. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به سند خود-: یعقوب بن شعیب گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «دشمن ترین مردم نسبت به شما چه کسانی هستند؟».

گفتم: همه مردم!

امام علیه السلام این سخن را تکرار کرد.

گفتم: همه مردم!

فرمود: «می دانی چرا با شما دشمنی می کنند؟».

گفتم: نمی دانم.

فرمود: «علتش این است که شیطان، آنها را دعوت کرد و آنها اجابتش کردند و به آنها دستور داد و آنها اطاعتش کردند؛ ولی شما را دعوت کرد و شما اجابتش نکردید و به شما دستور داد و شما اطاعتش نکردید. به همین دلیل، آنها را بر ضدّ شما برانگیخت.».

ص: ۵۶

برای توضیح این حکمت، نکات زیر قابل توجه است:

۱. این روایت به روشنی نشان می دهد که حتی در دوران امامت امام صادق علیه السلام که دوران شکوفایی مکتب تشیع بوده، توده مسلمانان، با پیروان اهل بیت علیهم السلام برخورد خوبی نداشته اند و در واقع، آنها در جامعه اسلامی غریب بوده اند، و این رویداد، به معنای غربت اسلام ناب در جامعه اسلامی است.

۲. غربت اسلام ناب در جامعه اسلامی، پدیده ای است که طبق احادیث شیعه و اهل سنت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را پیش بینی کرده و از هواداران آن، تمجید نموده است.

متن حدیث، چنین است:

إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ. (۱)

اسلام، غریبانه آغاز شد و به زودی همچون ابتدای خود، غریب خواهد شد. پس خوشا به حال غریبان!

۳. یکی از اقدامات شیطان برای پیشگیری از گسترش اسلام ناب، ایجاد اختلاف در جامعه اسلامی و تحریک دیگران بر ضد پیروان اهل بیت علیهم السلام است.

۴. معیار شناخت حق و باطل، دلایل و نشانه هایی است که حق را اثبات می کنند، نه کثرت و قلت هواداران. (۲) بنا بر این، وقتی کسی حق را تشخیص داد، نباید از کم بودن هواداران آن وحشت نماید، چنان که از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ، فَإِنَّ النَّاسَ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعُهَا قَصِيرٌ، وَجُوعُهَا طَوِيلٌ. (۳)

ای مردم! در راه راست، به دلیل شمار اندک رهروان آن، احساس تنهایی نکنید؛ زیرا مردم بر سفره ای گرد آمده اند که سیری آن، کوتاه مدت و گرسنگی اش طولانی است.

ص: ۵۷

۱- (۱). كنز العمال: ح ۱۱۹۲.

۲- (۲). ر.ك: ميزان الحكمه: ج ۳ ص ۱۵۶ [۱] معيار شناخت حق.

۳- (۳). بحار الأنوار: ج ۶۷ ص ۱۵۸ ح ۱. [۲]

امام علیه السلام در این سخن نورانی به پیروان حق توصیه می فرماید که مبدا اندک بودن افراد حق مدار و غربت آنها در دنیا، سبب شود که به باطل گرایش پیدا کنند؛ زیرا سفره لذات دنیوی هواداران باطل، به زودی جمع خواهد شد و برای همیشه گرفتار پیامدهای این لذات زودگذر خواهند بود، چنان که غربت هواداران حق به پایان خواهد رسید و از برکات صبر و تحمل خود در راه حق برای همیشه بهره مند خواهند شد.

اشاره

۱۰. الکافی: عن أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن علی بن أسباط والحسن بن محبوب، عن أبي أيوب، عن أبي خالد الكابلي، قال:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا، فَقَالَ: يَا أَبَاخَالِدٍ! النُّورُ وَاللَّهُ - الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. يَا أَبَاخَالِدٍ! لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَهُمْ الَّذِينَ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَحُجُّبُ اللَّهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتَظْلِمُ قُلُوبُهُمْ وَيَغْشَاهُمْ بِهَا. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام - به سند خود - ابو خالد کابلی گفت: از امام باقر علیه السلام از معنای این سخن خدای متعال: به خدا و فرستاده او و نوری که فرستادیم، ایمان بیاورید (۲) سؤال کردم.

فرمود: «ای ابو خالد! به خدا سوگند، مقصود از این "نور"، امامان علیهم السلام هستند. ای ابو خالد! نور امام در دل های اهل ایمان از نور آفتاب تابان در روز، روشن تر است و امامان هستند که دل های مؤمنان را روشن می کنند، و خداوند، هر گاه خواستش تعلق بگیرد، مانع تابش این نور به دل های افراد می شود و در نتیجه، دل های آنان، تاریک و ظلمانی می شود.»

شرح

یکی از نام های قرآن، «نور» است؛ زیرا این کتاب آسمانی، راه صحیح زندگی را به انسان نشان می دهد. خداوند متعال در آیه هشتم از سوره تغابن، برای آن که جامعه بشر به سعادت دنیا و آخرت دست یابد، از مردم می خواهد به خدا و پیامبر خدا و

ص: ۵۹

۱- (۱). الکافی: ج ۱ ص ۱۹۵ ح ۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۰۸ ح ۵. [۲]

۲- (۲). تغابن: آیه ۸.

نوری که نازل فرموده، ایمان بیاورند.

نکته قابل تأمل در حدیث یاد شده که ثقة الإسلام کلینی آن را با سند صحیح از امام باقر علیه السلام نقل کرده، این است که امام علیه السلام، «نور» را در آیه ای که به آن اشاره شد، به «امامان اهل بیت علیهم السلام» تفسیر نموده است.

بی تردید، این تفسیر، تفسیر باطنی است؛ زیرا علاوه بر این که خداوند متعال، قرآن را در موارد متعددی «نور» نامیده، تعبیر «أنزلنا (نازل کردیم)» قرینه روشنی است که نشان می دهد مقصود از نور در این آیه، قرآن است؛ ولی بر پایه احادیث معتبر، قرآن، افزون بر معنای ظاهری، معانی دیگری در باطن دارد که استواران در علم، از آن آگاه اند.

برای تبیین تفسیر باطنی آیه یاد شده، توجه به این مقدمه کوتاه ضروری است که هدایت الهی، دو گونه است: هدایت عام و هدایت خاص.

هدایت عام، به معنای ارائه طریق است؛ ولی هدایت خاص، به معنای رساندن به مقصد است و به کسانی اختصاص دارد که از هدایت عام الهی بهره گرفته اند. بنا بر این، خداوند منان، دارای دو نور هدایت است: نوری که فقط راه نمایی می کند و نوری که علاوه بر راه نمایی، سالک را به مقصد می رساند.

نور راه نما، همان انبیای الهی، کتاب های آسمانی و امامان اند؛ اما نوری که به مقصد می رساند، چیست؟ روایت یاد شده، اشاره دارد که نوری که به مقصد می رساند نیز از طریق انسان کامل یعنی امام به جامعه منتقل می شود.

به دیگر سخن، نقش انبیا و اوصیای آنان که به موقعیت انسان کامل و ولایت تکوینی دست یافته اند، تنها نشان دادن راه تکامل نیست؛ بلکه در پرتو نورافشانی باطنی امام، باطن و ضمیر و جان انسان هایی که با بهره گیری از نور راه نمایی الهی، استعداد بهره برداری از نور هدایت خاص او را یافته اند، پرورش می یابند و به سوی کمال مطلق - که مقصد و مقصود حرکت انسانی است - ره سپار می گردند.

می توان گفت احادیثی که امام عصر - ارواحنا فداه - را در عصر غیبت به خورشید پس ابر تشبیه کرده اند، ناظر به همین معنا از بهره گیری از نور هدایت اویند.

١١. كمال الدين: حدّثنا أبو العباس محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني، قال: حدّثنا الحسن بن إسماعيل، قال: حدّثنا سعيد بن محمّد القطن، قال: حدّثنا عبد الله بن موسى الروياني أبو تراب، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنى، عن عليّ بن الحسن بن زيد بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب، قال:

حدّثني عبد الله بن محمّد بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه: أنّ محمّد بن عليّ باقر العلم عليهما السلام جمّع ولده وفيهم عمّهم زيد بن عليّ، ثمّ أخرج كتاباً إليهم بخطّ عليّ عليه السلام وإملاء رسول الله صلى الله عليه وآله، مكتوب فيه:

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]

هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نوره وسفيره، وحجابه ودليله، نزل به الروح الأمين من عند ربّ العالمين.

عظّم يا محمّدُ اسمائى، واشكر نعمائى، ولا- تجحد الآئى، إني أنا الله لا- إله إلا أنا، قاصم الجبارين، ومبيّر المتكبرين، ومؤيد الظالمين، ودَيانُ يوم الدين، إني أنا الله لا- إله إلا أنا، فمن رجا غير فضلى، أو خاف غير عدلى، عذبته عذاباً لا أعذب به أحداً من العالمين؛ فإيتاى فاعبد، وعلى فتوكل.

إني لعم أبعث نبيّاً فأكملت أئامه وانقضت مدّته إلما جعلت له وصية، وإني فضلتك على الأنبياء، وفضلت وصيةك على الأوصية، وأكرمك بشيئيك بعده وبسبطيك الحسن والحسين، وجعلت حسناً معدن علمى بعد انقضاء مدّه أبيه، وجعلت حسناً خازن وحى، وأكرمته بالشهاده، وختمت له بالسعاده، فهو أفضل من استشهد، وأرفع الشهداء درجته، جعلت كلمتي التيممة معه، والحجبة البالغة عنده، بعترته اثيب وأعاقب، أولهم عليّ سيّد العابدين، وزين أوليائى الماضين، وأبنته سمي جدّه المحمود، محمّد الباقر لعلمى، والمعدين لحكمتى، سيهلك المرتابون فى جعفر، الراد

عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَالْأَسِيرَ نَهْ فِي أَوْلِيَائِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ، وَانْتَجَبْتُ بَعْدَ «مُوسَى» فِتْنَةَ عَمِيَاءِ حَنْدِسٍ؛ لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ، وَحُجَّتِي لَا تَخْفَى، وَأَنَّ أَوْلِيَائِي لَا يَشْقَوْنَ أَبَدًا، أَلَا وَمَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَمَنْ عَيَّرَ آيَةَ مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ، وَوَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاهِلِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسَى، وَحَبِيبِي، وَخَيْرَتِي أَلَا إِنَّ الْمُكَذَّبَ بِالثَّامِنِ مُكَذَّبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَائِي، وَعَلَيَّ وَوَلِيِّي وَنَاصِرِي وَمَنْ أَضْعَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ التُّبَّوْهِ، وَأَمْتَحَنُهُ بِالْإِضْطِلَاعِ، يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتٌ مُسْتَكْبِرٌ، يُدْفَنُ فِي الْمَيْدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ ذُو الْقَرْنَيْنِ، إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَمَاقِرَنَّ عَيْنَهُ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ، وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُوَ وَارِثٌ عِلْمِي، وَمَعْدِنُ حِكْمَتِي، وَمَوْضِعُ سِتْرِي، وَحُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ، وَشَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ (١) مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَأَخْتِمْ بِالسَّعَادَةِ ابْنَهُ عَلَيَّ وَوَلِيِّي وَنَاصِرِي، وَالشَّاهِدُ فِي خَلْقِي، وَأَمِينِي عَلَيَّ وَحَبِيبِي، أَخْرِجْ مِنْهُ السَّادِعِي إِلَى سَيْلِي، وَالخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ، ثُمَّ اكْمَلْ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى، وَبِهَاءُ عِيسَى، وَصَبْرُ أَيُّوبَ، سَتَدِلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ، وَيَتَهَادُونَ رُؤُوسَهُمْ كَمَا تَهَادَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَالْدَّيْلَمِ، فَيَقْتُلُونَ، وَيُحْرَقُونَ، وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبِغُ الْأَرْضُ مِنْ دِمَائِهِمْ، وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّزِينُ فِي نِسَائِهِمْ، أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءِ حَنْدِسٍ، وَبِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ، وَأَرْفَعُ عَنْهُمْ الْأَصَارَ (٢) وَالْأَغْلَالَ، أَوْلِيَاكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَوْلِيَاكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ]. (٣)

ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ: قَالَ عَبْدُ الْعَظِيمِ: الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِمُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَخُرُوجِهِ إِذْ سَمِعَ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ هَكَذَا وَيَحْكِيهِ!

ص: ٦٢

١- (١). فِي بَحَارِ الْأَنْوَارِ: «[١] سَبْعِينَ أَلْفًا».

٢- (٢). الْأَصَارُ: جَمْعُ إِصْرٍ، وَهُوَ الذَّنْبُ وَالثَّقَلُ (لِسَانَ الْعَرَبِ: ج ٤ ص ٢٢ «أَصْر»).

٣- (٣). مَا بَيْنَ الْمُعَقَّوفِينَ أَثْبَتَاهُ مِنْ نَفْسِ الْمَصْدَرِ: ص ٣٠٩.

ثُمَّ قَالَ: هَذَا سِرُّ اللَّهِ وَدِينُهُ وَدِينُ مَلَائِكَتِهِ؛ فَصُنَّهُ إِلَّا عَنِ أَهْلِهِ وَأَوْلِيَائِهِ. (١)

١٢. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي حَمزَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي بِمَا لَدَيْنَ فَرَضَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ طَاعَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ، وَأَوْجَبَ عَلَى عِبَادِهِ الْإِقْتِدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَقَالَ لِي: يَا كُنُكْرُ! إِنَّ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ أَيْمَةً لِلنَّاسِ وَأَوْجَبَ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُمْ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا، ثُمَّ سَكَتَ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! رُوِيَ لَنَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّهِ لِلَّهِ عِزَّ وَجَلَّ عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ الْحُجَّهِ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟

قَالَ: ابْنِي مُحَمَّدٌ، وَاسْمُهُ فِي التَّوْرَةِ بَاقِرٌ؛ يَبْقُرُ الْعِلْمَ بِقَرَاءَةٍ، هُوَ الْحُجَّهِ وَالْإِمَامُ بَعْدِي. وَمِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ جَعْفَرٌ، وَاسْمُهُ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ الصَّادِقُ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي! فَكَيْفَ صَارَ اسْمُهُ الصَّادِقُ، وَكُلُّكُمْ صَادِقُونَ؟

قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَاسْمُوهُ الصَّادِقُ؛ فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَوَلَدِ اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعَى الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَكَذِبًا عَلَيْهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكَذَّابِ الْمَفْتَرِي عَلَى اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ، وَالْمَدْعَى لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، الْمَخَالِفُ عَلَى أَبِيهِ، وَالْحَاسِبُ دُلَّ لِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبِهِ وَلِيُّ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ».

ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً، ثُمَّ قَالَ: كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ وَقَدْ حَمَلَ طَاعِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيهِشِ أَمْرٍ وَلِيُّ اللَّهِ، وَالْمَغْيِبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ، وَالتَّوَكُّلِ بِحَرَمِ

ص: ٦٣

أبيه جهلاً منه بولادته، وحرصاً منه على قتله إن ظفر به، وطمعاً في ميراثه، حتى يأخذه بغير حقه.

قال أبو خالد: فقلت له: يابن رسول الله! وإن ذلك لكائن؟

فقال: إي وربي، إن ذلك لمكتوب عندنا في الصحيفة التي فيها ذكر المحين التي تجري علينا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله.

قال أبو خالد: فقلت: يابن رسول الله! ثم يكون ماذا؟

قال: ثم تمتد الغيبة بولي الله عز وجل الثاني عشر من أوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله والأئمة بعده.

يا أباخالد! إن أهل زمان غيبته القائلين بإمامته والمنتظرين لظهوره، أفضل من أهل كل زمان؛ لأن الله تبارك وتعالى أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف، أولئك المخلصون حقاً، وشيعتنا صدقاً، والدُّعاهُ إلى دين الله عز وجل سراً وجهراً.

وقال علي بن الحسين عليه السلام: انتظار الفرج من أعظم الفرج. (١)

ترجمة حديث ١١

حضرت عبد العظيم عليه السلام - به سند خود - : امام صادق عليه السلام فرمود: امام باقر عليه السلام فرزندان خود را پیرامونش جمع نمود و در میان آنها عموی ایشان زید بن علی هم بود. پس از آن، امام علیه السلام کتابی را بیرون آورد که به خط امیر مؤمنان و املائی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، و در آن، نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. این کتابی است از جانب خداوند توانا و درستکار به سوی محمد که نور او و سفیر او و حاجب و دربان او و ره نمای اوست.

این نامه را جبرئیل امین از نزد خداوند جهانیان فرود آورده است.

ای محمد! نام های مرا بزرگ بشمار و از نعمت های من سپاس گزاری کن و

ص: ۶۴

۱- (۱). کمال الدین: ص ۳۱۹ ح ۲، [۱] بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۸۶ ح ۱. [۲]

نعمت هایم را انکار مکن. منم خدایی که جز من معبودی نیست. منم شکننده پشت ستمگران، و در هم کوبنده متکبران، و خوار کننده ظالمان، و جزا دهنده روز رستاخیز. منم خداوندی که جز من معبودی نیست. هر کس غیر از فضل من، به دیگری امیدوار باشد، و یا غیر از عدل من، از دیگری بترسد، او را عذابی خواهم داد که هیچ کس را مانند آن عذاب نکرده باشم. پس مرا عبادت کن و بر من توکل نما.

به درستی که من پیغمبری را مبعوث نکردم، مگر این که زمانی که مدّت پیامبری اش تمام گشت، برایش وصی ای قرار دادم. و من تو را بر پیغمبران برتری دادم و وصی تو را نیز بر سایر اوصیا برگزیدم، و تو را به دو نازدانه ات بعد از او و به دو نوه ات، حسن و حسین، گرامی داشتم. حسن را بعد از گذشتن زمان پدرش، معدن علم خود قرار دادم، و حسین را گنجور و حی خویش ساختم و او را به شهادت گرامی داشتم، و عاقبت کار او را به سعادت ختم نمودم. او افضل شهادت و بلندترین مقام را در میان آنها دارد. کلمه کامل و حقیقت رسای خود را در نزد او گذاشتم، و به وسیله عترت او جزا می دهم و عقاب می کنم. اولین آن عترت، علی است که سیرور عبادت کنندگان و زینت دوستان گذشته ام است، و فرزندش محمد - که همانم جدّ ستوده اش است -، شکافنده علم و معدن حکمت من است. زود است مردمی که در باره جعفر به شک می افتند، هلاک گردند و کسی که وی را تکذیب کند، گویا مرا تکذیب کرده است. به راستی من جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت، و او را به وسیله شیعیان و دوستان و پیروانش خشنود خواهم ساخت. پس از وی به موسی، فتنه کور و تاریک و ظلمانی نازل خواهد شد، [هر چند] رشته تقدیراتم بریده نمی شود و برهانم پنهان نمی ماند و دوستانم بدبخت نمی شوند.

آگاه باشید که هر کس یکی از آنها را انکار نماید، به نعمت من ناسپاسی کرده است، و هر کس آیه ای از کتاب مرا جا به جا کند، بر من دروغ بسته است. و ای بر افترا زندگان و انکار کنندگان، در آن هنگامی که زمان بنده و دوست و برگزیده ام موسی منقضی می شود! آگاه باشید که تکذیب کننده هشتمین، تکذیب کننده همه اولیای من است. علی، ولی و یاری کننده من است، و کسی است که دشواری های نبوت را بر

دوش او می گذارم، و او را به قوت، آزمایش می کنم. او را دیوی سرکش و خودپرست خواهد کشت، و در شهری که بنای آن به دست بنده صالح، ذوالقرنین، گذاشته شده، در نزد بدترین مخلوقات من، دفن خواهد گردید. گفتارم ثابت است که دیدگان او را به وسیله فرزندش محمد - که جانشین اوست -، روشن خواهم ساخت. او وارث علم و معدن حکمت و جایگاه اسرار من است و بر مخلوقاتم حجت است. بهشت را جایگاه او قرار خواهم داد، و او را در هفتاد نفر از خویشاوندانش که آتش جهنم بر آنها لازم شده باشد، شفیع خواهم ساخت و عاقبت کار فرزند او علی را که دوست و یاری کننده من است، به سعادت (خوش بختی) پایان می دهم. او که گواه در میان خلقم و امین بر وحیم است و از وی دعوت کننده به راهم و خازن علم خود، حسن، را بیرون خواهم کرد، و آن را به فرزندش که رحمت بر جهانیان است، کامل خواهم نمود. در این فرزند، کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب نهفته است. در زمان او، دوستانم خوار خواهند شد و سرهای آنها را به یکدیگر هدیه خواهند داد، همان طور که سرهای ترک و دیلم را به هم هدیه می دادند. پس اینان کشته می شوند و سوخته می گردند، همواره ترسناک، مرعوب و نگران خواهند بود، زمین به خونشان رنگین می شود و فریاد و ناله و بانک و شیون، از زنان آنها بلند است. اینان، دوستان واقعی من هستند. به وسیله اینها هر فتنه کور و ظلمانی را دفع خواهم ساخت، و به خاطر اینها زلزله ها را برطرف می کنم و غل و زنجیرها را از آنها بر می دارم. این دسته از مردم، مشمول صلوات پروردگارشان اند و اینان هدایت شده هستند».

عبدالعظیم علیه السلام گوید: از محمد بن جعفر، تعجب است که پس از این که این حدیث را از پدرش شنید و آن را برای مردم بازگو کرد، به گفتار او توجهی نکرد و خروج نمود. آن گاه گفت: این، از اسرار پروردگار و دین او و دین فرشتگان اوست. او را از ناهلان نگه دار.

ترجمه حدیث ۱۲

حضرت عبد العظیم علیه السلام - به سند خود - : ابو خالد کابلی گفت: بر مولایم زین العابدین

ص: ۶۶

علی بن الحسین علیهما السلام وارد شدم و به ایشان گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! مرا از کسانی که خداوند، اطاعت از آنها و دوستی شان را پس از پیغمبر واجب نموده و بندگان خود را به اقتدا به آنان ملزم ساخته است، آگاه نما.

فرمود: ای کُنُکر! (۱) اولو الأمری که خداوند، آنها را امام مردم قرار داده و اطاعت ایشان را واجب نموده است، امیر مؤمنان علیه السلام و بعد از او، دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام هستند و سپس این مقام به ما رسیده است» و آنگاه ساکت شد.

ابو خالد گفت: گفتم: ای سِرور من! برای ما روایت کرده اند که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده: «زمین هیچ گاه از حجت خدا بر بندگان خالی نمی ماند». پس حجت و امام پس از تو کیست؟

فرمود: «فرزندم محمّد که نام او در تورات، باقر است؛ زیرا علم را به صورت کامل از هم خواهد شکافت [و حقایق آن را برای مردم بازگو خواهد کرد]. او امام و حجت بعد از من است. پس از وی، فرزندش جعفر، حجت و امام است و نام او در نزد اهل آسمان، صادق است.

راوی گفت: گفتم: ای سید من! چگونه وی را «صادق» نامیده اند، در حالی که شما اهل بیت، همه صادق هستید؟

فرمود: «پدرم از پدرش روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "هرگاه فرزندم جعفر بن محمّد متولّد شد، او را صادق نام بگذارید؛ زیرا پنجمین فرزند او که جعفر نام خواهد داشت، به دروغ، مدّعی مقام امامت خواهد شد. وی در نزد پروردگار، کذاب و افترا زننده محسوب است و مدّعی مقامی است که اهلّیت آن را ندارد. او با پدرش مخالفت می نماید و به برادرش حسد می ورزد و در هنگامی که ولیّ خدا غایب است، قصد افشای اسرار پروردگار را خواهد کرد"».

امام زین العابدین علیه السلام سپس گریه زیادی نمود و فرمود: «گویا می بینم جعفر کذاب را در حالی که طاغوت زمان خود را در جستجوی امر ولیّ خدا راه نمایی می کند، و

ص: ۶۷

۱- (۱). کُنُکر، لقب ابو خالد است.

حال این که ولیّ پروردگار در محافظت خداوند، قرار گرفته و وکالت حرم پدرش به عهده وی نهاده شده است. جعفر کذاب، از روی جهلی که به ولادت ولیّ عصر دارد، حریص است که او را بعد از ولادت به قتل برساند برای این که به میراث پدرش دست پیدا کند و ارث او را بدون استحقاق دریافت نماید.

ابو خالد گفت: گفتیم: ای پسر پیامبر خدا! این اموری که فرمودید، اُتفاق می افتد؟

فرمود: «آری، به پروردگارم سوگند، این مطالب در صحیفه ای که نزد ما موجود است، نوشته شده و در آن صحیفه، تمام سختی ها و پیشامدهایی که پس از پیامبر خدا برای ما رخ خواهد داد، مضبوط است.»

ابو خالد گفت: گفتیم: پس از آن، چه خواهد شد؟

فرمود: «پس از آن، غیبت ولیّ خدا و دوازدهمین وصیّ پیامبر خدا و ائمه علیهم السلام به درازا خواهد کشید.» ای ابو خالد! مردمان زمان غیبت او که به امامت او معتقد گردند و منتظر ظهور او باشند، بهترین مردمان هستند؛ زیرا خداوند به اندازه ای به آنان فهم و خرد و معرفت مرحمت نموده که غیبت در نزد آنها به منزله مشاهده است، و مردم آن زمان، مانند کسانی که در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جهاد پرداخته باشند، محسوب خواهند شد. آنها حقاً بندگان خالص و شیعیان راستگو هستند، و آنان اند که مردم را به سوی دین خدا در آشکارا و پنهان دعوت می کنند.»

امام علیه السلام فرمود: «انتظار فرج، از بهترین اعمال است.»

شرح

اشاره

افزون بر دو حدیثی که حضرت عبد العظیم علیه السلام در باره شمار امامان نقل کرده، احادیث فراوان دیگری هست که در آنها، پیامبر خدا دوازده نفر از خاندان خود را یکی پس از دیگری به عنوان جانشینان خود و امامان و رهبران آینده جهان اسلام، به امت معرفی کرده است. این متون را به دو دسته می توان تقسیم کرد:

دسته اول، احادیثی که در منابع روایی پیروان اهل بیت علیهم السلام آمده اند. سند این احادیث، صحیح و معتبر است و دلالت آنها بر مبنای پیروان اهل بیت در موضوع

ص: ۶۸

امامت، روشن و غیر قابل تردید است.

دسته دوم، احادیثی که منابع اهل سنت از پیامبر خدا روایت کرده اند. این احادیث نیز بر مبنای اهل سنت از صحت و اعتبار لازم برخوردارند؛ لیکن دلالت آنها به وضوح دلالت احادیث دسته اول نیست و از این رو، احتمالات مختلفی در تبیین مقصود آنها ذکر شده است.

در این پژوهش، علاوه بر ارزیابی سند این دسته از احادیث، روشن خواهد شد که مقصود آنها نیز چیزی جز مدلول احادیث دسته اول نیست:

۱. ارزیابی سند احادیث

در زمینه ارزیابی سند احادیث مربوط به تعداد خلفا، چند نکته قابل ذکر است:

الف- سند این احادیث در منابع کهن و معتبر اهل سنت (۱) به جابر بن سمره و ابو جحیفه می رسد.

ب- گزارش جابر بن سمره در نزد اهل سنت، صحیح و معتبر است. بغوی در ارزیابی این حدیث می گوید:

بر صحت این حدیث، اتفاق وجود دارد. (۲)

افزون بر این، آلبانی، برخی طرق این حدیث را صحیح می داند. (۳) این حدیث همچنین در صحیح مسلم (۴) و صحیح البخاری (۵) روایت شده که این نقل ها نیز نزد اهل سنت معتبر شمرده می شوند، هر چند در نقل بخاری به جای «اثنا عشر خلیفه»، «اثنا

ص: ۶۹

۱- (۱). صحیح مسلم: ج ۶ ص ۳ و ۴، مسند ابن حنبل: ج ۵ ص ۸۷-۹۰، مسند ابی داود: ج ۲ ص ۳۰۹ ح ۴۲۸۰، صحیح ابن

حبان: ج ۱۵ ص ۴۴، المعجم الکبیر: ج ۲ ص ۱۹۵-۲۳۲، تاریخ بغداد: ج ۲ ص ۱۲۴.

۲- (۲). شرح السنه: ج ۱۵ ص ۳۱.

۳- (۳). سلسله الأحادیث الصحیحه: ج ۱ ص ۶۵۱ ش ۳۷۶.

۴- (۴). صحیح مسلم: ج ۶ ص ۳ و ۵.

۵- (۵). صحیح البخاری: ج ۸ ص ۱۲۷.

عشر أميراً آمده است.

ج- گزارش جابر بن سمره با همان اسنادی که در منابع اهل سنت آمده، در منابع حدیثی شیعه نیز نقل شده است. (۱)

د- احادیث یاد شده، علاوه بر جابر بن سمره، از طریق عبد الله بن عمر، عبد الله بن مسعود، عبد الله بن عمرو بن عاص، انس بن مالک و عبد الله بن ابی اوفی نیز نقل شده اند؛ لیکن منابعی که این گزارش ها را روایت کرده اند، مصادر شیعی اند.

ه- نکته قابل تأمل، این است که: سخنی سرنوشت ساز با آن اهمیت که آینده رهبری در جامعه اسلامی را رقم می زند، چرا آن گونه که باید، مورد توجه صحابیان قرار نگرفته و کمتر به نقل آن پرداخته اند، تا آن جا که حدیث «إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً (دوازده خلیفه)» به حدیث جابر بن سمره، معروف گردیده است؟

بی تردید، سیاسی بودن مضمون حدیث در عدم نقل آن توسط اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، مؤثر بوده است. از این رو، عدم شهرت نقل آن از طرق مختلف، بر بی توجهی صحابیان به این موضوع مهم، دلالت ندارد.

۲. زمان و مکان صدور احادیث

مسلم، در صحیح خود، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در باره خلفای پس از خود را مربوط به روز جمعه ای می داند که شخصی به نام اسلمی سنگسار شد (۲) و چون این واقعه در مدینه اتفاق افتاده است، (۳) می توان گفت که مکان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، مسجد مدینه بوده است؛ اما احمد بن حنبل، در مسند خویش، زمان صدور این حدیث را عرفه و مکان آن را

ص: ۷۰

۱- (۱) ر.ک: الخصال: ص ۴۶۹-۴۷۳ ح ۱۲-۳۰ ([۱] با ۱۹ سند)، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۴۸-۲۵۰، العمده: ص ۴۱۶

ح ۸۵۶ و ص ۴۱۹ ح ۸۷۱، [۲] کشف الغمّه: ج ۱ ص ۵۷-۵۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۵۸، [۳] بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۳۹ ح ۳۸.

۲- (۲) صحیح مسلم: ج ۶ ص ۴.

۳- (۳) أسد الغابه: ج ۵ ص ۶.

سرزمین عرفات (۱) ذکر کرده است و در گزارشی دیگر، مکان صدور آن را مِنا می داند. (۲)

با تأمل در متن گزارش هایی که مربوط به این واقعه است، به نظر می رسد که جابر بن سَیْمُرَه، تنها یک واقعه را بیان می کند و با توجه به ویژگی های اختصاصی موجود در متن، احتمال تعدد واقعه، بعید است.

۳. اختلاف در متن احادیث

متن حدیث جابر بن سَیْمُرَه، به گونه های مختلفی گزارش شده است. در بیشتر گزارش ها «اثنا عشر خلیفه (دوازده خلیفه)»، در صحیح البخاری «اثنا عشر أميراً (دوازده امیر)» و در گزارش های دیگر، «اثنا عشر إماماً (دوازده امام)»، «اثنا عشر ملكاً (دوازده پادشاه)» و «اثنا عشر قیماً (دوازده سرپرست)» آمده است و مطابق برخی از نقل ها، متن حدیث با عبارت «لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم اثنا عشر رجلاً؛ (۳) همواره کارهای مردم انجام می شود، مادام که دوازده مرد، سرپرست آنها باشند» گزارش شده است.

همه این گزارش ها، نشان دهنده آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در پی معرفی جانشینان خود و رهبران آینده جهان اسلام بوده و راوی و یا راویان حدیث، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل به معنا کرده اند.

نکته قابل توجه، این که پس از معرفی دوازده نفر به عنوان جانشینان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله توسط ایشان، همهمه و هیاهو مجلس را فرا می گیرد، (۴) به گونه ای که جابر بن سَیْمُرَه تصریح می کند که سخن پایانی پیامبر صلی الله علیه و آله را نشنیده (۵) و از پدر یا عموی خود می پرسد که: ایشان چه گفت؟ و او پاسخ می دهد که ایشان فرمود: «كلهم من قریش؛ (۶)

ص: ۷۱

۱- (۱). مسند ابن حنبل: ج ۷ ص ۴۲۹ ح ۲۰۹۹۱.

۲- (۲). مسند ابن حنبل: ج ۵ ص ۹۹.

۳- (۳). صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۴۵۲ ح ۶؛ الخصال: ص ۴۷۳ ح ۲۷، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۳۹ ح ۳۵. [۱]

۴- (۴)

۵- (۵)

۶- (۶). مسند ابن حنبل: ج ۷ ص ۴۲۹ ح ۲۰۹۹۱.

همه آنها از قریش اند»، یا «کلهم من بنی هاشم؛ (۱) همه آنها از بنی هاشم اند».

این صحنه نشان می دهد که فضای سیاسی برای اعلان رهبران آینده جهان اسلام، مناسب نبوده است، چنان که جمله *وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ*؛ ۲ خداوند، تو را از آسیب مردمان حفظ می کند در جریان غدیر، اشاره به همین واقعیت است. البته بعد از غدیر نیز هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بیماری منجر به وفاتش می خواهد به صورت مکتوب، مشکل رهبری آینده جهان اسلام را حل کند، با کارشکنی و مهمه و غوغا رو به رو می شود و در نتیجه، تصریح به این امر، میسر نمی گردد. (۲)

۴. مقصود از «دوازده خلیفه»

تأیید در واژه های «خلیفه»، (۳) «امام»، (۴) «وصی»، (۵) «امیر» (۶) و الفاظ مشابه آنها که در گزارش های مختلف حدیث جابر آمده و نیز موقعیت خانوادگی و عدد کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به عنوان جانشینان خود معرفی می کند و مهم تر از همه، تأکید ایشان بر این که قوام دین و عزت اسلام و صلاح امت تا قیامت در گرو خلافت آنهاست، به روشنی نشان می دهند که پیامبر صلی الله علیه و آله در این پیام مهم، در صدد ارائه مشخصات افرادی بوده که پس از او شایستگی علمی، عملی، سیاسی و مدیریتی لازم را برای رهبری جامعه اسلامی دارند؛ کسانی که از هر جهت می توانند خلیفه خدا و خلیفه پیامبر خدا

ص: ۷۲

-
- ۱- (۱). ینابیع الموده: ج ۲ ص ۳۱۶ ح ۹۰۸. [۱]
 - ۲- (۳). ر.ک: صحیح البخاری: ج ۱ ص ۵۴ ح ۱۱۴ و ج ۴ ص ۱۶۱۲ ح ۴۱۶۸ و ج ۸ ص ۲۶۸۰ ح ۶۹۳۳، مسند ابن لآ حنبل: ج ۱ ص ۶۹۵ ح ۲۹۹۲، الطبقات الکبری: ج ۲ ص ۲۴۴.
 - ۳- (۴). ر.ک: دانش نامه قرآن و حدیث: ج ۹ ص ۳۱۱ ([۲] اهل بیت علیهم السلام / فصل یکم / شمار امامان اهل بیت علیهم السلام / تعبیر «دوازده خلیفه»).
 - ۴- (۵). ر.ک: همان: ص ۳۱۹ ([۳] اهل بیت علیهم السلام / فصل یکم / شمار امامان اهل بیت علیهم السلام / تعبیر «دوازده امام»).
 - ۵- (۶). ر.ک: همان: ص ۳۲۳ ([۴] اهل بیت علیهم السلام / فصل یکم / شمار امامان اهل بیت علیهم السلام / تعبیر «دوازده وصی»).
 - ۶- (۷). ر.ک: همان: ص ۳۱۹ ([۵] اهل بیت علیهم السلام / فصل یکم / شمار امامان اهل بیت علیهم السلام / تعبیر «دوازده امیر»).

باشند.

در آن هنگام، اهمیت این پیام و رساندن آن، به گونه ای بود که به گفته ابن عباس، ابو بکر در آغاز حکومتش، خود را خلیفه نمی خواند و در پاسخ کسی که از او می پرسد: «آیا تو خلیفه پیامبر خدایی؟»، پاسخ می دهد: نه. و در پاسخ این سؤال که:

«پس تو کیستی؟»، پاسخ می دهد: من، جای گزین پس از او هستم. (۱)

دقت و تأمل در معنای واژه «خلیفه»، خود، بیانگر این معناست که خلیفه به معنای جانشین است و جانشین، کسی است که وظیفه شخص پیشین را به عهده دارد و جای خالی او را پُر می کند، و چون وظیفه اصلی و محوری پیامبر صلی الله علیه و آله، هدایتگری و راه نمونی مردمان به سوی رستگاری است، تنها، فردی شایستگی عنوان خلافت را دارد که به بهترین وجه به هدایت مردمان بپردازد.

به همین دلیل است که پیامبر صلی الله علیه و آله، مبلغان دین را خلفای خود شمرده است. در حدیثی آمده است که پیامبر خدا برای خلفای (جانشینان) خود از خداوند طلب رحمت نمود و در جواب این سؤال که «خلفای شما چه کسانی هستند؟» فرمود:

الَّذِينَ يَأْتُونَ مِن بَعْدِي يَرَوْنَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي. (۲)

کسانی که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا روایت می کنند.

از سوی دیگر، حکومت، فقط وسیله و ابزاری بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن استفاده کرده و آن را در جهت هدف خویش به کار گرفته است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله، چه زمانی که حکومت داشته و چه زمانی که حکومتی نداشته (همانند دوران سخت مکه)، وظیفه خویش را به انجام رسانده است.

توجهات و تأویلاتی که به نقل از محققان حدیثی اهل سنت در پی می آید، نشان دهنده این مطلب است که آنان بدون توجه به علت غایی بعثت پیامبران، به معنای

ص: ۷۳

۱- (۱). کنز العمال: ح ۳۵۷۰۸.

۲- (۲). کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۴۲۰ ح ۵۹۱۹.

شایع «خلیفه» توجه کرده اند و در میان حاکمان و قدرت مداران، به دنبال خلیفه گشته اند. بدیهی است که حاکمان ظالم و خونریزی همانند یزید و عبد الملک را نمی توان خلیفه بزرگ ترین پیامبران الهی و خاتم آنان دانست.

باری! تردیدی نیست که هدف پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخن، معرفی بهترین کسانی است که پس از او شایستگی کامل را برای رهبری امت اسلامی دارند؛ لیکن با عنایت به این که مقام نبوت، منزّه از سخن لغوی یا معماگونه است، مسئله مهم در فقه الحدیث و فهم سخن پیامبر خدا، تعیین مصداق خلفای دوازده گانه ای است که ایشان، آنان را به عنوان خلفای شایسته خود، معرفی نموده است.

از نگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام، پاسخ روشن است؛ زیرا آنان بر این باورند که خلفای دوازده گانه پیامبر صلی الله علیه و آله، دوازده تن از اهل بیت ایشان اند که اولین آنها، امام علی علیه السلام و آخرین آنها، امام مهدی علیه السلام است که هم اکنون، زنده است و روزی جهان را از عدل و داد پر خواهد کرد. (۱)

محدثان اهل سنت با این که حدیث جابر بن سَیْمَره را صحیح می دانند، پاسخ روشنی برای تبیین مصداق خلفای دوازده گانه ندارند، تا آن جا که ابن جوزی در کتاب کشف المشکل می گوید:

اگر چه در باره این حدیث جستجوی بسیار کردم و در مورد آن سؤال نمودم، لیکن کسی را نیافتم که مقصود [واقعی] آن را بداند. (۲)

مهلّب نیز چنین تصریح می نماید:

کسی را نیافتم که به معنای حقیقی این حدیث، رسیده باشد. (۳)

ص: ۷۴

۱- (۱) ر.ک: دانش نامه قرآن و حدیث: ج ۹ ص ۳۳۳ ([۱] اهل بیت علیهم السلام/ فصل یکم/ احادیث در بر دارنده شمار امامان و نام های آنان) و اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث: ص ۱۹۷ ([۲] شمار امامان و نام های آنان).

۲- (۲) . کشف المشکل: ج ۱ ص ۴۴۹. نیز، ر.ک: فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۲.

۳- (۳) . ر.ک: فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۱.

همچنین ابن حجر، اجمالاً عدم فهم حدیث یاد شده را تأیید می کند. (۱)

البته عدّه ای از جمله افراد یاد شده خواسته اند که ولو به صورت احتمال، مقصود از خلفای دوازده گانه را بیان کنند؛ لیکن با تأمّل در آنچه گفته اند، مشخص می گردد که مدّعی آنان، نه از حیث عدد و نه از حیث ویژگی ها، با آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده، قابل انطباق نیست. (۲)

ص: ۷۵

۱- (۱). فتح الباری: ج ۱۳ ص ۲۱۲.

۲- (۲). برای آگاهی بیشتر در این زمینه و نقد نظریه های مختلف، ر.ک: دانش نامه قرآن و حدیث: ج ۹ ص ۳۶۶-۳۷۴. [۱]

اشاره

۱۳. الکافی: عن أحمد بن مهران، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، عن يحيى بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لَمَا نَزَلَتْ: وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَتْهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام- به نقل از يحيى بن سالم-: امام صادق عليه السلام فرمود: «هنگامی که آیه شریف: [تا] گوش های شنوا آن را نگاه دارد (۲) نازل گردید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: مقصود از گوش های شنوا گوش شماس است».

شرح

این روایت در تفسیر آیه ۱۲ از سوره حاقه، به بیان یکی از فضایل امام علی علیه السلام پرداخته است. این آیه، پس از آیاتی است که به سرنوشت شوم شماری از اقوام گذشته اشاره دارند تا درس عبرتی برای دل های بیدار و گوش های شنوا و پذیرای حق باشد. قرآن در ادامه در بیان هدف و حکمت مجازات های آنان می فرماید:

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَتْهُ.

تا آن رای و سیله ای برای یادآوری شما قرار دهیم و گوش های شنوا آن رای نگاه دارد.

یعنی هدف از مجازات تبهکاران، تربیت انسان و هدایت جامعه در مسیر کمال انسانی بوده است. البته همه کس از این یادآوری ها بهره نمی گیرند؛ بلکه تنها گوش های شنوا و دل های پذیرای حق از آن عبرت می گیرند.

ص: ۷۶

۱- (۱). الکافی: ج ۱ ص ۴۲۳ ح ۵۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۳۵ ص ۳۲۶ ح ۱. [۲]

۲- (۲). حاقه: آیه ۱۲.

به تعبیر دیگر، پند و اندرز برای کسی مفید است که سخن حق را می شنود و در دل جا می دهد، نه کسی که با یک گوش می شنود و آن را از گوش دیگر خارج می کند.

بر پایه احادیثی که شیعه و اهل سنت روایت کرده اند، این آیه در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است. (۱) وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند خواست تا گوش امام علی علیه السلام را مصداق آن قرار دهد. این دعا مستجاب شد، به گونه ای که پس از آن، ایشان هیچ چیز را فراموش نمی کرد.

بر این اساس، امام علی علیه السلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کامل ترین مصداق برای گوش های شنوا و دل های حق پذیر و به سخن دیگر، امام حق پذیران است، و هر کس به میزان پذیرش حق، به این «میزان عمل» نزدیک تر خواهد بود.

ص: ۷۷

۱- (۱). ر.ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج ۷ ص ۵۳۷ ([۱] گوش شنوا).

۱۴. منه منقبه: حدّثنی الشریف أبو جعفر محمّد بن أحمد بن عیسی العلوی رحمه الله، قال: حدّثنی محمّد بن أحمد المکاتب، قال: حدّثنی حماد بن مهران، قال: حدّثنی عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال: حدّثنا محمّد بن محمّد بن علی، قال: حدّثنا محمّد بن کثیر، قال: حدّثنی إسماعیل بن زیاد البزاز، عن أبي إدريس، عن رافع مولى عائشه، قال:

كُنْتُ غُلَامًا أَخْدُمُ عَائِشَةَ، فَكُنْتُ إِذَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَهَا قَرِيبًا أَعْطِيهِمْ. قَالَ:

فَبَيْنَمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَهَا ذَاتَ يَوْمٍ، وَإِذَا دَاقُ يَدُكَ الْبَابَ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا جَارِيَةٌ مَعَهَا طَبَقٌ مُغَطَّى، قَالَ: فَرَجَعْتُ إِلَى عَائِشَةَ وَأَخْبَرْتُهَا، فَقَالَتْ: أَدْخِلْهَا. فَدَخَلَتْ بِهِ، فَوَضَعَتْهُ بَيْنَ يَدَيِ عَائِشَةَ، فَوَضَعَتْهُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَجَعَلَ يَتَنَاوَلُ مِنْهُ وَيَأْكُلُ. وَخَرَجَتِ الْجَارِيَةُ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَيْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ يَأْكُلُ مَعِيَ!

فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَمَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُجْتَمِعُ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالُ؟

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیہ السلام - به سند خود - رافع، غلام عایشه، گفت: من در نوجوانی، خدمت گزار عایشه بودم و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه عایشه بود و نزدیک هم بودند، من روی آنها را می انداختم.

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود. کسی در زد. به سوی در رفتم و دختری را دیدم که در دستش طبقی پوشیده بود. به سوی عایشه باز گشتم و جریان را گفتم. عایشه گفت:

او را به درون خانه راه نمایی کن.

آن دختر، داخل شد و طبق را در مقابل عایشه بر زمین نهاد و عایشه طبق را مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله گذارد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شروع به خوردن از آن نمود و آن دختر، بیرون رفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کجاست امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و امام پرهیزگاران تا با من غذا بخورد؟».

عایشه گفت: امیر مؤمنان و سرور مسلمانان کیست؟!

فَسَيَكْتُ، ثُمَّ أَعَادَ الْكَلَامَ مَرَّةً أُخْرَى، فَقَالَتْ عَائِشَةُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَيَكْتُ النَّبِيَّ، فَجَاءَ أَحَدٌ وَدَقَّ عَلَيْنَا الْبَابَ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عَلِيٌّ
بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ:

فَرَجَعْتُ، وَقُلْتُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَلِيٌّ عَلَى الْبَابِ.

فَقَالَ: أَدْخِلْهُ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، مَرْحَبًا وَأَهْلًا بِكُمْ، لَقَدْ تَمَنَيْتُكَ مَرَّتَيْنِ حَتَّى لَمَّا أَبْطَأْتُ عَلَيَّ الدُّخُولَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَأْتِيَنِي
بِكَ، أَجْلِسَ وَكُلُّ فَجَلَسَ وَأَكَلَ مَعَهُ.

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، قَاتَلَ اللَّهُ مَنْ قَاتَلَكَ، وَعَادَى اللَّهُ مَنْ عَادَاكَ.

فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَمَنْ يُقَاتِلُهُ وَيُعَادِيهِ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ أَعَادَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَمَنْ يُقَاتِلُهُ وَيُعَادِيهِ؟ قَالَ: أَنْتِ
وَمَنْ مَعَكَ. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله، اندکی درنگ کرد و سپس دوباره فرمایش خود را تکرار نمود. عایشه نیز گفته خود را تکرار
کرد. باز پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت نمود. در این هنگام، کسی در خانه را به صدا در آورد. من (نافع) به سوی در رفتم و
علی را بر در خانه یافتم. برگشتم و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: علی است.

پیامبر علیه السلام فرمود: «او را به داخل راه نمایی کن» و آن گاه فرمود: «مرحبا به تو! خوش آمدی! دو بار آرزوی دیدارت را
نمودم و چنانچه دیرتر می آمدی، از خدا می خواستم تا تو را برایم بیاورد. بنشین و بخور». او نشست و با پیامبر صلی الله علیه و
آله خورد.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا بکشد کسی را که با تو بجنگد و خدا دشمن بدارد کسی را که با تو دشمن
باشد!».

عایشه گفت: مگر چه کسی با او جنگ و دشمنی می کند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد. عایشه دو باره پرسید: مگر چه کسی با او جنگ و دشمنی می کند؟

پیامبر دو مرتبه فرمود: تو و همراهانت.

ص: ۷۹

۱۵. علل الشرائع: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل، قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، قال:

حدّثني الحسن بن عبد الله بن يونس بن ظبيان، قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام: لفاطمه عليها السلام تسعة أسماء عند الله عز وجل: فاطمه، والصدّيقه، والمباركه، والطاهره، والزكيه، والراضيه (/الرضيه)، والمرضيه، والمحدّثه، والزّهراء.

ثم قال: أتدرى أي شيء تفسّر فاطمه عليها السلام؟ قلت: أخبرني يا سيدي. قال:

فطمت من الشرّ.

قال: ثم قال: لولا أن أمير المؤمنين عليه السلام تزوّجها ما كان لها كفو إلى يوم القيامة على وجه الأرض؛ آدم فمن دونه. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام - به سند خود - امام صادق علیه السلام فرمود: «برای فاطمه علیها السلام در نزد خداوند، نه نام است: فاطمه، صدّيقه، مبارکه، طاهره، زکيه، راضيه (/رضيه)، مرضيه، محدّثه و زهرا» و سپس فرمود: «آیا می دانی معنای "فاطمه" چیست؟».

گفتم: بفرمایید.

فرمود: «کسی که [از بدی، دور نگه داشته شده است]».

ایشان سپس فرمود: «اگر امیر مؤمنان علیه السلام نبود که با او (فاطمه) ازدواج کند تا روز قیامت از آدم تا خاتم، برایش کفوی پیدا نمی شد».

ص: ۸۰

۱- (۱). علل الشرائع: ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۳، [۱] بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۱۰ ح ۱ [۲].

۱۶. الأمالی للمفید: أخبرنی أبو عیبدالله محمد بن عمران المرزبانی، قال: حدّثنا أحمد بن محمد الجوهری، قال: حدّثنا الحسن بن علی العنزی، عن عبد الکریم بن محمد، قال: حدّثنا حمزه بن القاسم العلوی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن الحسن بن الحسین العرنی، عن غیاث بن ابراهیم، عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام، قال:

أصبحت يوماً أمّ سلمة -رحمها الله- تبکی، فقیل لها: ممّ بکاؤک؟ فقالت: لقد قُتل ابني الحسین عليه السلام اللیلة، وذلك أننی ما رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منذ قبض إلا اللیلة، فرأیته شاجباً کثیباً.

قالت: فقلت: ما لی أراک -یا رسول الله- شاجباً کثیباً؟ قال: ما زلت اللیلة أحفر قبوراً للحسین وأصحابه علیهم السلام. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام -به سند خود، به نقل از غیاث بن ابراهیم-: امام صادق علیه السلام فرمود: «صبحگاهی، امّ سلمه گریه می کرد. به او گفته شد: علت گریه ات چیست؟

گفت: فرزندم حسین، شب گذشته به شهادت رسیده است؛ زیرا از هنگام وفات پیامبر خدا، ایشان را در خواب ندیده بودم، جز دیشب که [در عالم رؤیا] او را در حالی سخت اندوهگین و شکسته دیدم.

گفتم: ای پیامبر خدا! چرا شما را در حال اندوه و شکسته می بینم؟ فرمود: تمام دیشب برای حسین و اصحابش به کنندن قبر، مشغول بودم».

ص: ۸۱

۱۷. کامل الزیارات: حدّثنی اَبی وعلیّ بن الحسین جمیعاً، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد البرقی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن الحسن بن الحکم النخعی، عن کثیر بن شهاب الحارثی، قال:

بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّحْبَةِ إِذْ طَلَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَضَحَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضِحْكَاً حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِدُهُ، ثُمَّ قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا وَقَالَ: فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ، وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأ النَّسِيمَةَ! لَيَقْتُلَنَّ هَذَا، وَلَتَبْكِينَ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ. (۱)

۱۸. کامل الزیارات: حدّثنی اَبی، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن عبد العظیم، عن الحسن، عن اَبی سلمه، قال:

قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بَكَتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. (۲)

ترجمه حدیث ۱۷

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به سند خود-: کثیر بن شهاب حارثی گفت: خدمت امیر مؤمنان علیه السلام در «رحبه» نشسته بودیم که ناگهان حسین علیه السلام از دور پیدا شد. در این هنگام، علی بن ابی طالب خنده اش گرفت، به اندازه ای که دندان هایش نمایان شد.

سپس فرمود: «خداوند، گروهی را در قرآن ذکر کرده و [در باره شان] فرموده: آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند و آنها مهلت داده نشدند؛ (۳) لیکن سوگند به خداوندی که دانه را

ص: ۸۲

۱- (۱). کامل الزیارات: ص ۱۸۶ ح ۲۶۱؛ [۱] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۱۲. [۲]

۲- (۲). کامل الزیارات: ص ۱۸۶ ح ۲۶۲، [۳] بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۱۳. [۴]

۳- (۳). دخان: آیه ۲۹.

از هم شکافت و انسان را آفرید، این-یعنی حسین بن علی-را خواهند کشت و آسمان و زمین بر او خواهند گریست».

ترجمه حدیث ۱۸

حضرت عبد العظیم علیه السلام-به سند خود، به نقل از ابو سلمه-: امام صادق علیه السلام فرمود:

«آسمان و زمین، جز بر حسین بن علی علیه السلام و یحیی بن زکریا علیه السلام، برای دیگری گریه نکرده اند».

شرح

احادیث فراوانی در منابع روایی شیعه و اهل سنت، وجود دارد که نشان می دهند شهادت جان خراش امام حسین علیه السلام، آثار ویژه ای به صورت تکوینی در جهان داشته که یکی از آنها گریه آسمان و زمین است. در این باره دو نکته قابل توجه است:

۱. تحقق این امور، محال عقلی نیست. بنا بر این، وقوع آنها بر پایه ادله نقلی و معتبر، قابل اثبات است.

۲. گریه و خنده، شادی و غم، در غیر انسان، همانند انسان نیست؛ بلکه نوعی تأثیر و تأثر تکوینی است. (۱) گریه آسمان و زمین برای یک رخداد غم انگیز، می تواند تأثیرپذیری و واکنش تکوینی باشد.

ص: ۸۳

۱- (۱). برای توضیح بیشتر، ر.ک: دانش نامه امام حسین علیه السلام: ج ۷ ص ۳۳۱ (بخش نهم/فصل دوم: نشانه های آشکار شده) و ج ۱۰ (فصل چهارم/گریه فرشتگان، گریه جنیان، گریه حیوانات گوناگون، گریه دوزخ و گریه آسمان و زمین).

۱۹. کامل الزیارات: حدّثنی اَبی، عن سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر الحمیری، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقی، عن اَبیه، عن عبد العظیم بن عبد الله بن الحسن، عن الحسن بن الحکم النخعی، عن اَبی حمّاد الأعرابی، عن سدید الصیرفی، قال:

كُنَّا عِنْدَ اَبی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَذَكَرَ قَبْرَ الْحُسَیْنِ عَلَیهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: مَا اَتَاهُ عَبْدٌ فَخَطَا خُطْوَةً اِلَّا كَتَبَ اللهُ لَهُ حَسَنَةً، وَحَطَّ عَنْهُ سَيِّئَةٌ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به سند خود- سدید صیرفی گوید: نزد امام باقر علیه السلام بودیم که جوانی از قبر امام حسین علیه السلام یاد کرد. امام علیه السلام فرمود: «هیچ بنده ای در راه [زیارت قبر حسین علیه السلام] گام بر نمی دارد، مگر این که خداوند برای او حسنه ای می نویسد و از وی گناهی پاک می کند».

ص: ۸۴

۱- (۱). کامل الزیارات: ص ۲۵۶ ح ۳۸۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۹۸ ص ۲۵ ح ۲۵ [۲]

۲۰. الإقبال: عن أبي المفضل محمد بن عبد الله الشيباني، قال: حدثنا علي بن نصر السبندنجي، قال: حدثنا عبيد الله بن موسى، عن عبد العظيم الحسني، عن أبي جعفر الثاني [الإمام الجواد] عليه السلام، قال:

مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَهِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يُرْجَى أَنْ تَكُونَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ، صَافِحُهُ رَوْحٌ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَنَبِيٍّ، كُلُّهُمْ يَسْتَأْذِنُ اللَّهَ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام:- امام جواد عليه السلام فرمود: «هر کس حسین علیه السلام را در شب بیست و سوم ماه رمضان- که امید می رود شب قدر باشد و در آن هر کار حکیمانه ای، حل و فصل می شود-، زیارت کند، ارواح بیست و چهار هزار ملائکه و انبیا با او مصافحه می کنند و آنان همگی برای زیارت حسین علیه السلام در آن شب از خدا اجازه می گیرند».

ص: ۸۵

۲۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبد الله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن سلیمان بن حفص المروزی، قال:

كانَ موسى بنُ جعفر بنِ مُحَمَّد بنِ عَلِيّ بنِ الحُسَينِ بنِ عَلِيّ بنِ أبی طالِبٍ عليهم السلام يُسَمِّي وَلَدَهُ عَلِيّاً عليه السلام «الرّضا» وكانَ يقولُ: «أدعُوا إِلَيّ وَلَدِي الرّضا»، و«قُلْتُ لَوْلَدِي الرّضا»، و«قالَ لي وَلَدِي الرّضا»، وإذا خاطَبَهُ قالَ: «يا أبا الحَسَنِ».

(۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام-به نقل از سلیمان بن حفص مروزی: امام کاظم علیه السلام فرزند خود، علی، را رضا خطاب می کرد و می فرمود: "فرزندم رضا را برایم بخوانید" و "یا" به فرزندم رضا، چنین گفتم" و "فرزندم رضا، به من چنین گفت"، و هر گاه او را خطاب می کرد، می فرمود: "یا ابا الحسن".

ص: ۸۶

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۱۴ ح ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۴. [۲]

٢٢. الأمامي للصدوق: حدّثنا الشيخ الجليل أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ، قال: حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى الدقاق، قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي، قال: حدّثنا أبو سعيد سهل بن أبي زياد الآدمي الرازي، قال: حدّثني عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، قال:

سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا زَارَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدًا فَأَصَابَهُ أَذَىٌّ مِنْ مَطَرٍ أَوْ بَرْدٍ أَوْ حَرٍّ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ. (١)

٢٣. عيون أخبار الرضا عليه السلام: حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه، قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الرضا عليه السلام، قال:

ضَمِنْتُ لِمَنْ زَارَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطُوسٍ عَارِفًا بِحَقِّهِ الْجَنَّةَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى. (٢)

٢٤. عيون أخبار الرضا عليه السلام: حدّثنا محمّد بن أحمد السناني، قال: حدّثنا أبو الحسين محمّد بن جعفر الأسدي، قال: حدّثني سهل بن زياد الآدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، قال:

سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ العَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَهْلُ قُمَّ وَأَهْلُ آبَةِ مَغْفُورٍ لَهُمْ لِيُزَيَّرْتَهُمْ لِجِدِّي عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطُوسٍ، أَلَا وَمَنْ زَارَهُ فَأَصَابَهُ فِي طَرِيقِهِ قَطْرَةٌ مِنَ السَّمَاءِ حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ. (٣)

٢٥. عيون أخبار الرضا عليه السلام: حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه، قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ تَحَيَّرْتُ بَيْنَ زِيَارَةِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنَ زِيَارَةِ قَبْرِ

١- (١). الأمامي، صدوق: ص ٧٥٢ ح ١٠١٠، [١] بحار الأنوار: ج ٩٩ ص ٣٦ ح ٢١. [٢]

٢- (٢). عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ٢ ص ٢٥٦ ح ٧، [٣] بحار الأنوار: ج ٩٩ ص ٣٧ ح ٢٦. [٤]

٣- (٣). عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ٢ ص ٢٦٠ ح ٢٢، [٥] بحار الأنوار: ج ٥٧ ص ٢٣١ ح ٧٣. [٦]

أَيُّكَ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِطُوسٍ، فَمَا تَرَى؟

فَقَالَ لِي: مَكَانُكَ، ثُمَّ دَخَلَ وَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ، فَقَالَ: زُوَّارُ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ كَثِيرُونَ، وَزُوَّارُ قَبْرِ (أَبِي-ظ) عَلَيْهِ السَّلَامِ بِطُوسٍ قَلِيلُونَ. (١)

ترجمه حدیث ۲۲

حضرت عبد العظیم علیه السلام: از امام جواد علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هر کس پدرم را زیارت کند و در راه زیارت او، آزاری از ناحیه باران و یا سردی و گرمی به وی برسد، خداوند، بدن او را بر آتش حرام خواهد نمود».

ترجمه حدیث ۲۳

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام جواد علیه السلام فرمود: «کسی که پدرم را در طوس زیارت کند و عارف به حق او باشد [یعنی او را امام مفترض الطاعه بداند و ملزم به اجرای دستورات وی باشد]، من برای او بهشت را ضمانت می کنم».

ترجمه حدیث ۲۴

حضرت عبد العظیم علیه السلام: از امام هادی علیه السلام شنیدم که فرمود: «مردمان قم و آوه آمرزیده هستند؛ چرا که قبر جدّم علی بن موسی الرضا علیه السلام را زیارت می کنند. آگاه باش هر کس او را زیارت کند و در راه، قطره ای از آسمان به او برسد، خداوند، بدن او را بر آتش حرام می کند».

ترجمه حدیث ۲۵

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: من در باره زیارت قبر حسین علیه السلام در کربلا و زیارت قبر پدرت در طوس متحیرم. چه می فرمایید؟

به من فرمود: «این جا باش» و سپس داخل اتاقی شد و در حالی بیرون آمد که اشک از دیدگانش جاری بود و به گونه هایش می ریخت. آن گاه فرمود: «زائران قبر سید الشهداء زیادند؛ ولی قبر پدرم، زائران کمی دارد!».

ص: ۸۸

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۵۶ ح ۸، [۱] بحار الأنوار: ج ۹۹ ص ۳۷ ح ۲۷. [۲]

٢٦. كمال الدين: حدّثنا محمد بن أحمد الشيباني، قال: حدّثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد الأدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال:

قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَيُّهَا الْقَاسِمُ! مَا مِنَّا إِلَّا وَهُوَ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَهَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ، وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأَرْضَ مِنَ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَيَمَلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا؛ هُوَ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَا دُتُّهُ، وَيَعِيبُ عَنْهُمْ شَخْصَهُ، وَيَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَتَهُ، وَهُوَ سَيِّدِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَرِيمُهُ، وَهُوَ الَّذِي تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ، وَيَزِيدُ لَهُ كُلُّ صِدْقٍ، وَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ عِدَّةُ أَهْلِ بَيْدَرٍ: ثَلَاثُمِئَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَقَاصِي الْأَرْضِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فَإِذَا اجْتَمَعَتْ لَهُ هَذِهِ الْعِدَّةُ مِنْ أَهْلِ الْإِخْلَاصِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَمْرَهُ، فَإِذَا كَمَلَ لَهُ الْعَقْدُ - وَهُوَ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ - خَرَجَ يَأْذِنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. (١)

٢٧. كمال الدين: حدّثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق، قال: حدّثنا محمد بن هارون الصوفي، قال: حدّثنا أبو تراب عبد الله بن موسى الروياني، قال: حدّثنا عبد العظيم بن عبد الله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام [الحسني]، قال:

دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَنَا أَرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ، أَهُوَ الْمَهْدِيُّ أَوْ غَيْرُهُ؟ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي:

يَا أَبَا الْقَاسِمِ! إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ، وَيُطَاعَ

ص: ٨٩

فِي ظُهُورِهِ، وَهُوَ الثَّالِثُ مِنْ وُلْدِي. وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّبُوَّةِ وَخَصَّنَا بِالْإِمَامَةِ، إِنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ، ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ، فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا، وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيُصَلِّحَ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلِهِ كَمَا أَصْلَحَ أَمْرَ كَلِمِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ إِذْ ذَهَبَ لِيُقْتَبَسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ وَهُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ. (١)

ترجمه حدیث ۲۶

حضرت عبد العظیم علیہ السلام: به امام جواد گفتم: من امیدوارم که آن «قائم از اهل بیت محمد علیهم السلام» که زمین را پر از عدل و داد می کند پس از آن که از جور و ستم پر شده، شما باشی.

فرمود: «ای ابو القاسم! ما اهل بیت، همه قائم به امر خداوندیم و راه نمای دین او هستیم؛ لیکن آن قائم که خداوند به وسیله او جهان را از کفر و انکار حق، پاک می کند و جهان را از عدل و داد پر می نماید، کسی است که ولادت او از انظار، مخفی می ماند و شخص او از مردم پنهان می شود و بردن نام او بر مردم حرام می گردد. او با پیغمبر همنام و هم کنیه است و او همان شخصی است که زمین برای او در هم پیچیده می گردد و هر دشواری ای برایش آسان می شود. یارانش - که به تعداد اصحاب بدر، یعنی ۳۱۳ نفرند - از اطراف و اکناف دنیا پیرامونش جمع می شوند، و آیه شریف: در هر جایی که باشید، خداوند، همه شما را جمع می کند و پروردگار به همه چیز، تواناست، (۲) ناظر به این معناست. هر گاه این عدّه که از اهل اخلاص اند، اجتماع کنند، خداوند، امر او را ظاهر خواهد نمود و هنگامی که لشکریانش - که ده هزار نفرند - به هم پیوندند، به فرمان و اذن پروردگار، ظهور خواهد نمود و پیوسته دشمنان خداوند را خواهد کشت تا این که خداوند راضی گردد».

ص: ۹۰

۱- (۱). کمال الدین: ص ۳۷۷ ح ۱، [۱] بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۶ ح ۱. [۲]

۲- (۲). بقره: آیه ۱۴۸.

حضرت عبد العظیم علیہ السلام: خدمت امام جواد علیہ السلام رسیدم و قصد داشتم که از ایشان در باره «قائم» بپرسم که آیا مهدی، خود ایشان است یا دیگری؟ قبل از این که موضوع سؤال را مطرح کنم، ایشان خود آغاز به سخن نمود و فرمود: «ای ابو القاسم! قائم از خاندان ما، همان "مهدی" است که انتظار او در غیبتش واجب است و در ظهورش اطاعت می گردد، و او سومین فرزند از اولاد من است. سوگند به خدایی که محمّد را به پیامبری برانگیخت و ما را ویژه امامت گردانید، اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خداوند، آن روز را چنان طولانی خواهد کرد که او از پرده غیبت بیرون آید و زمین را از عدل و داد پُر نماید، همان طور که از جور و ستم پر شده است. خداوند، کار او را در یک شب سامان می دهد، به همان روشی که امر کلیمش موسی علیہ السلام را در هنگامی که جهت آوردن آتش برای خانواده اش رفت، سامان داد و او در حالی برگشت که صاحب رسالت و نبوت بود».

۲۸. کمال الدین: حدّثنا محمّد بن أحمد الشیبانی، قال: حدّثنا محمّد بن جعفر الکوفی، قال:

حدّثنا سهل بن زیاد الآدمی، قال: حدّثنا عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، عن أبیه، عن آباءه، عن أمير المؤمنین علیهم السلام، قال:

لِلْقَائِمِ مِنِّي غَيْبَةٌ أَمْدُهَا طَوِيلٌ، كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانَ النَّعْمِ فِي غَيْبَتِهِ، يَطْلُبُونَ المَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ، أَلَا فَمَنْ ثَبَّتَ مِنْهُمْ عَلِيَّ دِينَهُ وَلَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لِطَوْلِ أَمْدِ غَيْبِهِ إِمَامِهِ، فَهُوَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ؛ فَلِذَلِكَ تَخْفَى وِلَادَتُهُ وَيَغِيبُ شَخْصُهُ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به نقل از امام جواد علیه السلام، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام-: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «برای قائم ما، غیبتی است که زمان آن به طول خواهد انجامید. من شیعیان را می بینم که در غیبت او مانند گوسفندان که در جستجوی چراگاه به این طرف و آن طرف می روند، سرگردان اند. بدانید که هر کس از شیعیان ما در غیبت امامش بر دین و عقیده خود ثابت بماند و دلش از طول غیبت سخت نگردهد، او در روز قیامت با من و در درجه من خواهد بود».

سپس فرمود: «قائم ما هر گاه قیام نماید، بیعت هیچ کسی را بر گردن ندارد، و به این خاطر است که ولادت او از مردم پنهان می ماند و وجودش از دیده ها غایب می گردد».

ص: ۹۲

۲۹. کمال الدین: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو تُرَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرُّوْيَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَنَا أَرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ، أَهْوَى الْمَهْدِيِّ أَوْ غَيْرُهُ؟ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي: ...أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ. (۱)

۳۰. الكافي: عن الحسين بن علي العلوي، عن سهل بن جمهور، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن الحسن بن الحسين العرنی، عن علي بن هاشم، عن أبيه، عن أبي جعفر عليه السلام، قال:

مَا ضَرَّ مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِأَمْرِنَا أَلَّا يَمُوتَ فِي وَسْطِ فُسْطَاطِ الْمَهْدِيِّ وَعَسْكَرِهِ! (۲)

ترجمه حدیث ۲۹

حضرت عبد العظيم عليه السلام: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و قصد داشتم که از ایشان در باره «قائم» بپرسم که آیا او مهدی است یا دیگری؟ قبل از این که موضوع سؤال را مطرح کنم، ایشان خود آغاز به سخن نمود و فرمود: «...بهترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است».

ترجمه حدیث ۳۰

حضرت عبد العظيم عليه السلام- به سند خود-: امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که در انتظار فرا رسیدن دوران ما بمیرد، نمرود در خیمه های مهدی علیه السلام و لشکرگاه او برایش زیانبار نیست».

شرح

اشاره

احادیث فراوانی در باره اهمیت و ارزش «انتظار فرج» از اهل بیت عليهم السلام نقل شده است،

ص: ۹۳

۱- (۱). کمال الدین: ص ۳۷۷ ح ۱، [۱] بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۶ ح ۱. [۲]

۲- (۲). الكافي: ج ۱ ص ۳۷۲ ح ۶. [۳]

از جمله این دو حدیث که حضرت عبد العظیم علیه السلام در سلسله سند آنها قرار دارد. بر اساس حدیث اول، فضیلت انتظار فرج، برابر است با فضیلت همراهی با امام عصر علیه السلام هنگام قیام ایشان برای تشکیل حکومت جهانی اسلام، و طبق حدیث دوم، در عصر غیبت، هیچ عملی به اندازه انتظار فرج، ارزش ندارد.

با ملاحظه این احادیث، این پرسش پیش می آید که: انتظار فرج، یعنی چه؟ و کدام منتظر، این همه فضیلت دارد؟

آنچه در زندگی بسیاری از کسانی که خود را «منتظر» تصوّر می کنند دیده می شود، این است که انتظار دارند امام زمان ظهور کند و با اعجاز الهی، متکبران را از بین ببرد و رفاه، آسایش و عدالت را در جهان بگسترده و بعد به آنها بگوید: «بفرماید! سفره آماده است!» همان طور که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: تو و خدایت بروید و با دشمنان بجنگید. ما این جا نشسته ایم. (۱)

این نوع انتظار، انتظار واقعی نیست؛ بلکه اصلاً انتظار نیست. انتظار، یعنی چشم به راه بودن، و چشم به راه بودن هر کس، متناسب با رهاورد اوست. رهاورد امام عصر علیه السلام، قیام برای برپا داشتن ارزش های انسانی و در رأس آنها، عدالت اجتماعی است. بنا بر این، انتظار واقعی، به معنای آمادگی برای همراهی با امام عصر علیه السلام در گسترش توحید و حاکمیت اسلام بر جهان است.

برای شناخت منتظران واقعی، باید دید مقتضای آمادگی برای همراهی با امام عصر علیه السلام در گسترش توحید و حاکمیت جهانی اسلام چیست؟

وظیفه منتظران حقیقی

اشاره

مقتضای انتظار حقیقی، زمینه سازی فرهنگی برای جهانی شدن اسلام به رهبری امام مهدی علیه السلام است؛ زیرا انقلاب مهدوی، بزرگ ترین انقلاب فرهنگی در جهان است، و هنگامی امام زمان علیه السلام ظهور خواهد کرد که زمینه برای چنین تحوّل بزرگی فراهم

ص: ۹۴

۱- (۱). فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (مائده: آیه ۲۴). [۱]

باشد. بنا بر این، نخستین مسئله در زمینه سازی جهت برقراری حکومت مهدوی، یافتن راه های گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام در جهان است، که خوش بختانه آنان خود، این راه ها را نشان داده اند. این راه ها عبارت اند از:

۱. انتقال معارف اهل بیت علیهم السلام به جهانیان

نخستین راه گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، انتقال معارف این خاندان در زمینه های اعتقادی، اخلاقی و عملی به جهانیان است. عبد السلام بن صالح هروی می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا بِرَحْمَتِ خِذَا بِرِ آن بِنْدِه اِي كِه اَمْر مَآ رَا زَنْدِه كَنْد!». گفتم: چگونه امر شما را زنده کند؟ فرمود:

يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا.

علوم ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد؛ زیرا اگر مردم زیبایی های سخن ما را بدانند، از ما پیروی می کنند. (۱)

این سخن، به روشنی نشان می دهد که اصلی ترین راه برای زنده کردن امر اهل بیت علیهم السلام- که همان حاکمیت سیاسی آنان است-، آشنا کردن مردم جهان با سخنان زیبا و منطقی این خاندان است. هر چه مردم جهان با معارف نورانی اهل بیت علیهم السلام بیشتر آشنا شوند، گرایش آنان بیشتر می گردد و زمینه حاکمیت سیاسی آنان بیشتر فراهم می شود.

۲. تبلیغ عملی

دومین اقدام اساسی برای گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، تبلیغ عملی است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که به پیروان خود، توصیه فرمود که خاموش و بدون سخن، مردم را به مکتب اهل بیت علیهم السلام دعوت کنند (۲) و وقتی از ایشان پرسیدند که چگونه می شود بدون سخن، مردم به خاندان دعوت شوند، فرمود:

ص: ۹۵

۱- (۱). معانی الأخبار: ص ۱۸۰ ح ۱. [۱]

۲- (۲). «وَأَنْ تَكُونُوا لَنَا دُعَاءَ صَامِتِينَ». (دعائم الإسلام، ج ۱ ص ۵۶). [۲]

تَعْمَلُونَ مَا أَمَرْنَاكُمْ بِهِ مِنَ الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَتَتَنَاهَوْنَ عَمَّا نَهَيْنَاكُمْ عَنْهُ مِنَ ارْتِكَابِ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَتُعَامِلُونَ النَّاسَ بِالصِّدْقِ وَالْعَدْلِ، وَتُؤَدُّونَ الْأَمَانَةَ، وَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَا يَطَّلِعُ النَّاسُ مِنْكُمْ إِلَّا عَلَى خَيْرٍ؛ فَإِذَا رَأَوْا مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ قَالُوا: هَؤُلَاءِ الْفُلَانِيُّ، رَحِمَ اللَّهُ فُلَانًا مَا كَانَ أَحْسَنَ مَا يُؤَدَّبُ أَصْحَابَهُ! وَعَلِمُوا فَضْلَ مَا كَانَ عِنْدَنَا فَسَارَعُوا إِلَيْهِ.

أَشْهَدُ عَلَى أَبِي؛ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ -رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ- لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: كَانَ أَوْلِيَاؤُنَا وَشِيعَتُنَا فِي مَا مَضَى خَيْرَ مَنْ كَانُوا فِيهِ؛ إِنْ كَانَ إِمَامٌ مَسْجِدٍ فِي الْحَيِّ كَانَ مِنْهُمْ، وَإِنْ كَانَ مُؤَدِّنٌ فِي الْقَبِيلَةِ كَانَ مِنْهُمْ، وَإِنْ كَانَ صَاحِبٌ وَدِيَعِهِ كَانَ مِنْهُمْ، وَإِنْ كَانَ صَاحِبٌ أَمَانَةٍ كَانَ مِنْهُمْ، وَإِنْ كَانَ عَالِمٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي دُونَهُ لِدِينِهِمْ وَمَصَالِحِ أُمُورِهِمْ كَانَ مِنْهُمْ. فَكُونُوا أَنْتُمْ كَذَلِكَ؛ حَبِّبُونَا إِلَى النَّاسِ، وَلَا تُبْغِضُونَا إِلَيْهِمْ.

به دستوری که در طاعت از خداوند داده ایم، عمل کنید، از انجام دادن حرام های خداوند- که از آنها نهیتان کرده ایم- اجتناب کنید، با مردم با راستی و عدالت رفتار کنید، امانت را ادا نمایید، امر به معروف و نهی از منکر کنید و مردم، از شما جز خوبی سراغ نداشته باشند، که اگر شما را بر این حال ببینند، خواهند گفت:

"اینها پیرو فلانی هستند. خداوند، فلانی را رحمت کند که چه قدر خوب یارانش را فرهیخته کرده است!" و ارزش آنچه را که نزد ماست، می شناسند و به سوی آن، شتاب خواهند کرد. من شهادت می دهم که از پدرم (باقر علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

دوستان و شیعیان ما در گذشته، بهترین مردم دوران خود بودند. اگر در قبیله ای، امامی بود، از ایشان بود. اگر در قبیله ای مؤذنی بود، از میان آنان بود. اگر نگاه دارنده سپرده ای [از مال مردم] بود، از آنان بود و اگر عالمی در میان مردم بود که برای دین و مصلحت کارشان، به او مراجعه می کردند، از ایشان بود. شما نیز چنین باشید. ما را در نظر مردم، محبوب کنید و در نظرشان، مبعوض نسازید. (۱)

ص: ۹۶

اشاره

۳۱. خاتمه مستدرک الوسائل: عن عبيد الله بن موسى، عن عبد العظيم عن إبراهيم بن أبي محمود، قال:

قال الرضا عليه السلام: ثَمَانِيَةُ أَشْيَاءَ لَا تَكُونُ إِلَّا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَقَدَرِهِ: النَّوْمُ وَالْيَقِظَةُ، وَالْقُوَّةُ وَالضَّعْفُ، وَالصَّحَّةُ وَالْمَرَضُ، وَالْمَوْتُ وَالْحَيَاةُ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام- به نقل از ابراهیم بن ابی محمود-: امام رضا علیه السلام فرمود:

«هشت چیز است که جز به قضا و قدر خداوند نیست: خواب، بیداری، توانایی، ناتوانی، تن درستی، بیماری، مرگ و زندگی».

شرح

تبیین معنای قضا و قدر الهی و مسائل مربوط به آن، از حوصله این نوشته بیرون است؛ (۲) اما برای تبیین اجمالی حکمت یاد شده، اشاره به چند نکته خالی از فایده نیست:

۱. در نظام آفرینش، همه پدیده‌ها بر پایه قضا و قدر استوارند و هیچ چیز، از محدوده تقدیر الهی، خارج نیست. (۳) بنا بر این، اثبات قضا و قدر در موارد هشتگانه‌ای که در حدیث یاد شده آمده، به معنای نفی سایر موارد نیست. در واقع، موارد هشتگانه، مواردی از زندگی هستند که قضا و قدر الهی در آنها کاملاً محسوس و مشهود است.

ص: ۹۷

۱- (۱). خاتمه مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۴۰۷، بحار الأنوار: ج ۵ ص ۹۵ ح ۱۷. [۱]

۲- (۲). برای آگاهی بیشتر و دستیابی به توضیحات لازم در این باره، ر.ک: دانش نامه عقاید اسلامی: ج ۸.

۳- (۳). دانش نامه عقاید اسلامی: ج ۸ ص ۳۶۱ [۲] نقش قضا و قدر در آفرینش.

۲. قضا و قدر الهی، دو گونه است: محتوم و غیر محتوم. تقدیر غیر محتوم انسان‌ها، قابل تغییر است و می‌توان آن را از طریق عواملی که آنها نیز در محدوده تقدیر الهی، در نظام آفرینش مؤثرند، تغییر داد. (۱) مثلاً انسان می‌تواند با دعا، صدقه و مانند اینها جلوی اجل معلق و غیر محتوم را بگیرد، به خلاف اجل حتمی‌اش که قابل تغییر نیست.

۳. شاید اصلی‌ترین پیام حکمتِ یاد شده مبنی بر نقش قضا و قدر در امور هشتگانه‌ای که در متن حدیث آمده، تلاش برای کشف استعدادها جهت برنامه‌ریزی برای بهره‌برداری صحیح از آنهاست.

توضیح مطلب، این که هر کس از نظر جسمی و روحی به طور طبیعی ویژگی‌هایی دارد که تعیین‌کننده مقدرات آینده اوست. انسان، با شناخت صحیح از توانایی‌های خود و آگاهی از عوامل سلامت، بیماری و مرگ‌های زودرس و برنامه‌ریزی جهت بهره‌برداری صحیح از امکانات خدادادی، می‌تواند سرنوشت زندگی خود را تغییر دهد و بسیاری از ناملايمات را در محدوده مقدرات الهی، از خود دفع نماید، و در برخورد با مقدرات محتوم، رضا به قضای الهی پیشه سازد و از برکات آن در دنیا و آخرت بهره‌مند شود.

ص: ۹۸

٣٢. التوحيد: حدثنا محمد بن أحمد الشيباني، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، قال:

حدثنا سهل بن زياد الأدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن الإمام علي بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه الرضا علي بن موسى عليهم السلام، قال:

خَرَجَ أَبُو حَنِيفَةَ ذَاتَ يَوْمٍ مِنْ عِنْدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَقْبَلَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: يَا غُلَامُ! مِمَّنِ الْمَعْصِيَةُ؟

قَالَ: لَا تَخْلُو مِنْ ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَيْسَتْ مِنْهُ؛ فَلَا يَتَّبِعِي لِلْكَرِيمِ أَنْ يُعَذِّبَ عَبْدَهُ بِمَا لَا يَكْتَسِبُهُ، وَإِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ الْعَبْدِ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ فَلَا يَتَّبِعِي لِلشَّرِيكِ الْقَوِيَّ أَنْ يَظْلِمَ الشَّرِيكَ الضَّعِيفَ، وَإِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ، وَهِيَ مِنْهُ، فَإِنْ عَاقَبَهُ اللَّهُ فَبِدَنِيهِ، وَإِنْ عَفَا عَنْهُ فَبِكَرَمِهِ وَجُودِهِ. (١)

٣٣. عيون أخبار الرضا عليه السلام: حدثنا محمد بن أحمد السناني، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد الأدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن إبراهيم بن أبي محمود، قال:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ .

فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يوصفُ بِالتَّرَكِّ كَمَا يوصفُ خَلْقُهُ، وَلَكِنَّهُ مَتَى عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ عَنِ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ، مَنَعَهُمُ الْمُعَاوَنَةَ وَاللُّطْفَ وَخَلَى بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اخْتِيَارِهِمْ.

قَالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ .

قَالَ: الْخَتْمُ هُوَ الطَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عُقُوبَةً عَلَى كُفْرِهِمْ، كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا .

قَالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يُجْبَرُ عِبَادُهُ عَلَى الْمَعَاصِي؟

فَقَالَ: بَلْ يُخَيِّرُهُمْ وَيُمَهِّلُهُمْ حَتَّى يَتُوبُوا.

قُلْتُ: فَهَلْ يُكَلِّفُ عِبَادَهُ مَا لَا يُطِيقُونَ؟

فَقَالَ: كَيْفَ يَفْعَلُ ذَلِكَ وَهُوَ يَقُولُ: وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ؟

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْبُرُ عِبَادَهُ عَلَى الْمَعَاصِي أَوْ يُكَلِّفُهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ، فَلَا تَأْكُلُوا ذَبِيحَتَهُ، وَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ، وَلَا تُصَلُّوا وَرَاءَهُ، وَلَا تُعْطُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئًا. (١)

ترجمه حدیث ۳۲

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به نقل از امام هادی علیه السلام، از پدرش، از امام رضا علیه السلام-: ابو حنیفه روزی از نزد صادق علیه السلام برمی گشت، که موسی بن جعفر علیه السلام با او رو به رو گردید. ابو حنیفه گفت: ای جوان! معصیت (گناه)، از ناحیه چه کسی است؟

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «از سه حال، خارج نیست: یا از جانب خداوند است، که قطعاً از طرف او نیست. در این صورت، سزاوار نیست که خدای کریم، بنده خود را به جهت معصیتی که از وی صادر نشده است، عذاب کند. یا از جانب خداوند و بنده، هر دو، صادر شده است که این هم صحیح نیست و در این صورت سزاوار نخواهد بود که شریک قوی به رفیق ضعیف خود، ستم نماید. و یا از جانب بنده است و همین صحیح است، که در این صورت اگر خداوند او را عقوبت کند، این به خاطر گناهی است که از وی سر زده است، و اگر از او بگذرد، این، کرم و لطفی است که پروردگار به او نموده است.»

ترجمه حدیث ۳۳

حضرت عبد العظیم علیه السلام: ابراهیم بن ابی محمود گفت: از امام رضا علیه السلام تفسیر آیه شریف: و آنان را در تاریکی هایی که نمی بینند، ترک کرد (۲) را سؤال کردم.

فرمود: "خداوند به صفت "ترک"، آن چنان که مخلوقات او به این صفت متّصف

ص: ۱۰۰

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۱۲۳ ح ۱۶، [۱] بحار الأنوار: ج ۵ ص ۱۱ ح ۱۷. [۲]

۲- (۲). بقره: آیه ۱۷.

می شوند، موصوف نمی گردد؛ لیکن چون خداوند به درون بندگان، آگاه است و می داند که آنها از کفر و الحاد و گم راهی بر نخواهند گشت، لطف و کمک خود را از آنها گرفته است و آنها را به اختیار خودشان گذاشته است».

از ایشان، معنای خدا بر دل هایشان و بر شنوایی آنان، ختم نموده است (۱) را پرسیدم.

فرمود: "ختم"، مهر زدن به دل کافران است به سبب عقوبت بر کفر آنها، همان طور که خداوند فرموده: خدا به جهت کفری که در نهاد آنهاست، بر دل آنها مهر زده است و جز اندکی، ایمان نخواهند آورد « (۲).

از ایشان پرسیدم: آیا خداوند، بندگان خود را به معصیت، مجبور می کند؟

فرمود: «خداوند، بندگان خود را صاحب اختیار ساخته و به آنها مهلت داده که توبه کنند».

گفتم: آیا خداوند، بندگان را به کارهایی که از طاقت آنها خارج است، تکلیف می کند؟

فرمود: «چگونه این عمل را انجام می دهد، در صورتی که خود فرموده است:

خداوند به بندگان خود، هرگز ستم نمی کند (۳).

امام علیه السلام سپس فرمود: «پدرم موسی بن جعفر از پدرش روایت می کرد که می فرمود: هر کس گمان کند که خداوند متعال، بندگان را به معاصی مجبور می کند، و یا آنها را به کارهایی که از طاقتشان بیرون است تکلیف می نماید، از ذبیحۀ او نخورید، شهادت او را نپذیرید، پشت سر او نماز نگرارید و به او چیزی از زکات ندهید».

شرح

اشاره

بحث جبر و تفویض، از دیرباز، ذهن انسان ها را به خود مشغول ساخته است. اگر به

ص: ۱۰۱

۱- (۱). بقره: آیه ۷.

۲- (۲). نساء: آیه ۱۵۵.

۳- (۳). فصلت: آیه ۴۶.

فلسفه باستان بنگریم، می بینیم که در قرن چهارم پیش از میلاد، رواقیان به جبر (۱) و اپیکوریان به تفویض (۲) اعتقاد داشته اند. در عصر جدید نیز دکارت، تفویضی است (۳) و اسپینوزا، جبری. (۴)

در قرآن کریم آمده است که مشرکان مکه به منظور توجیه شرک آوردن خویش، از نظریه جبر، سود می جستند:

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا. ۵

کسانی که شرک ورزیدند، به زودی خواهند گفت: اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان، شرک نمی ورزیدیم.

گزارش های تاریخی نشان می دهند که در صدر اسلام نیز اعتقاد به جبر و یا دست کم، پرسش در باره آن، به طور جدی، مطرح بوده است. (۵)

برای روشن شدن این مسئله، این موضوع را در سه بخش: «نظریه جبر»، «نظریه تفویض» و «نظریه نه جبر و نه تفویض» بررسی می کنیم.

یک. نظریه جبر

اشاره

جبر، در مقابل اختیار و آزادی است. انسان مجبور، انسانی است که قدرت و اختیار و آزادی ندارد. انسان در مورد یک عمل خاص، وقتی قادر و مختار است که توانایی اراده و انجام دادن آن عمل و نیز توانایی ترک اراده و انجام ندادن آن را داشته باشد.

علامه حلی در تعریف قدرت می گوید:

الْقُدْرَةُ صِفَةٌ تَقْتَضِي صِحَّةَ الْفِعْلِ مِنَ الْفَاعِلِ لَا إِجَابَهُ؛ فَإِنَّ الْقَادِرَ هُوَ الَّذِي يَصِحُّ مِنْهُ

ص: ۱۰۲

۱- (۱). تاریخ فلسفه: ج ۱ ص ۵۳۷-۵۳۸.

۲- (۲). تاریخ فلسفه: ج ۱ ص ۵۵۷.

۳- (۳). اصول فلسفه: اصل ۳۵ ص ۶۲، تأملات: ص ۶۳.

۴- (۴). اخلاق: ص ۱۱۹. [۱]

۵- (۶). ر.ک: طبقات المعترله: ص ۹-۱۱، تاریخ المذاهب الإسلامیه: ص ۹۵.

قدرت، صفتی است که امکان صدور فعل از فاعل را به همراه دارد و نه لزوماً تحقق فعل را؛ چرا که قادر، کسی است که امکان انجام دادن یا انجام ندادن کار، هر دو را با هم داشته باشد.

بنابر این، انسان مجبور، کسی است که چنین قدرت و اختیاری را نداشته باشد.

برای نمونه، اگر دست و پای کسی را ببندند و به زور در حلق او شراب بریزند، هر چند این شخص، خوردن شراب را انجام می دهد، اما در انجام دادن این کار، مختار نیست؛ چرا که نمی توانسته آن را ترک کند.

طرفداران نظریه جبر، معتقدند که انسان در هیچ عملی، اختیار ندارد و آزاد نیست؛ یعنی هیچ عملی را نمی توان یافت که فعل و ترک آن برای انسان ممکن باشد.

طرفداران «نظریه جبر» در علوم مختلف

نظریه جبر، در علوم مختلف، طرفدارانی دارد و در هر علم، منشأ خاصی برای آن لحاظ می شود. در جامعه شناسی، جبر اجتماعی - که ناشی از روابط اجتماعی حاکم بر انسان هاست - مطرح می شود. در روان شناسی، جبر روان شناختی - که ناشی از وضعیت جسمی و روحی فرد است - مطرح می شود. در فلسفه، گروهی جبر علی و معلولی را منشأ جبر می دانند و در کلام، جبر ناشی از خداوند و اراده و قدر و قضای او مطرح است.

در این مبحث، جبر مطرح شده در علم کلام، مورد نظر است، هر چند پس از اثبات بطلان این نوع جبر، اشاره ای هم به رد انواع دیگر جبر خواهیم داشت.

شهرستانی در مورد جبر مطرح شده در کلام و اقسام آن می گوید:

جبر، در حقیقت، سلب فعل از بنده و نسبت دادن آن به پروردگار متعال است.

جبر گرایی، گونه هایی دارد: جبر گرایی ناب که به هیچ وجه، فعل و قدرتی برای

ص: ۱۰۳

بنده قائل نیست و جبر‌گرایی میانه که اجمالاً قدرتی برای بنده قائل است؛ اما بی هیچ اثری. (۱)

در کتاب های مذاهب و فرق اسلامی، نخستین فرقه ای که «جبریّه» نامیده شده است، مُرجئه جبریّه به رهبری جهم بن صفوان است. (۲) به این گروه، جهمیّه نیز می گویند. اینان، «جبر‌گرای ناب» اند. (۳) شهرستانی، عقیده جهم را چنین توصیف می کند:

همانا انسان بر چیزی قدرت ندارد و به داشتن استطاعت، توصیف نمی شود. او در کارهایش مجبور است و هیچ قدرت و اراده و اختیاری از خود ندارد. خداوند متعال، افعال انسان را خلق می کند، همان گونه که [افعال] همه جمادات را خلق می نماید؛ ولی افعال، مجازاً به انسان نسبت داده می شوند، همان گونه که مجازاً به جمادات نسبت داده می شوند، چنان که گفته می شود: «درخت، میوه داد»، «آب، جاری شد»، «سنگ، تکان خورد»، «خورشید، طلوع کرد و غروب کرد»، «آسمان، ابری شد و بارید»، «زمین، لرزشی کرد و رویید» و مانند اینها. ثواب و عقاب، جبر است، چنان که همه افعال، جبرند... وقتی جبر ثابت شد، تکلیف نیز جبر می شود. (۴)

یکی از جریان های مهم اعتقادی در اسلام، اهل حدیث هستند. اینان، خود را جبری نمی دانند؛ اما لازمه سخنانشان جبر است. احمد بن حنبل در اعتقادنامه خود می گوید:

خداوند، حکمش را بر بندگان، جاری ساخت و آنان نمی توانند از حکم او بیرون بروند؛ بلکه همگی به همان سمتی در حرکت اند که برایشان قرار داده است و

ص: ۱۰۴

۱- (۱). الملل و النحل: ج ۱ ص ۸۵.

۲- (۲). جهمیّه، یاران جهم بن صفوان اند. او از جبر‌گرایان ناب بود و بدعتش در ترمذ، آشکار شد. مسلم بن احوز مازنی، وی را در مرو در اواخر حکمرانی بنی امیه کشت (الملل و النحل: ج ۱ ص ۸۶).

۳- (۳). الفرق بین الفرق: ص ۲۱۱.

۴- (۴). الملل و النحل: ج ۱ ص ۸۶.

ناگزیر در همانی قرار دارند که برایشان مقدر کرده است، و آن، عین دادگری خداوند عز و جل است. زنا، دزدی، می‌گساری، آدمکشی، حرامخواری، شرک به خداوند عز و جل، و گناهان و نافرمانی‌ها، همگی با قضا و قدر خدا هستند، بی آن که کسی را بر خدا حجتی باشد؛ بلکه خداوند بر بندگانش، حجت رسا دارد و از آنچه می‌کند، پرسیده نمی‌شود و آنان مورد پرسش قرار می‌گیرند.... هر کس بیندازد که خداوند عز و جل برای بندگانی که نافرمانی می‌کنند، خیر و طاعت خواسته و بندگان هم برای خودشان شر و نافرمانی خواسته‌اند و بر اساس خواستشان عمل می‌کنند، پنداشته که خواست بندگان بر خواست خدا، برتر است. و کدام افترا بر خدا، بزرگ تر از این است؟! (۱)

مصداق بارز «جبرگرایی میانه»، اشاعره هستند، هر چند که آنان خود را جبری نمی‌دانند. اشاعره، عمومیت قضا و قدر جبری در افعال را می‌پذیرند و قائل‌اند که همه چیز از جمله افعال اختیاری انسان، مخلوق خدایند. ابو الحسن اشعری (پایه گذار نظریه اشاعره) می‌گوید:

هیچ‌کننده‌ای، حقیقتاً جز خداوند برای آن نیست. (۲)

وی برای این که از جبر، رهایی یابد و برای انسان، نقشی در نظر بگیرد، «نظریه کسب» را مطرح می‌کند. به اعتقاد او فقط قدرت قدیم، در خلق و ایجاد فعل، مؤثر است و این قدرت، از آن خداست؛ اما انسان نیز از قدرت حادث، برخوردار است و اثر قدرت حادث، احساس آزادی و اختیار است، نه انجام دادن کار.

مقصود از «کسب»، مقارنت ایجاد فعل در انسان با ایجاد قدرت حادث در انسان است؛ اما از آن جا که هم فعل و هم قدرت حادث، هر دو، به وسیله خدا انجام می‌پذیرند، «کسب» نیز مخلوق خدا خواهد بود. وی می‌گوید:

اگر کسی بگوید: «چرا شما می‌پندارید که دستاورد بندگان، آفریده خداوند

ص: ۱۰۵

۱- (۱). ر.ک: بحوث فی الملل و النحل: ج ۱ ص ۱۶۱.

۲- (۲). اللمع: ص ۳۹.

والاست؟»، به او گفته می شود: این را از این رو گفتیم که خداوند متعال فرموده است: و خداوند، شما و کردارتان را آفریده است (۱). (۲)

بنا بر این، اشاعره انسان را دارای قدرت حادثی می دانند که اثری در ایجاد فعل ندارد، و این، همان نظریه جبرگرایی میانه است. دلیل این که اشاعره، «کسب» را به انسان نسبت می دهند، این است که فعل و قدرت حادث، در وجود انسان حادث می شود، همان طور که به چیزی که حرکت در آن حلول کرده، متحرک می گویند. (۳)

دلایل نظریه جبر و نقد آنها

اشاره

طرفداران نظریه جبر، به دو دلیل، تمسک کرده اند که اجمالاً به طرح و نقد آن دو می پردازیم:

۱. تمسک به قضا و قدر

مهم ترین دلیل متکلمان جبری مذهب، قضا و قدر خداوند است. در عبارات احمد بن حنبل دیدیم که وی اختیار انسان را منافی با عمومیت قضا و قدر خداوند می داند. وی معتقد است که اگر خداوند برای انسان، کاری مثل خوردن شراب را تقدیر کرده باشد، ولی انسان آزاد باشد که آن را ترک کند و این کار را انجام ندهد، خداوند، مغلوب و انسان، غالب فرض می شود.

نقد دلیل نخست

در پاسخ این دلیل، باید گفت که قضا و قدر در افعال اختیاری انسان، به معنای مجبور

ص: ۱۰۶

۱- (۱). صافات: آیه ۹۶.

۲- (۲). اللمع: ص ۴۰.

۳- (۳). ر.ک: اللمع: ص ۳۷.

کردن او به اعمال خاصی نیست؛ بلکه تقدیر خداوند در این باره، به این معناست که خداوند، برای قدرت و توانایی انسان، حدی قائل شده و به اندازه معینی به انسان، قدرت بخشیده است.

قضای خداوند نیز به این معناست که خداوند به این محدودیت، حکم کرده و آن را ایجاد نموده است. البته به کار بردن این قدرت محدود نیز مشروط به اذن خداست.

بنا بر این اگر انسان معصیت کند، خداوند، مغلوب نمی شود؛ چرا که خود خداوند، قدرت معصیت را به انسان داده و در هنگام معصیت نیز تکویناً مانع صدور معصیت نشده است، هر چند تشریحاً و از طریق پیامبرانش به انسان ها اعلام کرده است که به معصیت، رضایت ندارد.

۲. تمسک به توحید افعالی

دلیل دیگر طرفداران جبر از جمله اشعری بر نظریه جبر، توحید افعالی خداوند است که بر اساس آن، فاعل همه افعال، خداست. او در این باره به این آیه استدلال کرده است: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ» و خداوند، شما و کردارتان را آفریده است» (۱) و «کردارتان» را همه افعال انسان ها دانسته است.

نقد دلیل دوم

در مورد توحید افعالی باید گفت که اگر توحید افعالی، به معنای انجام شدن همه کارها (از جمله کارهای اختیاری انسان و گناهان او) به وسیله خدا باشد، این معنا همان جبر است و سخنی است نادرست.

معنای درست توحید افعالی، این است که قدرت و توانایی انجام دادن همه افعال، از سوی خداست؛ یعنی حتی آن گاه که انسان کاری اختیاری نیز انجام می دهد، قدرت آن را از خدا دریافت کرده است. آیه یاد شده هم خطاب به بت پرستان است و «کردارتان»، بت ها هستند، نه افعال انسان ها.

ص: ۱۰۷

اشاره

علاوه بر این که دلایل طرفداران جبر برای اثبات مدّعیانشان کافی نیست و در واقع، هیچ دلیلی برای این نظریه وجود ندارد، چندین دلیل وجود دارد که بطلان این نظریه را ثابت می نماید:

۱. علم حضوری به آزادی در افعال

روشن ترین دلیل ردّ نظریه جبر، وجدان انسان یا علم حضوری او به خود و افعال خویش است. اگر انسان به خود باز گردد و به افعالش توجه کند، در می یابد که عملی را که اراده کرده و انجام داده، می توانسته اراده نکند و انجام ندهد، یا کاری را که اراده نکرده و انجام نداده، می توانسته اراده کند و انجام دهد. از سوی دیگر، معنای اختیار، همین آزادی در انجام دادن و انجام ندادن است.

بر این اساس، با علم حضوری - که قوی ترین و معتبرترین علم انسان است -، هم بطلان نظریه جبر گرای ناپ، ثابت می شود (چون انسان به قدرت خویش، علم حضوری و وجدانی دارد) و هم نظریه جبر گرای میانه، ابطال می گردد (چون انسان به تأثیر قدرت خویش بر عمل اختیاری اش نیز علم حضوری دارد).

این برهان، افزون بر ابطال جبر کلامی، جبر اجتماعی، روانی و فلسفی را نیز ابطال می نماید؛ چرا که هر چند ساختار جامعه و جسم و روان، بر افعال انسان، مؤثرند و این تأثیر در برخی موارد، فوق العاده زیاد است، اما انسان با علم حضوری در می یابد که تأثیر عوامل یاد شده، علت تامه برای انجام دادن کارها نیست؛ بلکه او به رغم اقتضائات روانی و اجتماعی، می تواند راه دیگری را انتخاب کند.

به دیگر سخن، عوامل روحی و اجتماعی، ممکن است انتخاب یک گزینه را دشوار نمایند؛ اما دشواری، مانع انتخاب انسان نیست و انسان می تواند در شرایط دشوار نیز انتخاب نماید. واقعیت نیز گواه این مدّعاست؛ چرا که به چشم خود می بینیم که برخی افراد، به رغم خانواده ناشایست و اجتماع فاسد، راه صحیح

زندگی را انتخاب می کنند و به عکس، شماری از کسانی که در خانواده های شایسته پرورش یافته اند و محیط زندگی آنان سالم است، راه فساد و تباهی را بر می گزینند.

علیت فلسفی نیز چیزی جز مجموعه عوامل مؤثر بر افعال انسان نیست که هیچ گاه موجب سلب اراده از انسان نمی گردد و به تعبیر دیگر، علیت فلسفی در مورد افعال انسان، هیچ گاه تحقق نمی یابد.

۲. جایز نبودن اسناد «کار قبیح» و «ظلم» به خدا

دلیل دیگر بطلان نظریه جبر، این است که لازمه این نظریه، اسناد دادن کارهای قبیح به خداوند و ظالم دانستن خداست. اگر فاعل همه افعال، از جمله کارهای قبیح انسان را خدا بدانیم، این کارها به خدا منتسب خواهند شد. از سوی دیگر، مجبور کردن انسان ها به گناه و مجازات آنها به خاطر انجام دادن گناه، ظلمی آشکار است. این، در حالی است که عقلاً محال است که خداوند، مرتکب ظلم و کارهای قبیح گردد.

به جهت همین ارتباط میان نظریه جبر و عدل خداوند است که متکلمان امامیه، بحث جبر و اختیار را در ذیل بحث عدل خداوند و یا افعال خداوند، مطرح می کنند و با ردّ نظریه جبر، ظلم و کارهای قبیح را از خداوند، نفی می نمایند. (۱)

قرآن کریم تصریح می فرماید که هر انسانی به مقتضای دستاوردهای خود، پاداش می بیند و در نزد خداوند، به هیچ کس ستم نمی شود:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ. ۲

هر کس نیکی ای بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت و هر کس بدی ای بیاورد، جز مانند آن، جزا نمی شود و بر آنان ستم روا نمی گردد.

ص: ۱۰۹

۱- (۱) ر.ک: کشف المراد: ص ۳۰۸. [۱]

الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. ۱

امروز، هر کسی به [موجب] آنچه انجام داده است، مجازات می شود. امروز، ستمی نیست. همانا خدا زودشمار است.

بی تردید اگر انسان به انجام دادن کارهای ناشایست مجبور باشد، کارهای او دستاورد او نیستند و مجازات کردن او ظلم است.

از امام علی علیه السلام نقل شده است که:

لا تقولوا: أجبَرَهُم عَلَى الْمَعَاصِي، فَتَظْلِمُوهُ. (۱)

نگویید: [خداوند] آنها را به گناهان وا داشته، که [اگر چنین بگویید،] در حق خداوند، ستم روا داشته اید.

نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده:

اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبَرَ عَبْدًا عَلَى فِعْلٍ ثُمَّ يُعَذَّبُهُ عَلَيْهِ. (۲)

خداوند، عادل تر از آن است که بنده ای را به کاری وا دارد و آن گاه او را به سبب آن، عذاب کند.

۳. مردود بودن نفی حسن و قبح عقلی و آموزه های دینی

نظریه جبر، علاوه بر این که با عدل خداوند منافات دارد، حکمت نبوت، امامت، معاد و نیز همه آموزه های دینی و حسن و قبح عقلی را نفی می نماید؛ چرا که انسان مجبور، همچون حیوانات و جمادات خواهد بود و در مورد این موجودات نمی توان سخن از مسئولیت و تکلیف و شریعت و معاد و دیگر آموزه های دینی به میان آورد.

بنا بر این، دلایلی که آموزه های یاد شده را اثبات می کنند، همگی دلایل رد نظریه جبر نیز هستند.

ص: ۱۱۰

۱- (۲). عوالی اللآلی: ج ۴ ص ۱۰۹ ح ۱۶۴. [۱]

۲- (۳). التوحید: ص ۳۶۱ ح ۶.

تفویض در لغت، به معنای واگذار کردن و تسلیم کردن امری به دیگری است و در احادیث و علم کلام، معانی متعددی دارد. در این جا ابتدا به معانی آن اشاره می‌کنیم و سپس معنای مورد بحث در مسئله جبر و اختیار را توضیح خواهیم داد.

معانی تفویض

واژه «تفویض» در قرآن، احادیث و اصطلاح علما، کاربردهای مختلفی دارد، مانند:

۱. تفویض اخلاقی، یعنی انسان، امور مربوط به خدا را به خدا واگذار کند و در کارها بر او توکل نماید.
 ۲. تفویض تشریعی (اباحیگری)، بدین معنا که خداوند، تکلیفی بر انسان مقرر نکرده و تشریح را به خود او واگذار نموده است.
 ۳. تفویض دینی، یعنی بخشی از امور دینی از جانب خدا به انبیا یا اوصیای آنان واگذار شده است.
 ۴. تفویض تکوینی، به معنای واگذار کردن آفرینش و یا تدبیر امور مخلوقات به انبیا و یا اوصیای آنان.
 ۵. تفویض تفسیر شماری از صفات خداوند (مانند صفات خبری) (۱) به خداوند.
 - گفتنی است که در این جا، صحت و بطلان هیچ یک از این معانی را بررسی نمی‌کنیم.
 ۶. تفویض در مقابل جبر، به معنای واگذاری افعال انسان به طور مطلق به خود او.
- بر اساس نظریه تفویض - که مقابل نظریه جبر است - انسان در محدوده افعال

ص: ۱۱۱

۱- (۱). صفات خبری، صفاتی هستند که در قرآن و احادیث به خداوند، نسبت داده شده اند؛ ولی اثبات این صفات برای خدا از طریق عقل، امکان پذیر نیست، مانند: داشتن چهره و دست. برخی از اهل حدیث (مانند مالک بن انس و نیز ماتریدی)، معتقد به این معنا از تفویض بوده اند (ر.ک: الملل و النحل: ج ۱ ص ۸۵، التوحید: ص ۷۴). [۱]

تفویض شده به او، اصل «توانایی انجام دادن امور» را از خدا دریافت کرده است و پس از این دریافت، او خود در افعال خویش استقلال دارد و تحقق این افعال، منوط به اذن و اجازه تکوینی خدا نیست؛ بلکه خداوند نسبت به این افعال، فاقد قدرت و توانایی است.

این نظریه در تاریخ علم کلام و فرق و مذاهب، به دو گروه نسبت داده شده است:

گروه اول، قدریان نخستین هستند که در رأس آنها، معبد جهنی و غیلان دمشقی قرار دارند. البته اسناد تاریخی و حدیثی، مفوضه بودن این گروه را اثبات نمی کنند؛ اما در کتاب های فرق و مذاهب، عقیده تفویض و نفی قضا و قدر الهی، به این گروه، نسبت داده شده است. (۱) از آن جا که کتاب های این متکلمان در دست نیست، نمی توان در این باره قضاوت قطعی نمود.

گروه دوم، معتزله هستند که خود را مفوضه یا قدری نمی دانند. متکلمان امامیه نیز معمولاً معتزله را طرفداران اختیار و هم رأی با امامیه می دانند؛ (۲) اما لازمه برخی عقاید معتزله، تفویض است.

قاضی عبد الجبار معتزلی، فصل مستقل و مبسوطی از کتاب المغنی را به عنوان «فی استحاله مقذور لقادرین أو لقدرتین» اختصاص داده و دلایل متعددی بر این نظریه اقامه کرده است. وی از استادانش (ابو علی جُبّایی و ابو هاشم جُبّایی) نیز مطالبی در تأیید این نظریه نقل نموده است.

بر اساس این نظریه، خداوند بر افعال انسان، قدرت ندارد؛ چرا که انسان بر افعال اختیاری خویش قدرت دارد. در نتیجه اگر خداوند نیز به این افعال قادر باشد، تعلق دو قادر بر یک مقذور پیش می آید، که محال است.

ص: ۱۱۲

۱- (۱). ر.ک: آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی: ج ۶ ص ۴۵، فرهنگ جامع فرق اسلامی: ج ۲ (قدریه) و ج ۳ (مفوضه).
۲- (۲). نهج الحق و کشف الصدق: ص ۱۰۱، أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت: ص ۱۱۰، کشف المراد: ص ۳۰۸، النافع یوم الحشر: ص ۲۷ و ۱۵۶، أوائل المقالات: ص ۱۵.

لازمه این نظریه، عجز و ضعف خدا و محدود شدن سلطنت اوست؛ چرا که بر اساس این نظریه، خداوند بر افعال اختیاری انسان‌ها سلطنت ندارد و عاجز از این است که جلوی صدور فعل انسان‌ها را بگیرد، در حالی که محدودیت و عجز و ضعف، از ویژگی‌های مخلوق است و نمی‌توان این صفات را به خالق نسبت داد. امام باقر علیه السلام در ارتباط با بطلان نظریه تفویض (در کنار بطلان نظریه جبر) می‌فرماید:

لَمْ يُفَوِّضِ الْأَمْرَ إِلَى خَلْقِهِ وَهَذَا مِنْهُ وَضَعْفًا، وَلَا أَجْبَرَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ ظُلْمًا. (۱)

خداوند از روی سستی و ناتوانی، کار را به آفریده‌اش نسپرد و آنها را از روی ستم، به گناهان و نداشته‌ها نداشت است.

نقل شده است که شخصی قدری، وارد شام شد و مردم از مناظره با او در ماندند.

عبد الملک بن مروان از والی مدینه خواست تا امام باقر علیه السلام را برای مناظره با او به شام بفرستد. امام باقر علیه السلام فرزند خود، جعفر صادق علیه السلام را برای مناظره فرستاد. قدری به امام صادق علیه السلام گفت: هر چه می‌خواهی، پرس و امام علیه السلام فرمود: «سوره حمد را بخوان».

آن شخص شروع به خواندن سوره حمد کرد تا آن که به آیه: «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌خواهیم» رسید. در این هنگام، امام علیه السلام به او فرمود: «درنگ کن. از چه کسی کمک می‌خواهی و چه نیازی به کمک داری؟ کار، که به تو واگذار شده است!».

قدری در پاسخ فرو ماند و بهت زده، سکوت اختیار کرد. (۲)

گفتنی است که معتزله بر اساس همان ادله‌ای که در رد نظریه جبر گفته شد، اختیار انسان را می‌پذیرند؛ اما چنان که دیدیم، اختیارشان سر از تفویض در می‌آورد. در نظریه «جایگاهی میان جبر و تفویض» ضمن اثبات اختیار، تفویض نیز رد می‌شود.

ص: ۱۱۳

۱- (۱). بحار الأنوار: ج ۵ ص ۱۷. [۱]

۲- (۲). ر.ک: دانش نامه عقاید اسلامی: ج ۹ ص ۴۲ ح ۶۱۵۴. [۲]

امامان اهل بیت علیهم السلام ضمن ردّ نظریه جبر و نظریه تفویض، نظریه صحیح را «جایگاهی میان جبر و تفویض» دانسته اند. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

لا جبرَ وَ لا قَدَرَ، وَ لَکِن مَنزِلَةً بَیْنَهُمَا. (۱)

نه جبر است و نه قدر؛ بلکه جایگاهی میان این دو است.

بر اساس این نظریه، انسان ها مجبور نیستند (چرا که دارای قدرت و اختیارند) و از سوی دیگر، کارها به طور مطلق، به انسان ها تفویض نشده است (چرا که خداوند نیز نسبت به مقدرات انسان ها قادر است)؛ بلکه مالکیت انسان در طول مالکیت خداست و خداوند عز و جل به داشتن قدرت، مالک تر و تواناتر است. از این رو، هر لحظه که بخواهد، می تواند از به کار گرفته شدن قدرت به وسیله انسان یا تأثیر قدرت اعطا شده به او جلوگیری کند و یا اصل قدرت را از انسان، سلب نماید. در احادیث آمده است:

هُوَ... الْقَادِرُ عَلٰی مَا اَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ. (۲)

اوست... توانایی که آنان را بر انجام دادن آن، توانمند کرده است.

چکیده بررسی، این که: بنا بر نظریه «نه جبر و نه تفویض»، هم آزادی و اختیار انسان - که امری بدیهی و وجدانی است - پذیرفته می شود (که بر این مبنا عدل خداوند، نبوت انبیا، معاد و تکلیف، معقول و منطقی اند) و هم قلمرو قدرت و سلطنت خداوند عز و جل محدود نمی گردد. بر این اساس، دلایل بطلان نظریه های جبر و تفویض، دلیل اثبات نظریه «نه جبر و نه تفویض» نیز هستند.

ص: ۱۱۴

۱- (۱). الکافی: ج ۱ ص ۱۵۹ ح ۱۰. [۱]

۲- (۲). التوحید: ص ۳۶۱ ح ۷.

اشاره

۳۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عبید الله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، حَدِّثْنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. فَقَالَ: حَدِّثْنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتُوا، فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما.

ایشان از امام علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: «مردم تا وقتی که متفاوت باشند، همواره در خیر و نیکی اند؛ اما وقتی مساوی شوند، تباہ می گردند».

شرح

به نظر می رسد که این حدیث، ریشه در آیه ۳۲ از سوره زخرف دارد. (۲) از نگاه این آیه، اختلاف سطح جایگاه اجتماعی مردم و در نتیجه اختلاف سطح زندگی آنها، یک سنت الهی است و حکمت آن نیز همیاری انسان ها در پدید آوردن نظام اجتماعی و تمدن بشری است.

بنا بر این، روایت یاد شده، بدین معناست که تفاوت مواهب عقلی و استعدادها، اساس نظام اجتماعی و تمدن انسانی است و اگر همه استعدادها یکسان باشد، نظام

ص: ۱۱۵

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳-۵۴ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۳۸۵ ح ۱۰. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۳.

۲- (۲). «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا».

اجتماعی فرو می ریزد و تمدن بشری تباہ می گردد.

از این ره نمود، دو نکته اعتقادی و اجتماعی می توان استنباط کرد:

اول. اختلاف استعداد انسان ها، بیانگر حکمت و تدبیر آفریدگار انسان در مدیریت مشیت و زندگی انسان است: هر کسی را بهر کاری ساختند مهر آن را در دلش انداختند

تفاوت مواهب عقلی و اختلاف استعدادهای مردم (مانند: اختلاف زبان ها و رنگ های آنان)، (۱) از آیات خداشناسی و نشانه های توحید است که در قرآن به آن اشاره شده است.

دوم. بر اساس مقتضای سنت آفرینش در اختلاف استعدادها، که هر کس برای کاری متناسب با ویژگی های ذاتی خود ساخته شده است، شاغل شدن انسان در مشاغل ناهماهنگ با استعداد و توانایی اش، موفقیت آمیز نخواهد بود. این نکته، تأثیر بسزایی در آموزش مدیریت و مهارت های زندگی دارد.

شاغل شدن انسان در مشاغل ناهماهنگ با استعداد و توانایی اش، عوارضی در پی خواهد داشت، از جمله:

۱. اشغال جایگاه شغلی افراد شایسته آن کار؛

۲. ارائه خدمات و کالاها به صورت بی کیفیت و نامرغوب؛

۳. اکتفا به درآمدهای پایین؛

۴. جلوگیری از رشد و خلاقیت؛

۵. رنج کشیدن در زندان «شغل»؛

۶. محروم شدن جامعه از استعدادهای مفید؛

۷. متحمل شدن هزینه فرصت های از دست رفته.

ص: ۱۱۶

۱- (۱). «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّغَمَاتِ لَكُمْ لَأَيِّتٍ لِلْعَالَمِينَ» (روم: آیه ۲۲). [۱]

اشاره

۳۵. الأمالی للصدوق: حدّثنا علی بن أحمد، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبد الله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسن بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، قال:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَتَمَّ الْوُضُوءَ مِنْ خَشْيَتِكَ؟ قَالَ: أَبْعَثُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ نُورٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَتَلَأَلُ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند عز و جل با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت، موسی گفت: خدایا! پاداش کسی که از خوف تو، وضو را کامل کند، چیست؟ خداوند فرمود: او را در روز قیامت در حالی بر می انگیزانم که نوری در میان دو چشمش می درخشد».

شرح

بر پایه این حدیث، یکی از آثار وضو، نورانیت چهره در قیامت است. در این باره چند

ص: ۱۱۷

۱- (۱). الأمالی، صدوق: ص ۲۷۶ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۷ ص ۳۰۱ ح ۱. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.

نکته قابل توجه است:

۱. نقش عبادت در نورانیت جان، اختصاص به وضو ندارد؛ بلکه انواع کارهای نیکو، اگر با قصد قربت و انگیزه الهی انجام شوند، موجب نورانیت جان و افزایش بصیرت درونی اند. در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده:

إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِّ حَقِيقَةً، وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا. (۱)

هر کار حقی، حقیقتی دارد و با هر کار درستی، نوری همراه است.

بنا بر این، نورانیت حاصل از وضو باید خصوصیتی داشته باشد که موجب امتیاز آن از سایر نیت هاست.

۲. بر پایه حدیث یاد شده، ویژگی نورانیتی که از وضو پدید می آید، این است که در تاریکی قیامت، به صورت درخشش خاصی در چهره اهل ایمان، نمودار می گردد.

۳. بر اساس شماری از احادیث، نقش وضو در نورانیت امت اسلامی، بیش از سایر امت هاست، چنان که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گزارش شده که فرمود:

يَحْشُرُ اللَّهُ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ الْأُمَمِ غُرًّا مُّحَجَّلِينَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ. (۲)

خداوند در روز قیامت امت مرا از میان امت ها، انسان هایی نشان دار و پیشانی سفید از آثار وضو، بر می انگیزد.

جمع بندی این حدیث و احادیث مشابه آن، (۳) با حدیثی که در متن آمد، این است که یکی از امتیازات امت اسلامی بر سایر امت ها، این است که سایر امت ها در اثر وضو، تنها با چهره نورانی محشور می شوند؛ ولی مسلمانان، سر تا پا نورانی هستند.

۴. برکات وضو تنها در نورانیت قیامت خلاصه نمی شود؛ بلکه طهارت ناشی از آن، در زندگی دنیوی انسان نیز مؤثر است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

أَكْثَرُ مِنَ الطَّهْرِ يَزِدُ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ، وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ عَلَى طَهَارَةٍ

ص: ۱۱۸

۱- (۱). الکافی: ج ۲ ص ۵۴ ح ۴. [۱]

۲- (۲). دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۱۰۰. [۲]

۳- (۳). ر. ک: میزان الحکمه، واژه «وضو»، آثار وضو.

فَاعْفَلْ، فَإِنَّكَ تَكُونُ إِذَا مِتَّ عَلَى الطَّهَارَةِ شَهِيدًا.

به طهارت بیفزای که خداوند، عمرت را زیادت‌تر می‌کند. اگر می‌توانی در شب و روز با طهارت باشی، چنین کن؛ چرا که اگر با طهارت بمیری، شهید مرده‌ای. (۱)

بر این اساس، یکی از دستور العمل‌های مهم برای سیر و سلوک و تهذیب نفس، این است که سالک همیشه با وضو باشد.

ص: ۱۱۹

۱- (۱). الأملی، مفید: ص ۶۰.

اشاره

۳۶. الأمالی للصدوق: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدْمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ مُوسَى: إِلَهِي! مَا جَزَاءُ مَنْ شَهِدَ أَنِّي رَسُولُكَ وَنَبِيُّكَ وَأَنَّكَ كَلَّمْتَنِي؟
قَالَ: يَا مُوسَى! تَأْتِيهِ مَلَائِكَتِي فَيُبَشِّرُهُ بِجَنَّتِي.

قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ قَامَ بَيْنَ يَدَيْكَ يُصَلِّي؟

قَالَ: يَا مُوسَى! إِبَاهِي بِهِ مَلَائِكَتِي رَاكِعًا وَسَاجِدًا، وَقَائِمًا وَقَاعِدًا، وَمَنْ بَاهَيْتُ بِهِ مَلَائِكَتِي لَمْ أَعَذِّبْهُ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «در مکالمه خداوند با موسی بن عمران، موسی علیه السلام گفت: خدایا! پاداش کسی که گواهی دهد من فرستاده و پیامبر تو هستم و تو با من سخن گفته ای، چیست؟

فرمود: ای موسی! فرشتگان من، پیش او می روند و او را به بهشتم بشارت می دهند.

موسی گفت: خدایا! پاداش کسی که در پیشگاه تو بایستد و نماز بخواند، چیست؟

فرمود: به رکوع و سجود و قیام و قعود او به فرشتگانم مباحات خواهیم کرد، و کسی را که من به او به فرشتگانم مباحات نمایم، عذاب نخواهم نمود».

شرح

افزون بر حدیثی که ملاحظه شد، در احادیث اهل بیت علیهم السلام، بارها بر این نکته تأکید

ص: ۱۲۰

۱- (۱). الأمالی، صدوق: ص ۲۷۶ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۳۲۷ ح ۴. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.

شده که عبادت برخی از بندگان، موجب مباهات خداوند متعال نزد فرشتگان است، مانند: عبادت جوان، که بر پایه حدیثی، خداوند متعال، خطاب به فرشتگان نسبت به عبادت جوان، این چنین مباهات می نماید:

أَنْظُرُوا إِلَى عَبْدِي! تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجَلِي.

بنده ام را بنگرید که برای من، خواسته های نفس خود را کنار نهاده است. (۱)

همچنین کسانی که برای خدا آزار دیگران را تحمل می کنند، (۲) یا نافله شب را در روز قضا می نمایند، (۳) یا در بیابانی بی آب و علف، به تنهایی به نماز می ایستند، یا در شب زنده داری، در سجده به خواب می روند، یا در جبهه نبرد با دشمن در حالی که یارانشان فرار کرده اند، مقاومت می کنند و به شهادت می رسند، (۴) موجب مباهات خدا نزد فرشتگان می شوند.

نظیر این احادیث، فراوان است. برای توضیح این گونه احادیث، دو مسئله باید روشن شود:

۱. مباهات به معنای بالیدن، نازیدن و اظهار فخر نمودن است و مباهات خدا نزد فرشتگان، بدین معناست که او کارهای نیک انسان های شایسته را به رخ فرشتگان می کشد و می فرماید: این ها، همان کسانی هستند که شما آفرینش آنها را مورد پرسش قرار دادید و گفتید:

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ.

آیا در زمین، کسی را قرار می دهی که در آن فساد کند و خون ها را بریزد؟.

و من در پاسخ شما گفتم:

ص: ۱۲۱

۱- (۱). الکافی: ج ۸ ص ۳۹۲ ح ۵۸۸. نیز، ر.ک: حکمت نامه جوان: ص ۹۰ [۱] افتخار خداوند به عبادت جوان).

۲- (۲). الدعوات، راوندی: ص ۲۰.

۳- (۳). وسائل الشیعه: ج ۴ ص ۲۷۸ ح ۱۵.

۴- (۴). وسائل الشیعه: ج ۵ ص ۲۹۶ ح ۷.

إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. ۱

من چیزی را می دانم که شما نمی دانید.

آنچه فرشتگان نمی دانستند، این بود که انسان از استعدادی برخوردار است که اگر از آن درست استفاده کند، به نقطه ای از کمال دست می یابد که فرشتگان نمی توانند رسید.

بنا بر این، مباحثات خدا در واقع، اشاره به پاسخ او به فرشتگان در تبیین حکمت خلقت انسان و ارائه نمونه هایی از کمالات اختیاری موجودی است که ملائکه، حکمت آفرینش او را نمی دانستند یا نمی توانستند بدانند.

۲. با عنایت به آنچه در معنای «مباحثات» بیان شد، معلوم می شود که چرا خدا به «نماز گزار» مباحثات می کند. مباحثات خدا به نماز گزار، نشانه نقش بی بدیل نماز در سازندگی انسان و صعود او به قله کمالات انسانی است.

خداوند متان در نخستین مکالمات خود با موسی علیه السلام در تبیین حکمت نماز می فرماید:

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي. ۲

منم من، خدایی که جز من معبودی نیست. پس مرا عبادت کن و نماز را برای یاد من به پا دار.

نماز، کامل ترین مصداق یاد خداست و نخستین نقش آن در سازندگی انسان، پاکسازی جان از آلودگی های اخلاقی و عملی و بالاترین برکات آن، دستیابی به قله یقین و معارف شهودی است.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ. ۳

نماز را بر پا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد، و قطعاً یاد خدا [آثارش] بزرگ تر است.

این سخن، بدین معناست که نقش یاد خدا در سازندگی جان و کمالات انسان، بسیار فراتر از جلوگیری از آلودگی های اخلاقی و عملی است. به سخن دیگر، نماز، آثار و برکاتی برای نمازگزار و جامعه انسانی دارد که پیشگیری از آلودگی های اخلاقی و اجتماعی در مقایسه با آنها کوچک است. (۱) از این رو امام صادق علیه السلام با صراحت اعلام می فرماید که پس از معرفت، هیچ عبادتی بافضیلت تر از نماز نیست.

ثقه الإسلام کُلینی با سند صحیح از معاویه بن وهب نقل کرده که او می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: بافضیلت ترین عملی که موجب قرب الهی می شود و محبوب ترین اعمال نزد خداوند عز و جل چیست؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

ما أعلم شيئاً بعد المعرفة أفضل من هذه الصلاة، ألا ترى أن العبد الصالح عيسى بن مريم عليه السلام قال: وأوصاني بالصلاة والزكاة ما دُمْتُ حيًّا (۲). (۳)

بر این اساس، جا دارد که خداوند منان، نزد فرشتگان به نمازگزاران راستین ببالد و بر آنان، آفرین و بر خود، فتبارک الله أحسن الخالقين بگوید.

ص: ۱۲۳

۱- (۱). برای توضیح بیشتر در این باره، ر.ک: فرهنگ نامه نماز.

۲- (۲). مریم: ۳۱. [۱]

۳- (۳). الکافی: ج ۳ ص ۲۶۴ ح ۱، [۲] بحار الأنوار: ج ۸۲ ص ۲۲۵ ح ۵۰. [۳]

اشاره

۳۷. الأمالی للصدوق: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدْمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَلَّى الصَّلَوَاتِ لَوَقْتِهَا؟

قَالَ: أُعْطِيَهِ سُؤْلَهُ، وَأُيِّحُهُ جَنَّتِي. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «آن گاه که خداوند عز و جل با موسی سخن گفت، گفت: خدایا! پاداش کسی که نمازها را در وقتش به جا آورد، چیست؟ خداوند فرمود: خواستش را اجابت و بهشتم را بر او مباح می کنم».

شرح

اشاره

نماز، برکات فراوانی برای زندگی مادی و معنوی (۲) و اخروی انسان دارد که در این حدیث، به دو اثر از آثار آن اشاره شده است:

۱. اجابت دعا

یکی از موارد استجاب دعا، پس از گزاردن نماز است. این اثر در احادیث یاد شده و احادیث دیگری مورد تأکید قرار گرفته است، مانند آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که

ص: ۱۲۴

۱- (۱). الأمالی، صدوق: ص ۲۷۶ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۹ ص ۲۰۴ ح ۵. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.

۲- (۲). برای آشنایی با همه آثار و برکات نماز، ر.ک: فرهنگ نامه نماز، از همین مؤلف.

مَنْ أَدَّى فَرِيضَةً فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ. (۱)

کسی که نماز واجبی را انجام دهد، در نزد خدا یک دعای مستجاب دارد.

البته این، در صورتی است که مانعی برای اجابت دعا وجود نداشته باشد. (۲)

۲. جواز ورود به بهشت

دومین اثر نماز، این است که نمازگزار در جهان پس از مرگ، می تواند از نعمت های بهشت جاوید، بهره مند گردد. در احادیث فراوانی به این اثر اشاره شده است، مانند آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ الصَّلَاةُ. (۳)

نماز، کلید بهشت است.

این تعبیر، مانند تعبیر «اباحه بهشت برای نمازگزار»، حاکی از نقش تکوینی نماز برای بهره گیری از نعمت های بهشتی است، بدین معنا که افراد بی ایمان و بی نماز، در نظام تکوینی عالم آخرت نمی توانند از نعمت های الهی استفاده کنند، چنان که اهل بهشت در پاسخ اهل دوزخ که از آنها درخواست می کنند از نعمت هایی که برخوردارند به آنها نیز بدهند، می گویند: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ؛ خداوند، آن دو (آب و سایر نعمت های بهشتی) را بر کافران حرام کرده. (۴) این حرمت، حرمت تشریحی نیست؛ بلکه حرمت تکوینی است.

ص: ۱۲۵

۱- (۱). الأملی، مفید: ص ۱۱۸.

۲- (۲). برای آگاهی از موانع اجابت دعا، ر.ک: نهج الدعاء، از همین مؤلف.

۳- (۳). سنن الترمذی: ج ۱ ص ۱۰ ح ۴.

۴- (۴). اعراف: آیه ۵۰. [۱]

۳۸. الإقبال، عن أبي المفضل محمد بن عبد الله الشيباني فيما رواه بإسناده إلى عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، قال:

صَلَّى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ صِيْلَةَ الْمَغْرِبِ فِي لَيْلِهِ رَأَى فِيهَا هِلَالَ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ وَنَوَى الصِّيَامَ رَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ:

اللَّهُمَّ، يَا مَنْ يَمْلِكُ التَّدْبِيرَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، يَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَتُجِنُّ الصَّمِيرُ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ نَوَى فَعَمِلَ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنْ شَقِيَ فَكَسَلَ، وَلَا مِمَّنْ هُوَ عَلَى غَيْرِ عَمَلٍ يَتَّكِلُ، اللَّهُمَّ صَبِّحْ أَسْدَانَنَا مِنَ الْعَمَلِ، وَأَعِنَّا عَلَى مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا مِنَ الْعَمَلِ، حَتَّى يَنْقُضَ عَنَّا شَهْرُكَ هَذَا وَقَدْ أَدَيْنَا مَفْرُوضَكَ فِيهِ عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ أَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ، وَوَقِّفْنَا لِقِيَامِهِ، وَنَشِّطْنَا فِيهِ لِلصَّلَاةِ، وَلَا تَحْجِبْنَا مِنَ الْقِرَاءَةِ، وَسَهِّلْ لَنَا فِيهِ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ.

ترجمه

حضرت عبد العظيم: امام جواد علیه السلام در شبی که هلال ماه رمضان را دید، نماز مغرب را خواند و پس از پایان نماز، چون نیت روزه کرد، دست برداشت و چنین عرض کرد:

«خداوندا! ای آن که مالک تدبیری و بر هر چیز، توانایی! ای آن که نگاه های ناروای چشم ها را می دانی و از آنچه در سینه ها نهان و در درون، پنهان است، باخبری! ای باریک بین و آگاه!

خداوندا! ما را از آنانی قرار ده که نیت کردند و عمل نمودند، و از آنانی قرار مده که بدبخت شدند و سستی نشان دادند، و نه از آنان که به غیر عمل، تکیه کردند.

خداوندا! بدن های ما را از بیماری ها سالم بدار و بر کاری که بر ما واجب ساخته ای، یاری ده تا آن که این ماهت بر ما بگذرد، در حالی که تکلیف واجب را ادا کرده باشیم.

خداوندا! بر روزه داری اش یاری مان کن و بر عبادتش توفیقمان ده و برای نماز در آن، نشاطمان بخش و ما را از قرائت [قرآن]، محروم نگردان و پرداخت زکات را در

اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا وَصِيْبًا وَلَا تَعْبًا وَلَا سِقْمًا وَلَا عَطْبًا، اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا الْإِفْطَارَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ، اللَّهُمَّ سَهِّلْ لَنَا فِيهِ مَا قَسَمْتَهُ مِنْ رِزْقِكَ وَيَسِّرْ مَا قَدَرْتَهُ مِنْ أَمْرِكَ، وَاجْعَلْهُ حَلَالًا طَيِّبًا نَقِيًّا مِنَ الْآثَامِ، خَالِصًا مِنَ الْأَصَارِ وَالْأَجْرَامِ.

اللَّهُمَّ، لَا- تُطْعِمْنَا إِلَّا طَيِّبًا غَيْرَ خَبِيثٍ وَلَا- حَرَامٍ، وَاجْعَلِ رِزْقَكَ لَنَا حَلَالًا- لَا- يَشْوِبُهُ دَنْسٌ وَلَا- أَسْقَامٌ، يَا مَنْ عَلَّمَهُ بِالسَّرِّ كَعَلِمِهِ بِالْإِعْلَانِ، يَا مُتَّفَضِّلًا عَلَى عِبَادِهِ بِالْإِحْسَانِ، يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خَبِيرٌ، أَلْهِمْنَا ذِكْرَكَ وَجَنِّبْنَا عُسْرَكَ، وَأَنْلِنَا يُسْرَكَ وَاهْدِنَا لِلرَّشَادِ، وَوَفِّقْنَا لِلسَّدَادِ، وَاعْصِمْنَا مِنَ الْبَلَايَا، وَصُنَّا مِنَ الْأَوْزَارِ وَالْخَطَايَا، يَا مَنْ لَا يَغْفِرُ الْعَظِيمَ الذُّنُوبَ غَيْرُهُ، وَلَا يَكْشِفُ السُّوءَ إِلَّا هُوَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَأَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ، وَاجْعَلِ صِيَامَنَا مَقْبُولًا، وَبِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى مَوْصُولًا، وَكَذَلِكَ فَاجْعَلْ سَعِينَا

آن برای ما آسان ساز.

خداوندا! بر ما درد مدام، خستگی، بیماری و نابودی را چیره مساز.

خداوندا! به ما افطاری از روزیِ حلالِ روزی گردان.

خداوندا! آنچه را در آن از روزی ات بر ما تقسیم کرده ای و آنچه را از فرمانت بر ما مقدر ساخته ای، برایمان آسان گردان و آن روزی را حلال، پاک، دور از آلودگی ها و پیراسته از گناهان و جرم ها قرار بده.

خداوندا! جز پاکیزه نیالوده و غیر حرام به ما نخوران، و روزیِ خود را برای ما حلال و به دور از آلودگی و بیماری ها قرار بده.

ای که نهان را چون آشکار می دانی! ای که بر بندگانت با فضل، نیکی می کنی! ای که بر هر چیز، توانا و به هر چیز، دانایی! یادت را به ما الهام کن، و ما را از دشواری دور گردان، و به آسانی ات برسان، و به درستکاری، ره نمودمان باش، و به راه درست توفیقمان ده، و از بلاها نگاهمان دار و از گناهان و خطاها مصونمان ساز.

ای آن که جز او کسی گناهان بزرگ را نمی بخشاید و جز او بدی را برطرف نمی سازد! ای مهربان ترین مهربانان و گرامی ترین گرامیان! بر محمد و دودمان پاکش درود فرست و روزه داری ما را بپذیر و به نیکی و تقوا پیوسته ساز. نیز تلاشمان را

مَشْكُورًا، وَقِيَامَنَا مَبْرُورًا، وَقُرْآنَنَا مَرْفُوعًا، وَدُعَاءَنَا مَسْمُوعًا، وَاهْدِنَا لِلْحُسْنَى، وَجَنِّبْنَا الْعُسْرَى، وَيَسِّرْنَا لِلْيُسْرَى، وَأَعْلِنَا
الدَّرَجَاتِ، وَضَاعِفِ لَنَا الْحَسَنَاتِ، وَاقْبَلِ مِنَّا الصَّوْمَ وَالصَّلَاةَ، وَاسْمَعْ مِنَّا الدَّعَوَاتِ، وَاعْفِرْ لَنَا الْخَطِيئَاتِ، وَتَجَاوَزْ عَنَّا السَّيِّئَاتِ، وَاجْعَلْنَا
مِنَ الْعَامِلِينَ الْفَائِزِينَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ، حَتَّى يَنْقُضَةَ بِي شَهْرُ رَمَضَانَ عَنَّا وَقَدْ قَبِلْتَ فِيهِ صِيَامَنَا وَقِيَامَنَا،
وَزَكَّيْتَ فِيهِ أَعْمَالَنَا، وَغَفَرْتَ فِيهِ ذُنُوبَنَا، وَأَجْرَلْتَ فِيهِ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ نَصَبْنَا، فَإِنَّكَ الْإِلَهُ الْمُجِيبُ وَالرَّبُّ الْقَرِيبُ، وَأَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ
مُحِيطٌ. (۱)

پاداش یافته، عبادت‌مان را پذیرفته، قرآن خوانی مان را بالا برده، و دعاهايمان را شنیده قرار بده، و ما را به بهترین کار، هدایت کن، و
از سختی، دورمان ساز، و آسانی را برایمان هموار گردان، و درجات ما را بالا ببر، و حسنات ما را بیفزای، و روزه و نمازمان را
پذیر، و دعاهايمان را بشنو، و خطاهايمان را ببخشای، و از بدی هايمان در گذر، و ما را از عمل کنندگان کامیاب قرار بده و از
آنانی قرار مده که بر آنان خشم گرفته ای و نه گم راهان، تا آن که ماه رمضان، در حالی از ما بگذرد که روزه داری و
عبادت‌مان را پذیرفته باشی، کارهايمان را پاک ساخته باشی، گناهانمان را آمرزیده، و بهره ما را از هر خیری در این ماه، فراوان
قرار داده باشی. همانا تو معبود اجابت کننده و پروردگار نزدیکی، و تو بر هر چیز، احاطه داری».

ص: ۱۲۸

۱- (۱). الإقبال: ج ۱ ص ۷۶، [۱] مستدرک الوسائل: ج ۷ ص ۴۴۴ ح ۸۶۲۰. [۲]

اشاره

۳۹. الأمالی للصدوق: حدّثنا علی بن أحمد، قال: حدّثنا محمد بن أبی عبد الله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، قال:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ لَكَ مُحْتَسِبًا؟

قال: يا موسى! اقيمه يوم القيامة مقاماً لا يخاف فيه. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت، موسی گفت: پروردگارا! پاداش کسی که برای رضای تو، روزه ماه رمضان را بگیرد، چیست؟ فرمود: ای موسی! او را در روز قیامت، در جایی قرار خواهیم داد که از هول و وحشت آن روز نترسد».

شرح

از منظر احادیث اهل بیت علیهم السلام، ماه رمضان، ماه ضیافت و مهمانی خداوند منان، و خدا خود، میزبان روزه داران است. در این مهمانی، برکات فراوانی نصیب روزه داران می گردد، مانند: ملکه تقوا و توان پرهیز از گناهان و مقاومت در سختی ها، دوری از شیطان و آتش دوزخ، صحت و سلامت بدن، نور معرفت و حکمت، و نزدیکی به خدا. (۲)

یکی از برکات مهم روزه داری در ماه رمضان که در حدیث یاد شده به آن اشاره

ص: ۱۲۹

۱- (۱). الأمالی، صدوق: ص ۲۷۶ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۳۲۷ ح ۴. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.

۲- (۲). برای توضیح برکات یاد شده، ر.ک: ماه خدا، از همین مؤلف.

گردیده، امنیت و آرامش در روز قیامت است. در این باره دو روایت نقل شده است:

یکی از امام هادی علیه السلام از طریق حضرت عبد العظیم علیه السلام - که ملاحظه شد - و دیگری از امام باقر علیه السلام که طبق آن، خداوند متعال در پاسخ موسی علیه السلام می فرماید:

یا موسی! لَهْ جَنَّتِي، وَ لَهُ الْأَمَانُ مِنْ كُلِّ هَوْلٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ الْعِتْقُ مِنَ النَّارِ. (۱)

ای موسی! بهشت من، برای اوست و برای اوست ایمنی از هر هراسی در روز قیامت و آزادی از آتش دوزخ.

۱. در هر دو حدیث، تأکید شده که این پاداش برای کسی است که در روزه داری، قصد قربت داشته باشد و برای رضای خدا روزه بگیرد.

۲. آرامشی که در قیامت برای روزه دار پدید می آید، در واقع، حاصل تقوایی است که در دنیا در نتیجه این عمل عبادی برای روزه دار حاصل شده است (۲) و این پیشگویی در قرآن کریم نیز مورد تأیید قرار گرفته، آن جا که فرمود: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ؛ (۳) مردم باتقوا [در قیامت] در جایگاهی امن قرار دارند.

۳. این حدیث نشان می دهد که در دین موسی علیه السلام نیز روزه ماه رمضان، واجب بوده است.

ص: ۱۳۰

۱- (۱). فضائل الأشهر الثلاثة: ص ۸۹ ح ۶۸، [۱] بحار الأنوار: ج ۹۶ ص ۳۶۴ ح ۳۴. [۲]

۲- (۲). «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: آیه ۱۸۳). [۳]

۳- (۳). دخان: آیه ۵۱. [۴]

اشاره

۴۰. الأمالی للصدوق: حدّثنا علی بن أحمد، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبد الله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، قال:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ تَلَا حِكْمَتَكَ سِرًّا وَجَهْرًا؟

قال: يا موسى! يَمُرُّ عَلَى الصُّرَاطِ كَالْبَرْقِ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت، موسی گفت: «خدایا! پاداش کسی که کتاب حکمت تو را در نهان و آشکارا بخواند، چیست؟ فرمود: ای موسی! او از صراط، مانند برق خواهد گذشت».

شرح

این حدیث در باره تشویق و تأکید بر تلاوت (خواندن) و مطالعه کتاب خداست. در این باره نکات ذیل، قابل توجه است:

۱. یکی از نام های تورات، «حکمت» بوده است، همان طور که قرآن کریم نیز «حکمت» نامیده شده است. (۲)

۲. تعبیر «حکمت» به جای تورات، اشاره به این است که کتاب های آسمانی سراسر، علم و حکمت اند و از این رو خواندن و مطالعه و بهره گیری از ره نمودهای

ص: ۱۳۱

۱- (۱). الأمالی، صدوق: ص ۲۷۶ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۳۲۷ ح ۴. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.

۲- (۲). برای آشنایی با نام های قرآن، ر.ک: شناخت نامه قرآن، از همین مؤلف.

حکیمانه آنها برای همه، ضروری است.

۳. تأکید بر خواندن حکمت الهی در آشکار و نهان، اشاره به این معانی است:

یک. قاریان با اخلاص کتاب خدا، کسانی هستند که به قرائت آشکار آن، اکتفا نمی کنند؛ بلکه در نهان نیز با آن سر و کار دارند. اکتفا به قرائت آشکار و امتناع از قرائت نهان، نشانه ریاکاری و خودنمایی قاری است.

دو. قرائت آشکار کتاب خدا به دلیل فرهنگ سازی عمومی و بهره گیری همگانی، و قرائت نهان، به جهت بهره گیری فردی از آموزه های آن، ضروری است.

سه. قرائت آشکار، مقدمه قرائت نهان و بهره گیری عملی از کتاب خداست و کسی حقیقتاً کتاب خدا را تلاوت می کند که به آن عمل نماید، چنان که در قرآن آمده:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ. ۱

کسانی که به آنها کتاب [آسمانی] دادیم، آن را چنان که حق تلاوت آن است، تلاوت می کنند.

در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر «حق تلاوت» آمده که: مقصود، آن است که از آن (کتاب خدا)، چنان که شایسته است، پیروی می کنند. (۱)

ص: ۱۳۲

۱- (۲). ر. ک: میزان الحکمه: ج ۹ ص ۳۴۸ [۱] «حق تلاوت».

اشاره

۴۱. الأمالی للصدوق: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْآدَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَتِكَ؟

قَالَ: يَا مُوسَى! أَقْبَى وَجْهَهُ مِنْ حَرِّ النَّارِ، وَأَوْمِنُهُ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت، موسی گفت: خدایا! پاداش کسی که از خوف تو گریه کند، چیست؟ فرمود: ای موسی! چهره او را از آتش، نگهداری خواهیم کرد و او را از وحشت روز قیامت، ایمن خواهیم ساخت.»

شرح

برای تبیین و تفسیر مقصود از «بیم داشتن از خدا و گریستن از خوف او»، توجه به این نکات، ضروری است:

۱. خداوند متعال، زیبایی و جمال مطلق است. بنا بر این، موجودی ترسناک نیست؛ بلکه به عکس، زیبا و دوست داشتنی است. آنچه ترسناک است، مقام عدل خداوند و مجازات او در برابر کارهای زشت و نارواست. از این رو، قرآن، بهشت جاوید را از آن کسانی می داند که از مقام پروردگار خود بترسند. (۲)

ص: ۱۳۳

۱- (۱). الأمالی، صدوق: ص ۲۷۶ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۹۰ ص ۳۲۸. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.

۲- (۲). وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ؛ برای کسی که از مقام پروردگار خود بترسد، دو بهشت است (الرحمن: آیه ۶۱) و ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِي؛ این [یاری الهی] برای کسی است که از مقام من بترسد و از تهدید من بیم داشته باشد (ابراهیم: آیه ۱۴). [۳]

بر این اساس، ترس از خدا در واقع، ترس از گناهان و کارهای زشت است. (۱) از این رو، امام علی علیه السلام تأکید می فرماید:

لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ. (۲)

هیچ یک از شما نباید جز به پروردگار خویش امید بندد و جز از گناه خویش بترسد.

۲. گریه از ترس مجازات الهی، نشانه نهایت پشیمانی از گناهان و توبه حقیقی است و سبب می شود که گنهگار مجدداً مرتکب گناه نشود. از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ. (۳)

گریستن از ترس خدا، کلید رحمت است.

و بدین سان بر اساس حدیثی که در متن آمده، گریستن از خوف خدای سبحان، موجب امنیت و آرامش در روز قیامت- که به خاطر شدت ترسناک بودنش، «ترسناک ترین روز» نامیده شده- می گردد.

در حدیثی دیگر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مَنْ خَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِثْلُ الذُّبَابِ مِنَ الدَّمَعِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ آمَنَهُ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ. (۴)

هر کس از ترس خدا به اندازه مگسی اشک از چشمش خارج شود، خداوند، او را در آن روز ترس بزرگ ایمن می گرداند.

۳. از آن جا که حسنات ابرار، سیئات مقربان اند، توبه از گناهان، برای همگان ضروری است. (۵) چیزی که هست، ابرار از بیم مجازات دوزخ گریه می کنند و مقربان

ص: ۱۳۴

۱- (۱). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۳ ص ۵۲۳ [۱] تفسیر ترس».

۲- (۲). نهج البلاغه: حکمت ۸۲. [۲]

۳- (۳). غرر الحکم: ج ۲۰۵۱.

۴- (۴). بحار الأنوار: ج ۹۳ ص ۳۳۶ ح ۳۰. [۳]

۵- (۵). وَ تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (نور: آیه ۳۱). [۴]

از بیم مجازات جدایی از محبوب مطلق، (۱) و از این رو بیم از خدا، ویژه عالمان حقیقی و دانشمندان راستین است. (۲)

در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده که به ابو ذر فرمود:

يَا أَبَا ذَرٍّ! مَنْ أَوْتِيَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَا يُبْكِيهِ لِحَقِيقِ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَوْتِيَ عِلْمًا لَا يَنْفَعُهُ، لِأَنَّ اللَّهَ نَعَتَ الْعُلَمَاءَ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ لِلأَذْقَانِ * وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا * وَيَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا. (۳)

ای ابو ذر! به هر کس دانشی داده شود، ولی [از بیم خدا] نگریسد، دانشی بی سود داده شده است؛ زیرا خدای عز و جل دانشمندان را توصیف نموده و فرموده است: بی گمان، کسانی که پیش از [نزول] آن، دانش یافته اند، چون این کتاب بر آنان خوانده شود، سجده کنان به رو در می افتند و می گویند: «منزه است پروردگار ما که بی گمان، وعده پروردگار ما انجام شدنی است» و به رو در می افتند و می گریند و بر فروتنی آنها افزوده می شود.

و بر این اساس، هر چه معرفت انسان نسبت به خداوند سبحان بیشتر شود، بر خوف و خشیت او افزوده می گردد. (۴)

ص: ۱۳۵

۱- (۱). وَهَبْنِي يَا إِلَهِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ (دعای کامل).

۲- (۲). إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (فاطر: آیه ۲۸). [۱]

۳- (۳). مکارم الأخلاق: ج ۲ ص ۳۶۷ ح ۲۶۶۱ [۲] عن أبي ذر.

۴- (۴). ر.ک: دانش نامه عقاید اسلامی: ج ۲ ص ۳۳۱ (۳) [معرفت شناسی/بخش چهارم/فصل سوم: آثار دانش/بیم از خدا].

اشاره

۴۲. علل الشرائع: حدّثنا أحمد بن محمد الشیبانی، قال: حدّثنا محمد بن أحمد الأسدی الکوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّمَّا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صِيَلَاتِهِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: از امام هادی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند عز و جل، ابراهیم را از این جهت برای خود دوست گرفت که او به محمد و اهل بیت ایشان - که درودهای خداوند بر ایشان باد - بسیار صلوات می فرستاد».

شرح

لقب «خلیل»، یکی از لقب های ابراهیم علیه السلام است که خداوند سبحان، خود، آن را به او عنایت کرده است. در قرآن کریم می خوانیم:

وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا. ۲

و خدا ابراهیم را به دوستی خود، انتخاب کرد.

از این رو، در میان انبیا، ابراهیم علیه السلام به «خلیل الرحمن (دوست خدای مهربان)» معروف گردیده است.

تردید نیست که این اقدام خداوند منان، بدون حکمت نیست؛ امّا حکمت آن چیست؟ در احادیث اهل بیت علیهم السلام، پاسخ های متعدّدی به این پرسش داده شده است:

اول. ابراهیم علیه السلام دیگران را اطعام می کرد و هنگامی که مردم در خواب بودند، نماز

ص: ۱۳۶

۱- (۱). علل الشرائع: ص ۳۴ ح ۳، [۱] بحار الأنوار: ج ۹۱ ص ۵۴ ح ۲۳. [۲]

می خواند. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِهِ الطَّعَامَ، وَصَلَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ. (۱)

خداوند، ابراهیم را خلیل (دوست) خود نگرفت، مگر برای آن که اطعام می کرد و شب هنگام که مردم خواب بودند، نماز می گزارد.

دوم. ابراهیم علیه السلام دارای این ویژگی بود که به هیچ نیازمندی، پاسخ منفی نمی داد و از هیچ کس چیزی نمی خواست. از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِتَّخَذَ اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَزِدَّ أَحَدًا، وَلَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا غَيْرَ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ. (۲)

خداوند عز و جل، ابراهیم را خلیل [خود] قرار داد؛ چون دست رد به سینه هیچ حاجتخواهی نزد و از هیچ کس هم جز خداوند عز و جل چیزی نخواست.

سوم. ابراهیم علیه السلام بسیار سجده می کرد. نقل شده که امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی که از ایشان پرسید: «چرا خداوند عز و جل ابراهیم را به عنوان خلیل انتخاب کرد؟»، فرمود:

لِكَثْرَةِ سُجُودِهِ عَلَى الْأَرْضِ. (۳)

زیرا او بسیار بر زمین سجده می کرد.

چهارم. ابراهیم علیه السلام بسیار بر محمد و خاندان او، درود می فرستاد.

راوی این حدیث، حضرت عبد العظیم علیه السلام از امام هادی علیه السلام است، آنطور که گذشت.

گفتنی است که همه این احادیث را مرحوم شیخ صدوق رحمه الله در عِلل الشرائع آورده است، و تعارضی میان آنها وجود ندارد؛ زیرا انتخاب ابراهیم علیه السلام به عنوان «خلیل و دوست خدای سبحان» دلایل مختلفی داشته که در هر حدیثی، به یک و یا چند دلیل آن، اشاره شده است.

ص: ۱۳۷

۱- (۱). عِلل الشرائع: ص ۳۵ ح ۴. [۱]

۲- (۲). عِلل الشرائع: ص ۳۴ ح ۲. [۲]

۳- (۳). عِلل الشرائع، ص ۳۴ ح ۱. [۳]

۴۳. التوحید: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمّد بن هارون الصوفی، قال:

حدّثنا عبیدالله بن موسیٰ ابی تراب الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن ابراهیم بن اَبی محمود، قال:

قُلْتُ لِلرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ، فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرَوِيهِ النَّاسُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا؟»

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِينَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ، وَاللَّهِ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَذَلِكَ، إِنَّمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ مَلَكًا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ فِي الثُّلُثِ الْأَخِيرِ، وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ، فَيَأْمُرُهُ فَيُنَادِي: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأَعْطِيهِ؟ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَاتُوبَ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ، يَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ. فَلَا يَزَالُ يُنَادِي بِهَذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ، فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَى مَحَلِّهِ مِنْ

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: ابراهیم بن ابی محمود گفت: به امام رضا علیه السلام گفتم: در باره حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند که «خداوند-تبارک و تعالی- هر شب به آسمان دنیا فرود می آید»، چه می فرمایی؟

فرمود: «خداوند از رحمت و آمرزش خود دور سازد کسانی را که کلمات و گفتارها را از جای خود تغییر می دهند. به خدا سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نفرموده است؛ بلکه فرموده: خداوند در یک سوم آخر هر شبی و هر شب جمعه از اوّل آن، فرشته ای را به آسمان دنیا می فرستد و به او فرمان می دهد تا ندا دهد: آیا کسی هست از من چیزی بخواهد تا به او عطا کنم؟ آیا توبه کننده ای هست تا از [اعمال ناشایست] وی در گذرم؟ آیا کسی هست که از من طلب آمرزش کند تا [گناهان] او را ببخشم؟ [آن فرشته فریاد می زند: ای جوینده خیر و برکت! [به طرف خداوند] روی آور، و ای طالب شر! [از ظلم و ستم خود] دست بکش. این فرشته به این سخنان ادامه می دهد تا

مَلَكُوتِ السَّمَاءِ»، حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي عَن جَدِّي، عَن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (۱)

صبح شود. پس در هنگام طلوع آفتاب به جایگاه خود در ملکوت آسمان ها بر می گردد.

امام رضا علیه السلام در پایان فرمود: «این حدیث را پدرم از جدّم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای من روایت نمود».

شرح

این حدیث ناظر به سخنی است که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده، حاکی از این که خداوند سبحان هر شب به آسمان دنیا می آید و مردم را به دعا و استغفار دعوت می نماید! متن روایت به نقل از ابو هریره چنین است:

يَنْزِلُ اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ حِينَ يَمْضَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْأَوَّلِ فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ أَنَا الْمَلِكُ، مَنْ ذَا الَّذِي يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبُ لَهُ، مَنْ ذَا الَّذِي يَسْأَلُنِي فَأَعْطِيهِ، مَنْ ذَا الَّذِي يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرُ لَهُ! فَلَا يَزَالُ كُذِّبَكَ حَتَّى يُضِيَعَ الْفَجْرُ. (۲)

خداوند در اوایل هر شب، به آسمان دنیا فرو می آید و می گوید: من فرمان روایم.

من فرمان روایم. کیست که از من بخواهد، تا اجابتش کنم؟ کیست که از من درخواست کند، تا به او بدهم؟ کیست که از من درخواست آموزش کند، تا بیامرزم او را؟ این کار ادامه پیدا می کند تا فجر بدمد.

بر اساس حدیثی که در متن آمد، حضرت عبد العظیم از امام رضا علیه السلام نقل می کند که آنچه به نقل از ابو هریره به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که خدا هر شب به آسمان دنیا می آید و چنین و چنان می گوید، واقعیت ندارد و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله تحریف شده است و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده، این است که فرشته ای هر شب در یک سوم آخر آن و شب جمعه از آغاز شب، به شرحی که در حدیث آمده، مردم را به سوی خدا دعوت

ص: ۱۳۹

۱- (۱). التوحید: ص ۱۷۶ ح ۷، بحار الأنوار: ج ۳ ص ۳۱۴ ح ۷. [۱]

۲- (۲). صحیح مسلم: ج ۲ ص ۱۷۵.

می نماید.

در باره این حدیث، چند نکته قابل توجه است:

۱. روایت ابو هریره، مخالف قرآن و عقل است؛ زیرا از منظر قرآن، خدا محیط بر همه چیز است (۱) و همه جا هست (۲) و از نظر عقلی نیز موجودی که از جایی به جای دیگر منتقل می شود، نمی تواند واجب الوجود باشد. بنا بر این بر فرض که حدیث امام رضا علیه السلام هم نبود، به حکم قرآن و عقل، روایت ابو هریره باطل و مردود بود.

۲. حدیث امام رضا علیه السلام نشان می دهد که در جامعه اسلامی عصر ایشان، عده ای بر این باور بوده اند که خدا هر شب به آسمان دنیا می آید و مردم را به خود دعوت می نماید!

۳. جریان منحرف وهابیت نیز به پیروی از ابن تیمیّه معتقد است که خدا هر شب به آسمان دنیا می آید. ابن تیمیّه ضمن اشاره به روایت ابو هریره، می گوید:

فَمَنْ أَنْكَرَ التَّنْزِيلَ أَوْ تَأَوَّلَ فَهُوَ مُبْتَدِعٌ ضَالٌّ. (۳)

هر کس فرود آمدن خدا را به آسمان دنیا انکار کند یا توجیه نماید، بدعت گذار و گم راه است.

ابن بطوطه در سفرنامه خود می نویسد:

«ابن تیمیّه در مسجد دمشق که من حضور داشتم، بر بالای منبر گفت: «إِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كَنْزُولِي هَذَا؛ خدا به آسمان دنیا فرود می آید، همانطور که من از پله منبر فرود می آیم.» سپس از منبر فرود آمد. ابن الزهراء از فقهای مالکی اعتراض کرد و اظهارات وی را به اطلاع ملک ناصر رسانید. وی دستور داد او را زندانی کردند. (۴)

ص: ۱۴۰

۱- (۱). إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (فصلت: آیه ۵۴). [۱]

۲- (۲). وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (حدید: آیه ۴). [۲]

۳- (۳). مجموعه الرسائل الكبرى: رساله یازدهم، ص ۴۵.

۴- (۴). رحله ابن بطوطه: ص ۱۱۳.

۴۴. عیون أخبار الرضا عليه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمّد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عبید الله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرُّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدِّثْنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... فَقَالَ: حَدِّثْنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قِيمَةُ كُلِّ امْرِيٍّ مَا يُحْسِنُهُ. (۱)

۴۵. الأمالی للطوسی: أخبرنا جماعه، عن أبي المفضل، قال: حدّثنا أبو أحمد عبید الله بن الحسين ابن إبراهيم العلوی، قال: حدّثنی أبي، قال: حدّثنی عبد العظیم بن عبد الله الحسنی الرازی فی منزله بالرّی، عن أبي جعفر محمّد بن علی الرضا عليه السلام، عن آبائه عليهم السلام، عن علی بن الحسين، عن أبيه، عن جدّه علی بن أبي طالب عليهم السلام، قال:

قُلْتُ أَرْبَعًا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَصْدِيقِي بِهَا فِي كِتَابِهِ... قُلْتُ: «قَدْرٌ» أَوْ قَالَ: قِيمَةٌ - كُلُّ امْرِيٍّ مَا يُحْسِنُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي قِصَّةِ طَالُوتَ: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ

ص: ۱۴۱

۱- (۱). عیون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۵۳ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۶۵ ج ۴. [۲] نیز، ر. ک: همین کتاب: ح ۹۳.

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! از پدران تو برای من حدیثی روایت فرما... فرمود: «پدرم از جدّم، از پدران تو نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ارزش هر انسان به اندازه ای است که نیک می داند (/ نیک انجام می دهد)».

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به نقل از امام جواد، از پدران تو علیهم السلام-: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «چهار سخن گفته ام که خداوند، مرا در قرآن تأیید فرموده است.... من گفته ام:

ارزش هر انسان به اندازه دانش و هنر اوست. و خداوند در داستان طالوت می فرماید:

در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و نیروی بدن بر شما برتری بخشیده است» .

شرح

بزرگان علم و ادب در تبیین اهمیت و ارزش این حدیث، فراوان سخن گفته اند.

خلیل بن احمد فراهیدی می گوید:

أَحْتُ كَلِمَةً فِي طَلَبِ الْعِلْمِ. (۳)

این سخن، تشویق کننده ترین کلام، در تحصیل علم است.

سید رضی می گوید:

و هَذِهِ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُصَابُ لَهَا قِيَمَةٌ، وَلَا تُوَزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقَرَّنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ. (۴)

این، سخنی است که نمی توان ارزشی برای آن تعیین کرد و حکمتی را هم وزن آن

۱- (۱). البقره: ۲۴۷. [۱]

۲- (۲). الأملی، طوسی: ص ۴۹۴ ح ۱۰۸۲، [۲] بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۶۵ ح ۵. [۳]

٣- (٣). بحار الأنوار: ج ١ ص ١٦٦. [٤]

٤- (٤). نهج البلاغه، [٥] ذيل حكمت ٨١.

دانست و سخنی را قرین آن نمود.

و اینک نکاتی در شرح آن:

۱. این حدیث، ریشه در آیه ۹ از سوره زمر: **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ**؛ آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، یکسان اند؟! دارد. در این آیه، تشخیص فضیلت علم، بی ارزشی جهل و برتری عالم بر جاهل، به داوری بدیهی عقل، واگذار شده است. بر این اساس، معیار ارزش انسان، میزان دانش اوست؛ اما معیار ارزش علم چیست؟

۲. معیار ارزش علم، نقش آن در آسایش بیشتر و زندگی بهتر انسان است. بنا بر این، ارزش هر عالمی به اندازه ارزش علم اوست. ریاضیدان، پزشک، مهندس ساختمان، خیاط، نقاش و سایر دانشمندان و هنرمندان، به اندازه ای که علم و هنر آنها در سعادت و زندگی بهتر جامعه نقش دارد، ارزشمند و قابل احترام هستند.

۳. با ارزش ترین علم، دانشی است که سعادت و آسایش همیشگی انسان را تأمین نماید. بر این اساس، علم خداشناسی و دانش های مرتبط با آن، با ارزش ترین علوم، و دانشمندان خداشناس، ارزشمندترین دانشمندان هستند. صدر و ذیل آیه پیش گفته، به روشنی بر این مدعا دلالت دارد. متن کامل آیه یاد شده، این است:

أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. ۱

[آیا چنین کسی بهتر است] یا کسی که شب را [به عبادت خدا] به سجود و قیام می پردازد و از [مجازات] آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟ بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، یکسان اند؟! تنها خردمندان اند که پند می گیرند.

در این آیه، ابتدا خداوند سبحان، این سؤال را مطرح فرموده که آیا انسان های خداشناسی که در دل شب، بستر استراحت و خواب ناز را رها می کنند و در محضر

پروردگار خود، به عبادت و راز و نیاز می پردازند، با خدانشناسان ناسپاس، که شب را به غفلت سپری می کنند، یکسان اند؟

خداوند در ادامه این پرسش، جهت روشن شدن بهتر پاسخ آن، سؤال دیگری را که پاسخش برای همگان، بسیار بدیهی و روشن است، عِدَلِ سؤَالِ اَوَّلِ، طرح می نماید و سپس می فرماید: آیا کسانی که می دانند، با کسانی که نمی دانند، یکسان اند؟! تشبیه مؤمنِ شب زنده دار به عالم، و تشبیه کافرِ عاقل به جاهل، اشاره به این معناست که مقصود از علم در آیه یاد شده، مطلق علم نیست؛ بلکه این علم، همان علمی است که آیه دیگر، آن را از بیم خدای سبحان، جدایی ناپذیر معرفی کرده است:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. ۱

همانا بیم از خدا، ویژه دانشمندان از بندگان اوست.

بنا بر این، از منظر قرآن، علمی ارزش دارد که تأمین کننده سعادت ابدی و آسایش همیشگی است و برتری آن عالمی بر جاهل، انکارناپذیر است که علمش موجب ترسش از عدل الهی و مجازات اخروی گردد، و گر نه، علمی که مایه انحراف و در خدمت تجاوز به حقوق دیگران باشد، ارزشی ندارد و معیاری برای سنجش ارزش انسان نیست.

۴. علم، هنگامی در خدمت انسان و جامعه انسانی قرار می گیرد و ارزشمند می گردد که به عمل تبدیل گردد، (۱) و گر نه، علم بی عمل، سودی ندارد. بنا بر این، جمله «ما يُحْيِيهِ» در حدیث مورد بحث را می توان به «عمل» نیز تفسیر نمود. بر این اساس، این حدیث را به دو صورت می توان ترجمه کرد: «ارزش هر انسان، به اندازه ای است که نیک می داند» و یا «نیک انجام می دهد».

۵. علمی که تأمین کننده سعادت ابدی انسان است، در صورتی که با عمل همراه شود، بی نهایت ارزش دارد. بنا بر این، ارزش عالم با عمل، بی نهایت است.

ص: ۱۴۴

۱- (۲). شاید آیه وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ (بقره: آیه ۲۴۷)، [۱] اشاره به این نکته باشد.

اشاره

۴۶. الأُمالی للطوسی: عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال: حدّثنا أبو جعفر محمّد بن علی، عن أبيه، عن جدّه، عن جعفر بن محمّد، عن آبائه، عن علیّ عليهم السلام، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: السُّنَّةُ سِدَّتَانِ: سُدَّتَتْهُ فِي فَرِيضِهِ، الْأَخْذُ بِهَا هُدًى وَتَرْكُهَا ضَلَالَةٌ، وَسُدَّتَتْهُ فِي غَيْرِ فَرِيضِهِ، الْأَخْذُ بِهَا فَضِيلَةٌ، وَتَرْكُهَا إِلَى غَيْرِهَا [غَيْرُ] خَطِيئَةٍ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به نقل از امام جواد علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سنت، دو گونه است: سنت فریضه (واجب) که عمل به آن، هدایت و ترک آن، گم راهی است و سنت غیر فریضه (غیر واجب) که عمل به آن، فضیلت است و ترک آن، گناه نیست».

شرح

مقصود از «سنت» در این حدیث، مجموعه برنامه ها و دستور العمل هایی است که اسلام برای هدایت انسان به سوی مقصد اعلی انسانیت و رسیدن به کمالات مادی و معنوی ارائه کرده است. این برنامه ها به دو بخش تقسیم می شوند:

اول برنامه هایی که رعایت آنها لازم و ترک آنها موجب گم راهی است. این برنامه ها شامل انجام دادن واجبات و ترک محرمات اند و «سنت فریضه» یا «فرایض» نامیده می شوند.

ص: ۱۴۵

۱- (۱). الأُمالی، طوسی: ص ۵۸۹ ح ۱۱. [۱] گفتنی است که این حدیث در الکافی (ج ۱ ص ۷۲) [۲] با سند دیگر از امام علی علیه السلام نقل شده و در آن به جای «ترکها إلى غیرها خطیئه» «ترکها إلى غیر خطیئه» آمده و در الخصال (ص ۴۸)، «و [۳] ترکها غیر خطیئه» آمده است. علامه مجلسی در بحار الأنوار (ج ۲ ص ۲۶) [۴] این حدیث را از الأُمالی طوسی، [۵] همانند نقل الخصال آورده است و ظاهر شروح کافی نیز اضافه غیر به خطیئه است. بنا بر این به نظر می رسد که متن الخصال، اصح باشد. از این رو، متن را مطابق آن اصلاح کردیم.

دوم. برنامه هایی که رعایت آنها نیکوست؛ لیکن ترک آنها به گم راهی نمی انجامد.

این برنامه ها شامل انجام مستحبات و ترک مکروهات اند و «سنت غیر فریضه» یا «فضایل» نامیده می شوند.

پیام اصلی این حدیث، عبارت است از اهتمام و جدّیت تمام در انجام فرایض.

توضیح این پیام، این که: شیطان، تا آن جا که بتواند، تلاش می کند انسان را به طور کامل، از فرایض و فضایل دور نگه دارد، به گونه ای که هیچ کار نیکی از انسان صادر نشود، و اگر نتوانست، تلاش می کند که کار نیک او، بی خاصیت شود و نقشی در سعادت او ایفا نکند. شیطان برای رسیدن به این هدف، از حيله های مختلف و دام های رنگارنگی استفاده می نماید.

یکی از حيله های شیطان برای گم راهی انسان و بی اثر کردن کارهای نیک او، وادار ساختن او به فضایل همراه با بی اعتنایی به فرایض است، مانند کسی که خضوع و خشوع در عبادت دارد؛ ولی در دین، بدعت می گذارد. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که شیطان بدعت گذاران در دین را رها می کند تا هر چه می خواهند، عبادت کنند و در عبادت، اظهار خشوع نمایند و اشک بریزند! (۱)

یا به نافلة شب اهمّیت می دهد؛ ولی در کنار این فضیلت، دل مؤمنی را با زبان یا قلم می آزارد.

یا مدرسه می سازد؛ ولی حقوق واجب مالی خود را پرداخت نمی کند.

یا خانمی که به حجاب اهمّیت نمی دهد؛ ولی زیارت عاشورایش ترک نمی شود.

نکته قابل توجه، این است که اگر اشتغال به فضایل، سبب بی اعتنایی به فرایض و ترک آنها شود، فضایل نیز خاصیت خود را از دست می دهند و موجب نزدیکی انسان به خداوند سبحان نمی گردند. در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده که فرمود:

لَا قُرْبَةَ بِالْتَّوَافِلِ إِذَا أُضْرَتِ بِالْفَرَائِضِ. (۲)

هر گاه مستحبات به واجبات لطمه زنند، مستحبات موجب نزدیکی [انسان به

ص: ۱۴۶

۱- (۱). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۱ ص ۱۵۱ ح ۱۷۵۱ «بدعت گذار و عبادت».

۲- (۲). نهج البلاغه: حکمت ۳۹. [۱]

خدا [نمی گردند.

و در حدیثی دیگر از ایشان آمده:

إِنَّكَ إِنِ اشْتَعَلْتَ بِفَضَائِلِ النَّوَافِلِ عَنِ أَدَاءِ الْفَرَائِضِ، فَلَنْ يَقُومَ فَضْلُ تَكْسِبِهِ بِفَرْضِ تَضْيَعِهِ. (۱)

اگر با پرداختن به فضیلت مستحبات، از به جا آوردن فرایض باز می مانی، هرگز آن فضیلتی که به دست می آوری با [گناه] آن فریضه ای که ضایعش می کنی، برابری نمی کند.

با در نظر گرفتن مطالبی که گذشت، راز تأکید اهل بیت علیهم السلام بر اهمیت دادن مسلمانان بر انجام فرایض گشوده می شود. (۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پرهیزگارتترین مردم را کسی می داند که به فرایض الهی عمل کند:

إِعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ تَكُنْ أَتَقَى النَّاسِ. (۳)

به فرایض خدا عمل کن، تا از پرهیزگارتترین مردم باشی.

همچنین امام زین العابدین علیه السلام فرموده:

مَنْ عَمَلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ. (۴)

هر کس به آنچه خداوند بر او فرض کرده است عمل کند، او از بهترین مردمان است.

با اندکی تأمل، معلوم می شود که حکمت تأکید خاندان رسالت بر انجام فرایض، این است که مبادا مسلمانان، گرفتار فریب شیطان شوند و فضایل، جای فرایض را در زندگی آنها بگیرد، و اگر نه، بدیهی است که پس از انجام فرایض، فضایل اخلاقی و عملی، موجب افزایش تقرب به خدای سبحان و رسیدن به قلّه کمالات انسانی می گردد.

ص: ۱۴۷

۱- (۱). غرر الحکم: ج ۳۷۹۳. [۱]

۲- (۲). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۹ ص ۱۰۰ [۲] ترغیب به انجام فرایض».

۳- (۳). الکافی: ج ۲ ص ۸۲ ح ۴. [۳]

۴- (۴). الکافی: ج ۲ ص ۸۱ ح ۱. [۴]

۴۷. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمّد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عبيد الله بن موسى الروياني، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدِّثْنِي بِحَدِيثٍ عَن آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... فَقَالَ: حَدِّثْنِي أَبِي، عَن جَدِّي، عَن آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. (۱)

۴۸. الأُمالي للطوسي: أخبرنا جماعه، عن أبي المفضل، قال: حدّثنا أبو أحمد عبيد الله بن الحسين بن إبراهيم العلوي، قال: حدّثنی أبي، قال: حدّثنی عبد العظيم بن عبد الله الحسني الرازي في منزله بالري، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الرضا عليه السلام، عن آبائه عليهم السلام، عن عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن جدّه عليّ بن أبي طالب عليهم السلام، قال:

قُلْتُ أَرَبَعًا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَصْدِيقِي بِهَا فِي كِتَابِهِ؛ قُلْتُ: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ، فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: فَلَعَرَفْتُهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَتَعَرَّفْتُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ (۲). (۳)

ترجمه حدیث ۴۷

حضرت عبد العظيم عليه السلام: به امام جواد عليه السلام گفتیم: ای فرزند پیامبر خدا! از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما... فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش نقل کرد که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: انسان زیر زبان خود، پنهان است».

ص: ۱۴۸

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۲۷۶ ح ۷. [۲]

۲- (۲). محمّد: آیه ۳۰. [۳]

۳- (۳). الأُمالي، طوسی: ص ۴۹۴ ح ۱۰۸۲، [۴] بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۶۵ ح ۵. [۵]

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به نقل از امام جواد، از پدرانش-: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «چهار سخن گفته ام که خداوند، مرا در قرآن تأیید فرموده است. من گفته ام:

آدمی در زیر زبان خود، پنهان است. پس هر گاه زبان به سخن بگشاید، شناخته می شود. پس خداوند نازل فرمود: آنان را به سیمای [حقیقی] شان باز می شناسی و آنان را از طرز سخن گفتنشان می شناسی .

شرح

در تبیین این حکمت، نکات زیر قابل توجه اند:

۱. این حدیث می تواند تفسیر این آیه باشد:

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ ۱

اگر بخواهیم، آنان را به تو می نمایانیم تا آنان را با سیمایشان باز شناسی و [نیز] آنها را از طرز سخن گفتنشان می شناسی. تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد.

۲. ضمیرشناسی، یک علم و دسترس به آن، امکان پذیر است. در حدیثی دیگر از امام علی علیه السلام به این نکته تصریح شده است:

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَاتٍ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتٍ وَجْهِهِ. (۱)

هیچ کس چیزی را در درون نهان نمی دارد، مگر آن که در لغزش های زبان و نمودهای چهره اش آشکار می گردد.

۳. پرگویی، عیب های انسان را بیش از پیش، آشکار می کند.

۴. افراد نادان، هر چه کمتر حرف بزنند، به سود آنهاست.

۵. مصاحبه برای گزینش افراد شایسته و کارآمد، یک اصل مهم و کاربردی است.

ص: ۱۴۹

۶. نوشتار نیز می تواند همانند گفتار، معرّف شخصیت انسان باشد، چنان که در حدیثی آمده:

الْخَطُّ لِسَانُ الْيَدِ. (۱)

خط، زبان دست است. عالمی در محفل تدریس بود

ص: ۱۵۰

۱- (۱). غرر الحکم: ج ۷۰۶.

هر که را شرع شریف آمد لقب

ص: ۱۵۱

۴۹. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمّد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عبید الله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدِّثْنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ....

قال: حَدِّثْنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْبِعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ، فَسَبِّحُوهُمْ بِطَلَاقِهِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ اللَّقَاءِ؛ فَمَا نَبِيٌّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْبِعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ، فَسَبِّحُوهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ». (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما....

فرمود: «پدرم، از جدم، از پدرانش نقل کرد که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: شما هرگز نمی توانید مردم را با مال، بهره مند سازید. پس با آنها با اخلاق و خوش رویی برخورد کنید؛ چرا که من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: "شما نمی توانید مردم را با اموال خود بهره مند سازید. پس با اخلاق خوب با آنان برخورد کنید".»

شرح

این سخن تفسیری است بر آیه وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا؛ ۲ با مردم به زبان خوش، سخن بگویید و ره توشه ای است برای مهارت های زندگی و می تواند اشاره به این نکات

ص: ۱۵۲

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳ ح ۲۰۴، [۱] الأملی، صدوق: ص ۵۳۱. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۳.

باشد:

۱. به عکسِ ثروت های مادی، که همگانی نیستند و پایان پذیرند، حُسن خُلق، ثروتی است که همگان به آن دسترس دارند و پایان پذیر هم نیست و هر چه از آن هزینه کنی، تمام نمی شود. از این رو، حتی ثروتمندترین افراد، نمی توانند همه مردم را از ثروت خود بهره مند کنند؛ ولی انسان های خوش اخلاق، می توانند همگان را از ثروت معنوی اخلاق خود، برخوردار نمایند.

۲. همه انسان ها ثروت گران بهایی به نام «حُسن خُلق» در اختیار دارند که از آن غافل اند. کارکرد این ثروت در تأمین زندگی توأم با خوش بختی، به مراتب، بیش از ثروت های مادی است.

۳. انسان، با ثروت معنوی «اخلاق»، به مراتب، بیش از ثروت های مادی می تواند مردم را از خود راضی کند.

۴. گشاده رویی با مردم، یک وظیفه انسانی و اسلامی است.

۵. گشاده رویی، نقشی بنیادین در زندگی آرمانی انسانی و جامعه مطلوب اسلامی دارد.

ص: ۱۵۳

اشاره

۵۰. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عبید الله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ....

قال: حدّثنی اَبی، عن جدی، عن آبائِهِ علیهِمُ السَّلَامُ، قال: قالَ أميرُ المؤمنینَ علیهِ السَّلَامُ: التَّدييرُ قَبْلَ العَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیهِ السَّلَامُ: به امام جواد علیهِ السَّلَامُ گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! حدیثی از پدرانت برایم بازگو کن.

فرمود: «پدرم، از جدم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیهِ السَّلَامُ فرمود: تدبیر قبل از انجام کار، از پشیمانی پیشگیری می کند».

شرح

کلمه «تدبیر» از ریشه «دَبَر» و «دُبِّر» به معنای پایان و پشت است و تدبیر کارها، به معنای دقت در سرانجام و پایان آنهاست. رهنمود امام علی علیه السلام، برای پیشگیری از ندامت و پشیمانی در زندگی این است که انسان هر کاری را که می خواهد انجام دهد، قبل از انجام دادن آن در باره پایان آن، خوب فکر کند. در این باره چند نکته قابل توجه است:

۱. ره نمود یاد شده، در واقع برگرفته از همه آیاتی (۲) است که تأکید دارند تأمل در

ص: ۱۵۴

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳ و ۵۴ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۳۳۸ ح ۱. [۲] نیز، ر. ک: همین کتاب: ح ۹۳.

۲- (۲). مانند این آیات: وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (اعراف: آیه ۸۶)، [۳] فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (اعراف: آیه ۸۴)، [۴] فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (یونس: آیه ۳۹)، [۵] فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ (یونس: آیه ۷۳). [۶]

سرنوشت افراد و جوامع تبه‌کار، برای آن که انسان به سرنوشت آنان گرفتار نشود، ضروری است.

۲. سنت الهی و قانون تکوینی حاکم بر تاریخ، غیر قابل تغییر است. از این رو، ظلم، فساد، گناه و تبه‌کاری، عاقبتی جز هلاکت و تباهی ندارد.

۳. انسان‌های تبه‌کار، روزی پشیمان خواهند شد و چه بسا وقتی پشیمان شوند که پشیمانی برای آنها سودی ندارد. (۱)

۴. افراد دوراندیش، کمتر دچار غم و اندوه، پریشانی و ضعف اعصاب می‌شوند، و هر چه عقل تدبیرشان در زندگی بیشتر باشد، مشکلات آنها کمتر خواهد بود. از این رو در حدیثی آمده است:

أَعْقَلُ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ. (۲)

خردمندترین مردم، عاقبت اندیش‌ترین آنهاست.

۵. دوراندیشی، به قدری در سعادت مادی و معنوی انسان مؤثر است که وقتی شخصی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ره نمودی برای زندگی خواست، بر اساس روایت کلینی، ایشان برای توجه دادن به اهمیت و نقش این ره نمود در زندگی، سه بار از او پرسید:

«اگر سفارشی کنم، انجام می‌دهی؟» و وقتی وی در بار سوم پاسخ مثبت داد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ، فَإِنْ يَكُنْ رُشْدًا فَأَمْضِهِ، وَإِنْ يَكُنْ غِيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ. (۳)

هر گاه خواستی کاری کنی، در عاقبت آن بیندیش. اگر کار درستی بود، آن را انجام بده و اگر نادرست و گم راه کننده بود، از آن خودداری کن.

ص: ۱۵۵

۱- (۱). در آیات فراوانی به این معنا اشاره شده است، مانند: وَيَوْمَ يَعِضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (فرقان: آیه ۲۷) و [۱] يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (غافر: آیه ۵۲). [۲]

۲- (۲). غرر الحکم: ج ۳۳۶۷. [۳]

۳- (۳). الکافی: ج ۸ ص ۱۵۰ ح ۱۳۰. [۴]

اشاره

۵۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو تَرَابٍ عَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ....

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما.... فرمود: «پدرم، از جدم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس اندازه و ارزش خود را بداند، تباہ نشود».

شرح

این حدیث، یکی از مهم ترین راه های پاسداری از شخصیت را ارائه می نماید و آن عبارت است از: رعایت قدر و منزلت خود در برخورد با دیگران. در تبیین این سخن، چند نکته قابل توجه است:

۱. انسان ها از نظر استعداد فکری و روحی، توان علمی و منزلت اجتماعی، قدر و مرتبه متفاوتی دارند. کسی می تواند از شخصیت اجتماعی خود پاسداری کند که

ص: ۱۵۶

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳-۵۴، ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۲ ص ۶۶ ح ۱. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح

مرتبه توان علمی و منزلت اجتماعی خود را بدانند و در برخوردها مراعات کند، چنان که در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است:

مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ لَمْ يَضَعْ بَيْنَ النَّاسِ. (۱)

هر کس اندازه خود را بداند، در میان مردم، فرومایه نمی شود.

۲. مراعات نکردن توان علمی و منزلت اجتماعی در برخوردها، موجب می شود شخصیت اجتماعی انسان تباه گردد. در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است:

هَلَكَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ. (۲)

هر که اندازه خود را نشناسد، نابود می شود.

۳. هر کس از توان علمی محدودی برخوردار است. از این رو، مراعات توان علمی، ایجاب می کند که انسان در باره هر چیزی اظهار نظر نکند. در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است:

قَوْلٌ «لَا أَعْلَمُ» نِصْفُ الْعِلْمِ. (۳)

گفتن: «نمی دانم»، نیمی از دانستن است.

۴. چنانچه انسان کاری را بپذیرد که توان انجام دادن آن را ندارد، موجب تباهی شخصیت اجتماعی او می گردد.

۵. هر کس اندازه خود را نگه دارد، مورد احترام مردم واقع خواهد شد، چنان که از امام علی علیه السلام نقل شده:

مَنْ وَقَفَ عِنْدَ قَدْرِهِ أَكْرَمَهُ النَّاسُ. (۴)

کسی که اندازه خود را بشناسد، از گرامیداشت مردم برخوردار خواهد بود.

ص: ۱۵۷

۱- (۱). عیون الحکم و المواعظ: ص ۴۴۲.

۲- (۲). عیون الحکم و المواعظ: ص ۵۱۱.

۳- (۳). غرر الحکم: ح ۶۷۵۸.

۴- (۴). غرر الحکم: ح ۸۶۱۷. [۱]

و سرانجام، «هر که محلّ خویش بداند و پای به اندازه گلیم خویش دراز کند و گرد کاری که لایق مرتبت و در خور منزلت او نیست نگردد، همه عمر از ملامت، رسته باشد و به سلامت، پیوسته. شعر:

هر که مقدار خویشتن بشناخت

ص: ۱۵۸

اشاره

۵۲. الأمالی للطوسی: أخبرنا جماعه، عن أبي المفضل، قال: حدثنا أبو صالح محمد بن صالح بن فيض العجلي الساوي، قال: حدثني أبي، قال: حدثني عبد العظيم بن عبد الله الحسني، قال:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّضَا، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَيْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاهِ النَّاسِ، كَمَا أَمَرَنِي بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام- به اسناد خود- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند، مرا فرمان داده که با مردم مدارا نمایم، همان طور که مرا بر به پاداشتن واجبات، مأمور نموده است».

شرح

این حدیث، یکی از ره نموده‌های بسیار مهم اخلاقی، خانوادگی، اجتماعی و مدیریتی است. نکات قابل توجه برای توضیح آن، عبارت اند از:

۱. مدارا در واقع، نوعی نرمش و سازش در برخورد با دیگران، به منظور جلب دوستی، یا تقویت آن و یا دفع شر دشمنان است.

در یک جمله، مدارا عبارت است از سیاست و تدبیر برخورد با مردم.

۲. فرق «مدارا» و «مداهنه»، این است که در مداهنه، با نرمش و سازش، ارزش های دینی فدای مطامع دنیوی می گردند؛ ولی در مدارا، اصولاً هدف، حفظ ارزش های

ص: ۱۵۹

۱- (۱). الأمالی، طوسی: ص ۴۸۱ ح ۱۰۵۰، [۱] بحار الأنوار: ج ۲ ص ۶۹ ح ۲۳. [۲]

اخلاقی و دینی است. از این رو، «مدارا»، صفت ارزشی و «مداهنه»، صفتی ضد ارزشی شمرده می شود.

۳. حدیث یاد شده، می تواند تفسیر این آیه شریف باشد:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضُّوا مِنْ حَوْلِكَ. ۱

به خاطر رحمت الهی، با آنان نرم خو شدی، و اگر خشن و سنگ دل بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می شدند.

مدارای پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم و نرمش او در برخورد با آنان، در واقع، رحمتی از جانب خداوند سبحان بود که مردم را به ایشان جذب کرد و در نتیجه، هسته اولیه نظام اسلامی را در جهان پدید آورد.

۴. مدارا با مردم، نه تنها یک ره نمود دینی، بلکه یک تکلیف عقلی جهت تأمین آرامش و آسایش زندگی و نیل به اهداف سیاسی و اجتماعی است. از این رو در احادیث فراوانی، «مدارا» از علایم و آثار عقل و حکمت دانسته شده است، مانند:

ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ. (۱)

میوه خرد، مدارا کردن با مردم است.

عُنْوَانُ الْعَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ. (۲)

مدارا کردن با مردم، سرلوحه خرد است.

لَيْسَ الْحَكِيمُ مَنْ لَمْ يُدَارِ مَنْ لَا يَجِدُ بُدًّا مِنْ مُدَارَاتِهِ. (۳)

فرزانه نیست آن که مدارا نکند با کسی که چاره ای جز مدارا کردن با او نیست.

۵. در تفسیر این آیه شریف: قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا؛ ۵ با مردم، نیکو سخن بگویید، در

ص: ۱۶۰

۱- (۲). غرر الحکم: ح ۴۶۲۹. [۱]

۲- (۳). غرر الحکم: ح ۶۳۲۱. [۲]

۳- (۴). بحار الأنوار: ج ۷۸ ص ۵۷ ح ۱۲۱. [۳]

حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که مقصود آیه، این است که با همهٔ مردمان اعم از مؤمنان و مخالفان، نیکو سخن بگویید. با مؤمنان باید گشاده رو بود و با مخالفان باید به نرمی و مدارا سخن گفت تا به ایمان جذب شوند و [در صورتی که جذب نشدند،] کمترین ثمرهٔ آن، این است که خود و برادران مؤمنش را از گزند آنان مصون می‌دارد. (۱)

۶. اقداماتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به منظور تألیف قلوب دشمنان و یا پیشگیری از انحراف پیروان تازه مسلمان خود انجام می‌داد، یکی از مصادیق مدارای سیاسی است. اصولاً در قرآن، بخشی از زکات، تحت عنوان «و المؤلفه قلوبهم»، (۲) به این امر، اختصاص یافته است.

ص: ۱۶۱

۱- (۱). بحار الأنوار: ج ۷۵ ص ۴۰۱ ح ۴۲.

۲- (۲). ر.ک: توبه: آیه ۶۰. [۱]

۵۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو تَرَابٍ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ عَنْ آبَائِكَ... فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ رَضِيَ بِالْعَافِيَةِ مِمَّنْ دُونَهُ رُزِقَ السَّلَامَةَ مِمَّنْ فَوْقَهُ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتیم: ای پسر پیامبر خدا! از پدران تو حدیثی برای من روایت فرما. فرمود: «پدرم، از جدّم، از پداریش نقل کرد که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که با گذشت از زبردستان خشنود گردد، سلامت، از بالادست روزی اش می شود».

شرح

این حدیث به یک سَنّت و قانون الهی در باره گذشت و چشم پوشی از لغزش زبردستان، اشاره دارد. برای توضیح آن، این نکات، قابل توجه اند:

۱. حدیث یاد شده، ریشه در آیه: **وَلْيَعْفُوا وَ لِيُصْفِرْ فُحُورًا أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟** ۲ باید بگذرند و چشم پوشی کنند. آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد دارد که گذشت از لغزش دیگران را موجب آمرزش و مغفرت الهی دانسته است.

۲. در نظام آفرینش، نتیجه گذشت از لغزش زبردستان، برخورداری از گذشت

ص: ۱۶۲

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۳۳۸ ح ۱. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح

بالادستان است.

۳. چشم پوشی از لغزش زيردستان، يك خصلت ارزشمند الهی است.

۴. آسان گرفتن بر ديگران، در واقع، آسان گرفتن بر خود و سختگيري بر آنان، سخت گرفتن بر خویش است.

۵. گذشت، يکی از رازهای شادکامی و موفقیت در زندگی است.

۶. گذشت، يکی از خصلت های ارزنده مدیریتی است.

ص: ۱۶۳

اشاره

۵۴. الأمالی للطوسی: أخبرنا جماعه، عن أبي المفضل، قال: حدثنا أبو صالح محمد بن صالح بن فيض العجلي الساوي، قال: حدثني أبي، قال: حدثني عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، قال:

حدثنا محمد بن عليّ الرضا، عن آباءه عليهم السلام، عن محمد بن عليّ أبي جعفر، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السلام، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنا امرنا معاشر الأنبياء أن نكلّم الناس بقدر عقولهم. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام- به سند خود- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما جماعت پیغمبران، مأموریم که به اندازه فهم و خرد مردم، سخن بگوییم».

شرح

اشاره

روان شناسی مخاطب، مهم ترین رکن تبلیغ پس از اسلام شناسی و رمز موفقیت مبلغ است. مبلغ اگر مخاطب خود را نشناسد و از استعدادها و نیازهای تبلیغی وی آگاهی نداشته باشد، بی تردید، در رسیدن به اهداف تبلیغی خود، ناکام خواهد ماند.

مخاطب شناسی در برنامه ریزی صحیح تبلیغی، درگیر نشدن مبلغ با خواست های فطری مردم، و نیز توجه ویژه به نسل جوان در برنامه ریزی ها، نقش اساسی دارد.

۱. برنامه ریزی صحیح تبلیغی

اشاره

نخستین پیش نیاز هر گونه برنامه ریزی برای تبلیغات، مخاطب شناسی است. مبلغ، تا وقتی که ظرفیت فکری و روحی مخاطب خود را نداند و از زمینه های ذهنی و روانی و میزان تأثیرپذیری مخاطب، اطلاعات کافی نداشته باشد و موانع تأثیرپذیری

ص: ۱۶۴

مخاطب را تشخیص ندهد، نمی تواند برنامه ریزی صحیحی برای تبلیغات داشته باشد.

میزان تأثیرپذیری مخاطب

یکی از نکات مهمی که در قرآن و احادیث اسلامی در ارتباط با مخاطب شناسی مورد توجه قرار گرفته، تفاوت مردم از نظر ظرفیت ها و استعداد های طبیعی و اکتسابی، و میزان تأثیرپذیری آنان از تبلیغات مفید و سازنده است. با در نظر گرفتن این تفاوت ها، هر سخنی برای هر کسی، مفید و سازنده نیست. چه بسا نوعی از تبلیغات برای فرد یا جمعی مفید باشد؛ اما برای فرد یا جمعی دیگر، غیر مفید و حتی زیانبار باشد. از این رو، انبیای الهی موظف بوده اند که در تبلیغات خود، ظرفیت فکری و روحی مردم را در نظر داشته باشند. (۱)

تفاوت استعدادهای طبیعی

از نگاه احادیث اسلامی، مردم از نظر استعدادهای ذاتی، مانند معادن زمین، متفاوت اند: (۲) برخی چون معدن طلا- از استعدادهای بالایی برخوردارند، برخی مانند معدن نقره هستند و... همان طور که انواع معادن زمین، برای جامعه بشر، مفید و کارسازند، ولی بهره برداری از آنها نیاز به شناخت و برنامه ریزی دارد، انواع استعدادهای فطری انسان ها نیز برای اداره جامعه انسانی، مفید و سازنده است؛ لیکن بهره گیری از آنها نیازمند شناخت درست و برنامه ریزی صحیح است.

تفاوت استعدادهای اکتسابی

ظرفیت اکتسابی انسان ها، مانند ظرفیت ذاتی آنان، متفاوت است. نصوص (متون) اسلامی، به طور کلی، انسان ها را بر اساس میزان تأثیرپذیری از تبلیغات سازنده، به سه

ص: ۱۶۵

۱- (۱). ر.ک: تبلیغ در قرآن و حدیث: ص ۲۹۷ (مراعات توان مخاطب).

۲- (۲). ر.ک: تبلیغ در قرآن و حدیث: ص ۱۷۹ ح ۱۸۰ و ص ۱۸۱ ح ۱۸۴.

دسته تقسیم کرده اند:

دسته اول: کسانی که فطرت پاک انسانی خود را با کارهای ناشایست و بخصوص ظلم کردن، آلوده نکرده اند، از تقوای عقلی برخوردارند و ظرفیت مناسبی برای پذیرش تبلیغات سازنده دارند.

در احادیث اسلامی، از این گروه به انسان های «عقل» و «فراگیرنده در مسیر نجات (متعلم علی سبیل النجاه)» تعبیر شده است. این گروه، مخاطب اصلی تبلیغات اسلام و همه انبیای الهی هستند و کلمه «المتقین» در آیه: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ ۱ این است کتابی که در [حَقَانِیت] آن، هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت پرهیزگاران است، اشاره به همین گروه دارد.

جوان، به دلیل این که در آغاز راه زندگی است و فطرت انسانی او آلوده نشده است، بیشترین تأثیر پذیری را از تبلیغات سازنده دارد و به همین دلیل، جوانان در صف مقدم مخاطبان انبیای الهی قرار دارند و در احادیث اسلامی، توصیه شده که مبلغان، توجه ویژه ای به نسل جوان داشته باشند. (۱)

دسته دوم: کسانی که فطرت انسانی خود را با کارهای ناشایست، آلوده کرده اند و از تقوای عقلی برخوردار نیستند؛ اما آلودگی آنها به مرحله خطرناک و غیر قابل علاج نرسیده است.

از نظر انبیای الهی، این دسته از مخاطبان، مبتلا به بیماری موانع شناخت هستند؛ ولی بیماری آنان قابل درمان است. از این رو، پیامبران، بنا بر مسئولیت تبلیغی ای که از جانب خداوند دارند، همچون طبیعی حاذق و مهربان، خود به سراغ بیمار می روند و با برنامه ریزی های مناسب، گاه با نرمش و گاه با تندی، موانع آگاهی را از ذهن و دل بیمار، پاک می کنند و او را از دسته دوم مخاطبان خود خارج می کنند و در دسته اول

ص: ۱۶۶

قرار می دهند. امام علی علیه السلام، این هنر بزرگ تبلیغاتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را چنین توضیح می دهد:

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ. يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبِ عُمِيٍّ، وَ آذَانِ صُمَّ، وَ أَلْسِنَةٍ بِكُمْ. مُسَبِّحٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ. (۱)

طبیعی است که در میان بیماران می گردد تا دردشان را درمان کند. داروها و مرهم های خود را مهیا کرده است و ابزار جراحی خویش را گداخته است تا هر زمان که نیاز افتد، آن را بر دل های نابینا و گوش های ناشنوا و زبان های ناگویا بگذارد. با داروهای خود، در پی یافتن غفلت زدگان و سرگشتگان وادی ضلالت است.

استاد شهید مرتضی مطهری رحمه الله، توضیح جالبی در باره این سخن دارد که متن آن، چنین است:

پیغمبر صلی الله علیه و آله، ابزار و وسایلی که به کار می بُرد. یک جا قدرت و میسم [داغ] به کار می بُرد، یک جا مرهم. یک جا با خشونت و صلابت رفتار می کرد، یک جا با نرمی؛ ولی مواردش را می شناخت... در همه جا از این وسایل که استفاده می کرد، در جهت بیداری و آگاهی مردم استفاده می کرد. شمشیر را جایی می زد که مردم را بیدار کند، نه به خواب کند. اخلاق را در جایی به کار می بُرد که سبب آگاهی و بیداری می شد. شمشیر را در جایی به کار می بُرد که دل کوری را بینا می کرد، گوش کوری را شنوا می کرد، چشم کوری را باز می کرد، زبان گنگی را گویا می کرد؛ یعنی تمام وسایلی که پیغمبر به کار می بُرد، در جهت بیداری مردم بود. (۲)

دسته سوم: کسانی که آلودگی اکتسابی آنان به مرحله خطرناک و غیر قابل علاج رسیده است.

این گروه، در مکتب انبیای الهی، مرده ای میان زندگان (میت الأحياء) و مرده

ص: ۱۶۷

۱- (۱). نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸. [۱]

۲- (۲). مجموعه آثار استاد شهید مطهری: ج ۱۶ ص ۱۰۸.

روحي و فكري شمرده مي شوند؛ زيرا زنگارهاي اعمال زشت و غير منطقي، چنان ذهن و روان آنان را تيره کرده که نمي توانند حقايق مفيد و سازنده را بپذيرند. از اين رو، تبليغات، کمترین اثری در هدايت و سازندگی آنان ندارد و به همین دليل، قرآن کریم، تصريح و تأکيد می فرماید:

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ. ۱

تنها کسانی [دعوت تو را] اجابت می کنند که گوش شنوا دارند، و مردگان را خداوند [در قیامت] بر خواهد انگيخت.

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ. ۲

البته تو مردگان را شنوا نمی گردانی، و این ندا را به کران، چون پشت بگردانند، نمی توانی بشنوانی، و راهبر کوران از گم راهی شان نیستی.

بدین سان، کسانی که در اثر آلودگی ها، به مرگ روانی مبتلا شده اند، نمی توانند از تبليغات مفيد، بهره مند شوند.

نکته قابل تأمل، این است که وقتی انسان در اثر کارهای ناشایست، به مرگ اندیشه و روان مبتلا شد، حقیقت را می فهمد؛ ولی نمی تواند بپذیرد. قرآن کریم، در باره چنین شخصی می گوید:

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. ۳

پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته، گم راه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدايت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟.

هنگامی که در اثر تراکم آلودگی ها، هوس بر انسان، چیره گردد و به صورت بُت، مورد پرستش وی واقع شود، چنین انسانی دیگر قابل هدایت نیست. نه این که سخن حق را نمی فهمد. می فهمد؛ اما نمی تواند بپذیرد. از این رو، او گم راهی است که راه را می داند.

نکته دیگر، این که بی اثر بودن تبلیغات در سازندگی این گروه، موجب سلب مسئولیت تبلیغی مبلغ نمی گردد. از نظر قرآن، مبلغ باید برای این دسته از مردم نیز برنامه تبلیغی داشته باشد؛ اما نه به امید هدایت؛ بلکه برای اتمام حجت، تا هنگامی که گرفتار عواقب شوم و خطرناک سوء استفاده از آزادی شدند، به خدا اعتراض نکنند که چرا راه نمایی برای آنان نفرستاده است. (۱)

مسئولیت برنامه سازی برای تبلیغات

با تأمل در میزان تأثیرپذیری مخاطبان و تفاوت ظرفیت های ذاتی و اکتسابی مردم، مشخص می شود که برنامه ریزی صحیح تبلیغی تا چه اندازه مهم و دشوار است، و این واقعیت، مسئولیت مبلغان و سازمان های تبلیغی و مراکز فرهنگی و بخصوص صدا و سیما را در نظام اسلامی، در ساختن برنامه های مناسب و مفید، مضاعف می نماید.

۲. درگیر نشدن با خواست های فطری مردم

یکی از آفات تبلیغات، به طور عام، تبدیل شدن آن به ضدّ خود، توسط مبلغ است.

بارها اتفاق افتاده است که تبلیغات در زمینه های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، اثر معکوس بر جای گذارده است. یکی از دلایل آن، این است که روان شناسی مخاطب، مورد توجه قرار نگرفته است و تبلیغات، در برابر نیازهای طبیعی و فطری مخاطب، قرار گرفته است. استاد مطهری در این باره می گوید:

ص: ۱۶۹

۱- (۱). ر.ک: تبلیغ در قرآن و حدیث: ص ۱۶۸ (اقامه حجت).

از نظر روان‌شناسی مذهبی، یکی از موجبات عقبگرد مذهبی، این است که اولیای مذهب، میان مذهب و یک نیاز طبیعی، تضاد برقرار کنند، مخصوصاً هنگامی که آن نیاز در سطح افکار عمومی ظاهر شود. (۱)

اگر در برنامه ریزی تبلیغ دینی، میان دین و حقوق سیاسی، اجتماعی و یا فردی مردم، تضاد برقرار شود، تبلیغات نه تنها موفق نخواهد بود، بلکه به ضد تبلیغات تبدیل خواهد شد. از این رو، کسانی که دینداری را به محترم نبودن حقوق سیاسی مردم، عدم آزادی اندیشه، ترک دنیا، مخالفت با شادی، گریز از دیگران و ترک ازدواج و مانند اینها تفسیر می‌کنند، در واقع، علیه دین تبلیغ می‌نمایند. شهید مطهری می‌گوید:

درست در مرحله ای که استبدادها و اختناق‌ها در اروپا به اوج خود رسیده بود و مردم، تشنه این اندیشه بودند که حق حاکمیت از آن مردم است، [از طرف] کلیسا یا طرفداران کلیسا و یا با اتکا به افکار کلیسا، این فکر عرضه شد که مردم در زمینه حکومت، فقط تکلیف و وظیفه دارند، نه حق. همین کافی بود که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت را بر ضد کلیسا، بلکه بر ضد دین و خدا به طور کلی برانگیزد. (۲)

یکی از ویژگی‌های اسلام ناب، این است که همه تمایلات فطری انسان را در نظر گرفته است. اصولاً فطری بودن دین، بدین معناست که همه برنامه‌های دینی (اعم از عقاید، اخلاق و اعمال)، ریشه در فطرت انسان‌ها دارند. از این رو، مبلغ اگر به واقع، اسلام‌شناس باشد و نیازهای فطری مخاطب را بداند، هرگز به نام دین و برای تبلیغ اسلام، با خواست فطری مردم و حقوق طبیعی آنها درگیر نمی‌شود.

ص: ۱۷۰

۱- (۱). مجموعه آثار استاد شهید مطهری: ج ۱۶ ص ۴۴۲.

۲- (۲). همان جا.

اشاره

۵۵. الأمالی للطوسی: أخبرنا محمد بن محمد، قال: أخبرنا أبو الحسن علي بن خالد المراغي، قال: حدثنا أبو صالح محمد بن فيض العجلي، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، قال:

خَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى، قَالَ: خَدَّثَنِي أَبِي الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، قَالَ: خَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: خَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرٌ، قَالَ:

خَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: خَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: خَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْيَمَنِ فَقَالَ - وَهُوَ يُوصِيَنِي -: يَا عَلِيُّ! مَا حَارَ مَنْ اسْتَخَارَ، وَلَا نَدِمَ مَنْ اسْتَشَارَ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام - به نقل از امام جواد علیه السلام، از پدرانش -: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد و در ضمن وصیت هایی که به من می نمود، فرمود:

ای علی! سرگردان نخواهد شد کسی که طلب خیر کند، و پشیمان نمی گردد کسی که کارهای خود را با مشورت انجام دهد.»

شرح

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام را به نمایندگی خود، به یمن اعزام کرد، ره نمودهایی برای ایشان داشت که در این مأموریت سیاسی - اجتماعی، از آنها بهره گیرد. در حدیث یاد شده، به دو ره نمود مدیریتی مهم، اشاره شده است: یکی «استخاره»، یعنی مشورت با خداوند متعال، و دیگری «استشاره»، یعنی بهره گیری از نظر و مشورت

ص: ۱۷۱

۱- (۱). الأمالی، طوسی: ص ۱۳۶ ح ۲۲۰، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۲ ص ۱۰۰ ح ۱۳. [۲]

برای توضیح این دو ره نمود، این نکات، قابل توجه اند:

۱. استخاره، به معنای «طلب خیر از خداوند متعال» است. در احادیث فراوانی توصیه شده که انسان در هر کاری که می خواهد وارد شود، از خداوند متعال بخواهد که او را به آنچه خیر اوست، راه نمایی بفرماید و در تشخیص سود و زیان خود، خطا نکند، درست تصمیم بگیرد و کاری که موجب پشیمانی است، انجام ندهد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که می فرماید:

يَقُولُ اللَّهُ عز و جل: مِنْ شَقَاءِ عَبْدِي أَنْ يَعْمَلَ الْأَعْمَالَ وَلَا يَسْتَخِيرُ بِي. (۱)

خداوند عز و جل می فرماید: از بدبختی بنده ام، این است که کارها را انجام دهد و از من درخواست خیر نکند.

در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام روایت شده که به فرزندش توصیه می فرمود:

وَأَكْثِرِ الْإِسْتِخَارَةَ. (۲)

بسیار استخاره (طلب خیر از خداوند) کن.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

كَانَ أَبِي يُعَلِّمُنِي الْإِسْتِخَارَةَ كَمَا يُعَلِّمُنِي السُّورَ مِنَ الْقُرْآنِ. (۳)

پدرم، به همان صورت که به من سوره های قرآن را می آموخت، استخاره می آموخت.

همچنین از ایشان نقل شده:

مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرٍ بَغَيْرِ اسْتِخَارَةٍ ثُمَّ ابْتُلِيَ لَمْ يَوْجَرْ. (۴)

هر کس بدون استخاره، وارد کاری شود و گرفتار گردد، پاداشی نمی گیرد.

ص: ۱۷۲

۱- (۱). بحار الأنوار: ج ۹۱ ص ۲۲۲ ح ۱. [۱]

۲- (۲). نهج البلاغه: نامه ۳۱. [۲]

۳- (۳). فتح الأبواب: ص ۱۴۸. [۳]

۴- (۴). المحاسن: ج ۲ ص ۵۹۸ ح ۴. [۴]

البته باید توجه داشت که مقصود از استخاره در این احادیث-همان طور که اشاره شد-، طلب خیر از خداوند متعال است، نه استخاره با تسبیح یا با قرآن و یا با وسیله ای دیگر، هر چند این گونه استخاره ها هم اگر با توجه به شرایط آن انجام شود، می تواند مصداق احادیث یاد شده باشد.

۲. استشاره، به معنای نظرخواهی از افراد صاحب نظر است. در احادیث فراوانی تأکید شده که انسان در کارهایی که انجام دادن آنها نیاز به مشورت دارد، از دیگران نظرخواهی نماید. از امام علی علیه السلام نقل شده است:

مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اسْتِضَاءً بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ. (۱)

هر که با خردمندان مشورت کند، از پرتو خردها روشنایی می گیرد.

الْمَشُورَةُ تَجْلِبُ لَكَ صَوَابَ غَيْرِكَ. (۲)

مشورت، اندیشه درست دیگران را برای تو کسب می کند.

الْمُسْتَشِيرُ مُتَحَصِّنٌ مِنَ السَّقَطِ. (۳)

مشورت کننده، برای مصونیت از خطا خود را در دژ قرار داده.

گفتنی است که مشورت با دیگران، مانند استخاره، شرایطی دارد (۴) که رعایت آنها ضروری است و در این جا مجال ذکر آنها نیست.

۳. آمدن استشاره در کنار استخاره، در حدیث یاد شده، اشاره به این است که در انجام دادن امور مهم، استشاره و استخاره، مکمل یکدیگرند. از این رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده:

إِذَا أُرِدَتْ أَمْرًا فَلَا تُشَاوِرْ فِيهِ أَحَدًا حَتَّى تُشَاوِرَ رَبَّكَ.

هر گاه خواستی کاری انجام دهی، پیش از مشورت با پروردگارت، با هیچ کس مشورت مکن.

ص: ۱۷۳

۱- (۱). میزان الحکمه: ج ۶ ص ۸۷ ح ۱۰۰۰۸. [۱]

۲- (۲). میزان الحکمه: ج ۶ ص ۸۷ ح ۱۰۰۰۹. [۲]

۳- (۳). میزان الحکمه: ج ۶ ص ۸۷ ح ۱۰۰۱۰. [۳]

۴- (۴). ر.ک: میزان الحکمه: عنوان «مشورت».

در ادامه حدیث، وقتی راوی می پرسد: «چگونه با پروردگام مشورت کنم؟»، امام علیه السلام می فرماید:

تقول: «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ» مائنه مره، ثُمَّ تُشَاوِرُ النَّاسَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يُجْرِي لَكَ الْخَيْرَةَ عَلَى لِسَانِ مَنْ أَحَبَّ. (۱)

صد بار می گویی: «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ»؛ از خدا، خیر (راه درست) را می طلبم» و سپس با مردم مشورت می کنی. در این صورت، خداوند، خیر و صلاح تو را بر زبان هر که دوست داشته باشد، جاری می سازد.

ص: ۱۷۴

۱- (۱). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۶ ص ۸۹ ح ۱۰۰۲۵. [۱]

۵۶. علل الشرائع: حدّثنا محمّد بن موسى المتوکّل، قال: حدّثنا علی بن الحسین السعد آبادی، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن ابن أبي عمیر، عن عبد الله بن الفضل، عن خاله محمّد بن سلیمان، عن رجل، عن محمّد بن علی [علیه السلام] -أنه قال لمحمّد بن مسلم:-

يا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ!... أحسن؛ فإنّي لم أر شيئاً قطُّ أشدَّ طلباً ولا أسرعَ دركاً من حسنه مُحدّثه لِذنبٍ قديمٍ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به سند خود-: امام باقر علیه السلام خطاب به محمّد بن مسلم فرمود:

«ای محمّد بن مسلم! نیکی کن که به راستی هرگز چیزی مانند کار نیک جدید را ندیده ام که این چنین، به تعقیب یک گناه قدیم بر آید و با سرعت، خود را به آن برساند [و آن را محو سازد]».

شرح

این حدیث، سرعت تأثیر کارهای نیک را در زدودن آثار شوم کارهای زشت و گناه از روح و روان و زندگی انسان، با بیانی رسا توضیح می دهد. در این باره، نکاتی ارائه می گردد:

۱. حدیث یاد شده می تواند تفسیر این آیه باشد:

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ. ۲

در دو طرف روز، و اوایل شب، نماز را برپا دار که به یقین، نیکی ها بدی ها را از بین

ص: ۱۷۵

۱- (۱). علل الشرائع: ص ۵۹۹ ح ۴۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۲۴۳ ح ۵. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۸.

این آیه با صراحت اعلام می کند که انواع کارهای نیک می توانند آثار کارهای زشت را از بین ببرند. از این رو، روایت شده که امام علی علیه السلام در تبیین آیه یاد شده می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُكَفِّرُ بِكُلِّ حَسَنَةٍ سَيِّئَةٍ. (۱)

خداوند متعال با هر کار نیکی، یک کار بد را می زداید.

۲. نقش سریع کار نیک را در زدودن آثار زشت، می توان از وعده مؤکد خداوند متعال در این آیه فهمید:

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. ۲

هر گاه خداوند، چیزی را اراده نماید، به آن می گوید: «هست شو» و آن به وجود می آید.

۳. تناسب حکم و موضوع، ایجاب می کند که زدودن آثار گناهان بزرگ، تنها با انجام دادن کارهای نیک بزرگ امکان پذیر است. این نکته را می توان از حدیثی که در بند ۴ آمده نیز استنباط کرد.

۴. نماز، بهترین وسیله برای زدودن آثار گناهان از جان است؛ زیرا اصلی ترین مصداق آیه یاد شده است. از این رو در حدیثی آمده که امام علی علیه السلام فرمود:

الصَّلَاةُ الْخَمْسُ كِفَارَةٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتَنَبْتَ مِنَ الْكِبَائِرِ، وَهِيَ الَّتِي قَالَ اللَّهُ: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ. (۲)

نمازهای پنجگانه، گناهانی را که در فاصله میان آنها مرتکب شده ای، می پوشاند، به شرط آن که از گناهان کبیره دوری کنی، و همین نمازها هستند که خداوند فرموده: همانا خوبی ها بدی ها را از بین می برند.

در حدیثی دیگر، امام صادق علیه السلام نمازهای پنجگانه را به نهر آبی تشبیه نموده که

۱- (۱). میزان الحکمه: ج ۴ ص ۲۹۸ ح ۶۸۹۴. [۱]

۲- (۳). میزان الحکمه: ج ۶ ص ۲۸۱ ح ۱۰۷۱۸. [۲]

جان انسان را در هر شبانه روز، پنج بار از گناهان شستشو می دهد، مگر گناهی که موجب خروج انسان از ایمان می گردد و گناهکار بر آن اصرار ورزد. (۱)

۵. نقش مؤثر و تعیین کننده پاکی از گناهان در سعادت و خوش بختی انسان در دنیا و آخرت، موجب گردیده که بر پایه حدیثی، امام علی علیه السلام، آیه *إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ*؛ به یقین، نیکی ها بدی ها را از بین می برند را امیدوار کننده ترین آیه قرآن بنامد. (۲)

ص: ۱۷۷

۱- (۱). میزان الحکمه: ج ۶ ص ۲۸۱ ح ۱۰۷۱۹. [۱]

۲- (۲). میزان الحکمه: ج ۴ ص ۲۹۸ ح ۶۸۹۶. [۲]

اشاره

۵۷. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عبید الله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدِّثْنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... فَقَالَ: حَدِّثْنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلَّ الْعِيَالُ أَحَدُ الْيَسَارِينَ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما...

فرمود: «پدرم، از جدم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: یکی از دو راحت، کمی اهل و عیال است».

شرح

مقصود، این است که وقتی افراد تحت تکفل انسان اندک باشند، طبعاً زندگی او هزینه کمتری دارد. در این صورت، فقری که عیال او کمتر است، با توانگری که باید هزینه زندگی افراد بیشتری را تأمین کند، از نظر توانگری، همانند هستند. این معنا به حسب ظاهر، روشن است؛ ولی سخن یاد شده می تواند اشاره به دو نکته دقیق باشد که کاربرد فردی و اجتماعی دارد:

ص: ۱۷۸

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳-۵۴ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۷۱ ح ۹. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح

۱. تدبیر در دخل و خرج زندگی، یکی از راه های بی نیازی است. کسی که درآمد کمتری دارد، باید به گونه ای برای زندگی خود، برنامه ریزی کند که افراد تحت تکفل او و هزینه هایی که برای آنها لازم است، برابری کند.

۲. در جامعه ای که مشکل اقتصادی وجود دارد و مدیریت جامعه توان تأمین نیازهای مادی و معنوی مردم را ندارد، تولید مثل، مطلوب نیست؛ زیرا نیازمندی های جامعه را افزایش می دهد، و فقر مادی، زمینه ساز فقر فرهنگی است.

ص: ۱۷۹

اشاره

۵۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عیبید الله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدِّثْنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... فَقَالَ: حَدِّثْنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما... فرمود: «پدرم از جدّم از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که به جای گزین شدن [مالی که آن را انفاق می کند] باور داشته باشد، بذل و بخشش می کند».

شرح

این سخن، اشاره به این معناست که مردم در بذل و بخشش، دو دسته اند:

دسته اول: کسانی که سخن خداوند متعال را در باره جایگزین کردن، باور ندارند.

چنین افرادی از بخشیدن مال خود به دیگران بخل می ورزند؛ چون بخشش را موجب کاهش مال خود می پندارند.

دسته دوم: کسانی که وعده خدای متعال را در جای گزین ساختن، باور دارند.

چنین افرادی به آسانی، مال خود را به نیازمندان می بخشند.

در این باره از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که فرمود:

حَسْبُ الْبَخِيلِ مِنْ بُخْلِهِ سُوءُ الظَّنِّ بِرَبِّهِ، مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ. (۲)

ص: ۱۸۰

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳-۵۴ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۹۳ ص ۱۱۵ ح ۶. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۳.

۲- (۲). میزان الحکمه: ج ۱ ص ۵۰۷ ح ۱۷۱۴. [۳]

در بخل بخیل، همین بس که به خدای خود، بدگمان است. کسی که به جای گزین شدن [مالی که می بخشد] یقین داشته باشد، بذل و بخشش می کند.

در تبیین حدیث یاد شده، چند نکته قابل ذکر است:

۱. این حدیث، ریشه در این آیه دارد که تصریح می کند:

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ. ۱

آنچه انفاق کنید، خداوند، آن را جای گزین می نماید.

۲. یکی از آثار مهم باورهای دینی، زدوده شدن صفت رذیله «بخل» و آراسته شدن جان به زیور «جود و سخاوت» است.

۳. کسانی که وعده خداوند متعال را باور دارند، نه تنها پرداخت حقوق واجب مالی، بلکه بذل و بخشش های مستحب و نیکوکاری نیز بر آنها آسان است.

۴. کسانی که از انفاق مال خود در راه خدا امتناع می کنند، باید در ایمان خود به خداوند متعال تردید نمایند.

۵. آنچه خداوند متعال، جای گزین مالی می نماید که انفاق شده، موجب برکت زندگی است. بنا بر این، یکی از راه های زیاد شدن روزی و بابرکت شدن آن، انفاق است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده:

الصَّدَقَةُ تَقْضِي الدَّيْنَ، وَ تُخْلِفُ بِالْبَرِّ كَه. (۱)

صدقه دادن قرض را ادا می کند و برکت بر جای می گذارد.

شایان ذکر است که وعده خداوند متعال به جای گزین کردن مالی که انفاق می گردد، بدین معنا نیست که هر کس مالی را از هر راهی به دست آورد و در هر راهی بذل و بخشش کرد، خداوند، آن را جای گزین می نماید؛ بلکه مقصود، آن است که اگر مالی از راه حلال تحصیل شود و در راه حق مصرف گردد، خداوند متعال، آن را جای گزین می نماید. این معنا در حدیثی از امام صادق علیه السلام با صراحت بیان شده است. (۲)

ص: ۱۸۱

۱- (۲). میزان الحکمه: ج ۶ ص ۲۲۲ ح ۱۰۵۲۲. [۱]

۲- (۳). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۱۲ ص ۳۸۲ ح ۲۰۶۸۳.

۵۹. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ، عَنِ الْإِمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: دَعَا سَلْمَانَ أَبَا ذَرٍّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا - إِلَى مَنْزِلِهِ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَغِيفَيْنِ، فَأَخَذَ أَبُو ذَرٍّ الرَّغِيفَيْنِ فَقَلَّبَهُمَا.

فَقَالَ سَلْمَانُ: يَا أَبَا ذَرٍّ! لِأَيِّ شَيْءٍ تُقَلِّبُ هَذَيْنِ الرَّغِيفَيْنِ؟

قَالَ: خِفْتُ أَنْ لَا يَكُونَا نَضِيجَيْنِ.

فَغَضِبَ سَلْمَانُ مِنْ ذَلِكَ غَضَبًا شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ: مَا أَجْرَاكَ حَيْثُ تُقَلِّبُ هَذَيْنِ الرَّغِيفَيْنِ، فَوَ اللَّهُ، لَقَدْ عَمِلَ فِي هَذَا الْخُبْزِ الْمَاءُ الَّذِي تَحْتَ الْعَرْشِ، وَعَمِلَتْ فِيهِ الْمَلَائِكَةُ حَتَّى أَلْقَوْهُ إِلَى الرِّيحِ، وَعَمِلَتْ فِيهِ الرِّيحُ حَتَّى أَلْقَتْهُ إِلَى السَّحَابِ، وَعَمِلَ فِيهِ السَّحَابُ حَتَّى أَمَطَرَهُ إِلَى الْأَرْضِ، وَعَمِلَ فِيهِ الرَّعْدُ وَالْبَرْقُ وَالْمَلَائِكَةُ حَتَّى وَضَعُوهُ مَوَاضِعَهُ، وَعَمِلَتْ فِيهِ الْأَرْضُ وَالْخَشَبُ وَالْحَدِيدُ وَالْبِهَائِمُ وَالنَّارُ وَالْحَطَبُ

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیہ السلام- به نقل از امام جواد علیہ السلام، از پدرانش، از امام زین العابدین علیہ السلام:-

سلمان، ابو ذر را به منزل خود دعوت نمود و در مقابل او دو قرص نان گذاشت. ابو ذر، آن دو گرده نان را برگرداند و این رو و آن رو کرد. سلمان گفت: برای چه این نان ها را این رو و آن رو می کنی؟

ابو ذر گفت: ترسیدم که این نان ها تازه نباشند!

سلمان، خشمناک شد و سپس گفت: چه چیز، به تو جرئت داد که این دو نان را این رو و آن رو کنی؟ به خداوند سوگند که در عمل آمدن این نان، آب زیر عرش به کار رفته و فرشتگان در آن عمل کرده اند تا آن را به دست باد سپرده اند و باد، آن را به ابرها سپرده و ابرها در آن عمل نموده و آن را به وسیله باران به زمین آورده اند، و رعد و برق

وَالْمِلْحُ وَمَا لَا أَحْصِيهِ أَكْثَرُ، فَكَيْفَ لَكَ أَنْ تَقُومَ بِهَذَا الشُّكْرِ؟

فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ: إِلَى اللَّهِ أَتُوبُ وَأَسْتَغْفِرُ إِلَيْهِ مِمَّا أَحْدَثْتُ، وَإِلَيْكَ أَعْتَدِرُ مِمَّا كَرِهْتُ.

قَالَ: وَدَعَا سَلْمَانَ أَبَا ذَرٍّ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى ضِيَافَةٍ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ مِنْ جِرَابِهِ كِسْرَةً يَابِسَةً وَبَلَّهَا مِنْ رَكْوَتِهِ.

فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ: مَا أَطْيَبَ هَذَا الْخُبْزَ لَوْ كَانَ مَعَهُ مِلْحٌ!

فَقَامَ سَلْمَانُ وَخَرَجَ وَرَهْنٌ رَكْوَتَهُ بِمِلْحٍ وَحَمَلَهُ إِلَيْهِ.

فَجَعَلَ أَبُو ذَرٍّ يَأْكُلُ ذَلِكَ الْخُبْزَ وَيَذُرُّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمِلْحَ وَيَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنَا هَذَا الْقَنَاعَةَ.

فَقَالَ سَلْمَانُ: لَوْ كَانَتْ قَنَاعَةٌ لَمْ تَكُنْ رَكْوَتِي مَرهُونَةً! (۱)

و فرشتگان در آن عمل کرده اند تا آن را به این جا رسانیده اند، و زمین و آهن و چوب در آن عمل کرده اند و چارپایان و آتش و هیزم و نمک در عمل آمدن آن به کار رفته اند، و نیز چیزهایی که از شماره کردن آنها عاجزم. پس چگونه می توانی شکر همه این نعمت ها را بگزاری؟

ابو ذر گفت: من از این عمل خود، استغفار می کنم، و به درگاه او توبه می نمایم و از این کار که موجب ناراحتی ات شد، پوزش می خواهم.

[دیگر] روزی سلمان، ابو ذر را به مهمانی خواند و از میان یک انبان، یک تکه نان خشکی بیرون آورد و سپس مقداری آب بر آن پاشید.

ابو ذر گفت: چه قدر خوب بود اگر این نان مقداری نمک همراه داشت!

در این هنگام، سلمان بیرون رفت و ظرف آب خود را گرو گذاشت و مقداری نمک تهیه کرد و در پیش ابو ذر نهاد.

ابو ذر از آن نمک به آن نان پاشید و میل می کرد و می گفت: خداوند را سپاس می گویم که به ما این اندازه قناعت روزی نموده است.

سلمان گفت: اگر قناعتی در بین بود، مشک آبم گرو نمی رفت!

ص: ۱۸۳

اشاره

۶۰. الأمالی للمفید: حدّثنی الشریف الصالح أبو محمّد الحسن بن حمزه، قال: حدّثنی أبو الحسن علی بن الفضل، قال: حدّثنی أبو تراب عبید الله بن موسی، قال: حدّثنی أبو القاسم عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال: سمعتُ أبا جعفرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بنِ موسی علیه السلام یقول: مُلاقاهُ الإخوانِ نُشره وتلقیحٌ للعقل، وإن كانَ نَزراً قَلیلاً. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: شنیدم امام جواد علیه السلام فرمود: «دیدار برادران با یکدیگر، موجب انبساط خاطر و بارور شدن عقل است، هرچند اندک و کوتاه باشد».

شرح

یکی از آداب اجتماعی که در احادیث بر آن تأکید شده، دید و بازدید برادران دینی است. این موضوع تا آن جا از اهمیت برخوردار است که در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مَنْ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ إِلَى مَنْزِلِهِ لَا حَاجَةَ مِنْهُ إِلَيْهِ كُتِبَ مِنْ زُؤَارِ اللَّهِ، وَكَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زَائِرَهُ. (۲)

هر کس نه به قصد نیازخواهی، به دیدن برادر مؤمن خود به خانه او رود، از دیدار کنندگان خدا نوشته می شود و شایسته است که خداوند، دیدارکننده اش را گرامی بدارد.

در حدیثی که حضرت عبد العظیم از امام جواد علیه السلام نقل کرده، به دو حکمت از این دستور العمل اسلامی اشاره شده است:

یک. دیدارهایی که بر اساس انگیزه های الهی انجام می شوند، دل تنگی را زایل

ص: ۱۸۴

۱- (۱). الأمالی، مفید: ص ۳۲۸ ح ۱۳، بحار الأنوار: ج ۷۱ ص ۳۵۳ ح ۲۶. [۱]

۲- (۲). میزان الحکمه: ج ۵ ص ۱۱۰ ح ۸۱۲۳. [۲]

می کنند و موجب شادی و انبساط خاطر می گردند. بدین سان، دل و جان آدمی زنده و شاداب می گردد، چنان که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

تَزَاوَرُوا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ. (۱)

دید و بازدید کنید که دیدار شما از یکدیگر، موجب زنده شدن دل های شما می گردد.

و در حدیثی دیگر از امام علی علیه السلام آمده است:

لِقَاءِ أَهْلِ الْخَيْرِ عِمَارَةُ الْقَلْبِ. (۲)

دیدار نیکان، موجب آبادانی دل است.

دو دیدارهای دینی، موجب بارور شدن عقل می گردند؛ زیرا:

اولاً: شادی و شادابی حاصل از دیدارهایی که همراه با انگیزه های الهی است، سبب می شود که انسان بتواند بهتر فکر کند و از برکات عقل خویش بیشتر بهره ببرد.

ثانیاً: دیدارهایی که انگیزه الهی دارند، معمولاً با کسانی انجام می شود که انسان از معرفت و معنویت آنها استفاده می کند. چنین دیدارها بی تردید در تقویت بنیه عقلی انسان، مؤثر است. در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است:

جَالِسِ الْعُلَمَاءِ يَزِدُّكَ عِلْمًا. (۳)

با حکیمان، همنشین شو تا عقلت رشد کند.

و در حدیثی دیگر می فرماید:

مَجَالَسَةُ الْحُكَمَاءِ حَيَاةُ الْعُقُولِ، وَ شِفَاءُ النَّفْسِ. (۴)

همنشینی با حکیمان، حیات بخش خردها و درمان جان هاست.

بنا بر این، میزان باروری عقل دیدار کننده، در دیدارهای دینی با میزان علم، حکمت و معنویت دیدار شونده، ارتباط مستقیم دارد.

ص: ۱۸۵

۱- (۱). الکافی: ج ۲ ص ۱۷۹ ح ۱۶. [۱]

۲- (۲). بحار الأنوار: ج ۷۷ ص ۲۰۸ ح ۱. [۲]

٣- (٣). غرر الحكم: ح ٤٧٨٧.

٤- (٤). غرر الحكم: ح ٩٨٧٥.

۶۱. الأما لی للطوسی: أخبرنا جماعه عن أبی المفضل، قال: حدّثنا أبو أحمد عبید الله بن الحسین بن إبراهیم العلوی، قال: حدّثنی أبی، قال: حدّثنی عبد العظیم بن عبد الله الحسینی الرازی فی منزله بالرّی، عن أبی جعفر محمّد بن علی الرضا علیه السلام، عن آباءه علیهم السلام، عن علی بن الحسین، عن أبیه، عن جدّه علی بن أبی طالب علیه السلام، قال:

قُلْتُ أَرَبَعاً أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَصَدِيقِي بِهَا فِي كِتَابِهِ... قُلْتُ: «الْقَتْلُ يُقْتَلُ الْقَتْلَ»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (۱). (۲)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به نقل از امام جواد، از پدرانش علیهم السلام-: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«چهار سخن گفته ام که خداوند، مرا در قرآن تأیید فرموده است... گفتم: کشتن [به قصاص]، کشتار را [در جامعه] کم می کند. خداوند، [این آیه را] نازل کرد: ای خردمندان! شما را در قصاص، زندگانی است.»

شرح

یکی از جملات حکیمانه امیر مؤمنان علیه السلام که مورد تأیید قرآن قرار گرفته و از سوی دیگر، تفسیر قرآن محسوب می شود، این است که «کشتن، از کشتن می کاهد».

آیه ای که قصاص را موجب حیات و زندگی می داند، این حکمت را تأیید می کند و حکمت یاد شده نیز توضیح می دهد که مقصود از زندگی و حیاتی که حاصل قانون قصاص است، کاهش یافتن آمار قتل و جنایت است؛ زیرا اجرای این قانون سبب می شود که:

ص: ۱۸۶

۱- (۱). البقره: آیه ۱۷۹. [۱]

۲- (۲). الأما لی، طوسی: ص ۴۹۴ ح ۱۰۸۲، [۲] بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۶۵ ح ۵. [۳] نیز، ک: همین کتاب: ح ۹۴.

اولاً: افراد جانی، کمتر احساس امنیت کنند و کمتر زندگی افراد بی گناه را به خطر اندازند.

ثانیاً: قانون قصاص، سبب می شود که کمتر کسی به فکر قتل دیگران بیفتد و در نتیجه جان خود را از دست بدهد.

ثالثاً: چه بسا کشتن یک نفر، به خونریزی های فراوان بینجامد. اجرای قانون قصاص، در موارد فراوانی، از چنین کشتارهایی، پیشگیری می نماید.

ص: ۱۸۷

اشاره

۶۲. الأمالی للصدوق: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْآدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ طَاعَتِكَ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! أَحْرَمُهُ عَلَيَّ نَارِي. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت، موسی گفت: پاداش کسی که [به سبب دوستی تو] فرمانبرانت را دوست بدارد، چیست؟ فرمود: ای موسی! او را بر آتشم حرام می سازم».

شرح

اشاره

در احادیث اهل بیت علیهم السلام، آثار و برکات فراوانی برای دوستی در راه خدا ذکر شده که پیشگیری از دوزخی شدن، یکی از آنهاست. سایر آثار، عبارت اند از: تکامل ایمان، رهایی از سلطه شیطان، خالص شدن دوستی، بقای دوستی تا روز قیامت، شفاعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، آرامش در روز قیامت، ورود به بهشت بدون حساب، و پیشی گرفتن به سوی بهشت. (۲)

بررسی ره نمودهای اهل بیت علیهم السلام در باره دوستی، به روشنی نشان می دهد که اسلام، دین محبت است و جامعه مطلوب اسلامی، جامعه ای است مبتنی بر محبت و

ص: ۱۸۸

۱- (۱). الأمالی، صدوق: ص ۲۷۶ و ۲۷۷ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۳۸۳ ح ۴۶. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.

۲- (۲). برای آشنایی با احادیثی که بر این آثار دلالت دارند، ر.ک: دوستی در قرآن و حدیث: ص ۶۹۴-۷۱۸. [۳]

دوستی، و محبت خدای سبحان، اصلی ترین پایه تکامل مادی و معنوی، و دنیوی و اخروی انسان است. (۱)

مهم ترین نکته ای که از جمع بندی احادیث تأکید کننده بر دوستی در راه خدا و برای خدا، می توان به دست آورد، این است که دوستی برای خدا، تنها راه رسیدن به جامعه آرمانی مبتنی بر محبت است و جز از این طریق، عداوت و فساد و تباهی، از زمین ریشه کن نخواهند شد و جامعه بشر، به زندگی دلخواه نخواهد رسید.

ریشه عداوت

اگر دشمنی ها و تباهی ها را در سطح جهان با دقت ریشه یابی کنیم، به این نقطه می رسیم که اساس همه فتنه ها و فسادها خودخواهی است. جنگ ها، خونریزی ها، جنایت ها، زشتی ها و پلیدی ها و همه رذایل اخلاقی و عملی، ریشه در خودخواهی انسان دارند (۲) و اگر این اصلی ترین ریشه فتنه ها علاج شود، عداوت، جای خود را به محبت می دهد و جامعه بشر، طعم شیرین محبت را خواهد چشید.

مبدأ محبت

علاج خودخواهی، خداخواهی است. (۳) انسان، تا خداخواه نشود، از خود تهی نمی گردد و تا از خود تهی نگردد، نمی تواند حقیقتاً دیگری را دوست بدارد. از این رو در حدیث قدسی آمده است:

يَا بَنَ آدَمَ! كُلُّ يُرِيدُكَ لِأَجْلِهِ وَ أَنَا أَرِيدُكَ لِأَجْلِكَ. (۴)

ای فرزند آدم! هر کسی تو را به خاطر [نیاز و منفعت] خود می خواهد، در حالی که من [بی نیاز مطلقم و] تو را به خاطر خودت می خواهم.

ص: ۱۸۹

۱- (۱) ر.ک: دوستی در قرآن و حدیث: بخش اول و [۱] دوم.

۲- (۲) ر.ک: دوستی در قرآن و حدیث: ص ۴۳۱ ([۲] تحقیقی در بنیاد محبت خدا) و ص ۴۳۹ (درمان دنیا دوستی).

۳- (۳) ر.ک: دوستی در قرآن و حدیث: ص ۴۴۱ ([۳] رمز خودسازی).

۴- (۴) ر.ک: دوستی در قرآن و حدیث: ص ۳۹۱ ح ۹۳۳ ([۴] من دوست دارم، پس دوستدارم باش).

بر این اساس، انسان به هر میزانی که از خود تهی شود و خودخواه نباشد، می تواند دیگران را به همان اندازه حقیقتاً دوست داشته باشد و بدین سان، راز تأکید اسلام بر دوستی به خاطر خدا، آشکار می شود که تنها کسانی واقعاً انسان ها را دوست دارند و هوادار واقعی مردم اند که محبت آنها برای خدا باشد.

علت شکست مکتب های اختراعی مانند مارکسیسم در شعار طرفداری از خلق، این است که طرفداری واقعی از خلق، بدون توجه به خالق، امکان پذیر نیست. کسی که مردم را برای خدا دوست ندارد و به خاطر خدا هوادار خلق نباشد، نمی تواند منافع شخصی خود را در نظر نگیرد و محبتی که بر پایه منافع خود باشد، در واقع، محبت به دیگری نیست؛ بلکه نوعی خودخواهی در چهره دیگرخواهی و در پوشش محبت به دیگران است. از این رو، وجود و تداوم آن، دایره مدار منافع است. دوستدار، هر گاه احساس کند که محبوبش نمی تواند نیاز و خواسته او را تأمین کند، محبتش به او زایل می شود و چه بسا دوستی ها که تبدیل به دشمنی گشته اند. بر این اساس، متون اصلی اسلام، تأکید دارند که تنها، دوستی هایی که بر پایه دین و برای خدا باشند، تداوم خواهند یافت و دوستی هایی که بر پایه خودخواهی و منافع شخصی اند، دیر یا زود، تبدیل به دشمنی خواهند شد:

اَلْاٰخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِيْنَ . ۱

دوستان در آن روز، دشمن یکدیگرند، جز پرهیزگاران.

بنا بر این، حکمت دوستی برای خدا، این است که ساماندهی جامعه مطلوب انسانی مبتنی بر محبت، راهی جز این ندارد.

چرایی دشمنی برای خدا

سؤال مهمی که این جا ممکن است به ذهن برسد، این است که اسلام اگر هوادار جامعه مبتنی بر محبت است، چرا پیروان خود را به دشمنی برای خدا تشویق می کند

و دشمنی برای خدا را مانند دوستی برای او واجب می‌داند و آن را «استوارترین دستاویز ایمان» و «برترین عمل» (۱) می‌خواند؟ علاوه بر این، چه ضرورتی دارد که انسان، به جای دوستی با دیگران، با آنان دشمنی کند؟ و اساساً دشمنی کردن با دیگران، چه دردی از دردهای اجتماع را درمان می‌کند؟ و کدام مشکل را حل می‌نماید؟ و در یک جمله، حکمت دشمنی برای خدا چیست؟

معنای دشمنی برای خدا

برای دانستن چرایی دشمنی برای خدا، ابتدا باید دید که معنای آن چیست. اگر دشمنی برای خدا درست تفسیر گردد، چرایی آن، نیاز به بیان ندارد.

دشمنی برای خدا، بدین معناست که دشمنی کننده، با فردی که به او دشمنی می‌کند، خصومت شخصی نداشته باشد و دشمنی او به دلیل منافع شخصی نباشد؛ بلکه دشمنی اش تنها به خاطر خدا باشد و بس. بدین سان، میان دشمنی برای خدا و دشمنی برای خود، تفاوت جوهری وجود دارد.

دشمنی برای خود و برای تأمین منافع فردی و گروهی، مبدأ همه فسادها و فتنه‌ها و ویرانی‌هاست؛ اما دشمنی برای خدا، مانند دوستی برای خدا، سرچشمه و زمینه ساز انواع خیرات و برکات و سازندگی‌های فردی و اجتماعی است.

به عبارت دیگر، دشمنی برای خدا، دشمنی برای تأمین منافع مردم است؛ چرا که دشمنی انسان نمی‌تواند نفعی برای خداوند متعال داشته باشد؛ زیرا او بی‌نیاز مطلق است، و تنها انسان و جامعه انسانی از دوستی و یا دشمنی برای خدا سود می‌برند.

باید توجه داشت محبت کردن به کسانی که به جامعه انسانی رحم نمی‌کنند، بسیار خطرناک است. از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

رَحْمَةٌ مِّنْ لَا يَرْحَمُ تَمْنَعُ الرَّحْمَةَ، وَاسْتِبْقَاءُ مَن لَا يُبْقِي يُهْلِكُ الْأُمَّةَ. (۲)

مهربانی با کسی که مهربانی نمی‌کند، مانع رحمت [الهی] است و باقی نهادن آن که باقی نمی‌نهد، جامعه را نابود می‌کند.

ص: ۱۹۱

۱- (۱). ر.ک: دوستی در قرآن و حدیث: ص ۶۶۱ ([۱] استوارترین دستاویز ایمان).

۲- (۲). غرر الحکم: ج ۵۴۳۰. [۲]

مقتضای محبت به جامعه انسانی، دشمنی با چنین عناصر خطرناک و کوتاه کردن دست آنها از تجاوز به حریم انسانیت است.

بر این اساس، فلسفه دشمنی کردن برای خدا، مبارزه با موانع شکوفایی ارزش های انسانی و پاکسازی جامعه از عناصر ضد ارزشی است. اهمیت این مبارزه، نه تنها کمتر از تلاش برای ساماندهی جامعه مبتنی بر محبت نیست، بلکه همپای این تلاش محسوب می شود.

بُغْض، ریشه در حُب دارد!

علاوه بر آنچه در چرایی دشمنی برای خدا ذکر شد، اصولاً بُغْض (کین)، ریشه در حُب (مهر) دارد و محبت (مهرورزی) واقعی، همیشه با مَبْغَضَت (کین ورزی) همراه است. انسان به هر چیزی علاقه پیدا کند، به طور طبیعی از ضد آن متنفر می گردد.

انسان نمی تواند کسی را واقعاً دوست داشته باشد و دشمن او را دشمن ندارد. بغض نسبت به دشمنان، در حقیقت، یکی از روشن ترین دلیل های واقعی بودن دوستی در مدعیان محبت است. از این رو، در متون اسلامی، «دشمنی برای خدا» در کنار «دوستی برای خدا»، مورد توجه و تأکید است.

اشاره

۶۳. الأمالی للصدوق: حدّثنا علی بن أحمد، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبد الله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسين بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، قال:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنٍ وَصِيْلٍ رَحِمَهُ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! أَنْسِيَا (۱) لَهُ أَجَلَهُ، وَأَهْوُونَ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، وَيُنَادِيهِ خَزَنَةُ الْجَنَّةِ:

هَلُمَّ إِلَيْنَا فَادْخُلْ مِنْ أَيْ أَبْوَابِهَا شِئْتَ. (۲)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت، موسی گفت: خدایا! پاداش کسی که با خویشاوندانش پیوند داشته باشد، چیست؟

فرمود: مرگ او را به تأخیر خواهیم انداخت و سختی های مرگ را بر او آسان خواهیم نمود، و کار گزاران بهشت به او نداد خواهند داد: "به سوی ما شتاب کن و از هر دری که میل داری، به بهشت وارد شو".

شرح

از نظر اسلام، صلۀ رحم، یکی از واجبات مؤکد و قطع رحم، یکی از گناهان کبیره است. در این باره چند نکته قابل توجه است:

۱. مقصود از «رحم»، خویشاوندان نسبی اند و این واژه، شامل خویشاوندان سببی نمی گردد. (۳)

ص: ۱۹۳

۱- (۱). نَسَأْتُ الشَّيْءَ: أَخْرَجْتُهُ (الصحاح: ج ۱ ص ۷۵ مادة «نساء»).

۲- (۲). الأمالی، صدوق: ص ۲۷۶ ح ۳۰۷، بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۳۸۳ ح ۴۶. [۱] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.

۳- (۳). ر.ک: صلۀ الرحم و قطیعتها، سید حسن طاهری خرم آبادی (با تعلیقات آیه الله شیخ مرتضی حائری)، فصل هشتم.

۲. صلۀ رَحْم، به معنای پیوند با خویشاوندان نَسَبی، در مقابل قطع رحم (بریدن و جدایی از آنها) است، و مقصود از پیوند با خویشاوندان، حفظ رابطه خانوادگی است و لازمه آن، نیکی کردن به آنهاست.

۳. وجوب صلۀ رحم، اختصاص به ارحام مؤمن صالح ندارد؛ بلکه وجوب آن، شامل مطلق نزدیکان نسبی می شود. البته مواردی استثنا شده است، مانند: جایی که صلۀ رحم موجب ضرر طرف مقابل شود، یا موجب تأثیرپذیری صله کننده از انحراف خویشاوند کافر و یا فاسق گردد، و یا موجب تأیید عملی شخص منحرف و به انحراف کشیده شدن دیگران گردد.

۴. صلۀ رَحْم و نیکی به خویشاوندان، به تناسب نزدیکی و دوری آنها، مصادیق متفاوتی دارند. بنا بر این، ممکن است برخی از کارها نسبت به خویشاوندان دور، صله و نیکی محسوب شوند؛ ولی نسبت به نزدیکان مانند پدر و مادر یا برادر و خواهر، کافی نباشند.

۵. بریدن از خویشاوندان، آثار زیانباری برای زندگی انسان در دنیا و آخرت دارد.

این گناه از جمله گناهیانی است که کیفر آنها از دنیا آغاز می شود. یکی از کیفرهای دنیوی این گناه، کوتاه شدن عمر است. [\(۱\)](#)

۶. نیکی کردن به خویشاوندان، آثار و برکات فراوانی برای زندگی دنیوی و اخروی انسان دارد که شماری از آنها در متن حدیث یاد شده ملاحظه گردید. آثار دیگری نیز برای آن در احادیث آمده است، مانند: گشایش در روزی، آسان شدن حسابرسی در روز قیامت، حسن خلق، و پیشگیری از گناه. [\(۲\)](#)

گفتنی است که در احادیث اهل بیت علیهم السلام بیشتر بر نقش صلۀ رحم در طولانی شدن

ص: ۱۹۴

۱- (۱). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۴ ص ۴۰۴ [۱] صلۀ رحم و طول عمر) و ص ۴۰۷ (بر حذر داشتن از قطع رحم).

۲- (۲). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۴ ص ۴۰۲ [۲] آثار صلۀ رحم).

عمر، تأکید گردیده است.

۷. بدیهی است که آثار و برکاتی که در احادیث برای صلۀ رحم ذکر شده، در صورتی است که این کار اخلاقی، به قصد قربت و برای خدا انجام شود. بنا بر این، کسی که با انگیزه های غیر الهی به خویشاوندان خود نیکی می کند، لااقل نباید انتظار برکات اخروی آن را داشته باشد.

۸. به نظر می رسد مهم ترین حکمت تأکید بر صلۀ رحم و تحریم قطع پیوند خویشاوندی، تحکیم بنیاد خانواده و زمینه سازی جهت تقویت وحدت جامعه بزرگ اسلامی است. از این رو در تفسیر این سخن خدای سبحان: **وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ؛** آنان که آنچه خدا دستور به پیوندش داده، پیوند می دهند.

طبق روایتی، امام صادق علیه السلام می فرماید:

مِنْ ذَلِكَ صَلَّةُ الرَّحِمِ، وَغَايَةُ تَأْوِيلِهَا صَلَّتْكَ إِيَّانَا. (۱)

یکی از مصادیق آن، صلۀ رحم است و تأویل نهایی آن، پیوند برقرار کردند با ما [خاندان] است.

در این حدیث، هدف نهایی صلۀ رحم، پیوند برقرار کردن امت اسلامی با خاندان رسالت قلمداد شده است. بنا بر این، تقویت بنیاد خانواده به وسیلۀ صلۀ رحم، مقدمۀ تقویت وحدت جامعه به رهبری خاندان رسالت است.

ص: ۱۹۵

۱- (۲). بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۹۸ ح ۴۰. [۱]

اشاره

۶۴. الأما لی للصدوق: حدّثنا علی بن أحمد، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبد الله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، قال:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عز و جل موسی بنَ عمرانَ علیه السلام... قَالَ موسی علیه السلام: إلهی! فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَطْعَمَ مِسْكِينًا ابْتِغَاءً وَجَهْلًا؟

قال: یا موسی! أَمْرٌ مُنَادِيًا يُنَادِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَي رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ: إِنَّ فُلَانًا بَنَ فُلَانًا مِنْ عَتَقَاءِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت، موسی گفت: پروردگارا! پاداش کسی که برای رضای تو، نیازمندی را اطعام کند، چیست؟

فرمود: روز قیامت، فرمان می دهم فریاد بزنند که این شخص، از آزاد شدگان دوزخ است.»

شرح

اطعام نیازمندان، یکی از مسائلی است که اسلام فوق العاده به آن اهمیت داده است، به گونه ای که اگر ره نموده‌های اسلام مورد توجه قرار گیرد، گرسنگی از جامعه بشر، ریشه کن خواهد شد.

اسلام برای مبارزه با فقر و گرسنگی، از سه روش استفاده کرده است:

۱. ذی حق دانستن نیازمندان در اموال ثروتمندان. قرآن کریم در توصیف

ص: ۱۹۶

۱- (۱). الأما لی، صدوق: ص ۲۷۶ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۳۸۳ ح ۴۶. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.

انسان های نیکوکار می فرماید:

وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ . ١

[از ویژگی های نیکوکاران، این است که] در اموال آنان، حقی برای نیازخواه و محروم است.

از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بَمَا مُتَّعَ بِهِ عَنِّي، وَ اللَّهُ تَعَالَى سَأَلَهُمْ عَن ذَلِكِ. (١)

خداوند سبحان، خوراک تهی دستان را در اموال توانگران قرار داده است. پس هیچ تهی دستی گرسنه نمی ماند، مگر به سبب این که ثروتمندی از حق او بهره مند شده است، و خدای بزرگ در این باره از آنان بازخواست می کند.

٢. تشویق مسلمانان به اطعام نیازمندان. قرآن در توصیف ابرار (نیکان) می فرماید:

وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا. ٣

و با وجود دوست داشتن غذا، آن را به مستمند و یتیم و اسیر می دهند. [و می گویند:] ما تنها برای رضای خدا اطعامتان می کنیم. از شما نه پاداشی می خواهیم و نه سپاسی.

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ. ٤

یا در روز گرسنگی، طعام دادن، به یتیمی خویشاوند، یا مستمندی خاک نشین.

ص: ١٩٧

پیش از این آیات و پس از آنها، خداوند سبحان، برخورداری از انواع نعمت های بهشت را به کسانی که دارای ویژگی یاد شده هستند، وعده داده است. در احادیث نیز آثار و برکات فراوانی برای اطعام مستمندان آمده و حدیثی که در متن ملاحظه شد، یکی از آنهاست.

۳. تهدید کسانی که از اطعام نیازمندان امتناع می ورزند. در آیات فراوانی، چنین افرادی مستوجب عذاب های دوزخ معرفی شده اند. (۱) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

وَ الَّذِي نَفْسٌ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يُؤْمِنُ بِى عَبْدُ بَيْتِ شَبْعَانَ وَ أُخُوهُ - أَوْ قَالَ: جَارُهُ - الْمُسْلِمُ جَائِعٌ. (۲)

سوگند به آن که جان محمد در دست اوست، به من ایمان نیاورده آن بنده ای که شب را سیر بخوابد و برادر (همسایه) مسلمانش گرسنه باشد.

ص: ۱۹۸

۱- (۱). ر. ک: حاقه: آیه ۳۳-۳۶ مدثر: آیه ۴۴، فجر: آیه ۱۸، ماعون: آیه ۲-۳.

۲- (۲). الأمالی، طوسی: ص ۵۹۸ ح ۱۲۴۱. [۱]

۶۵. الأمالی للصدوق: حدّثنا علی بن أحمد، قال: حدّثنا محمد بن أبی عبد الله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، قال:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْخِيَانَةَ حَيَاءً مِنْكَ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! لَهُ الْأَمَانُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت: موسی گفت: خداوندا! پاداش کسی که برای شرم از تو، خیانت را ترک کند، چیست؟ فرمود: ای موسی! او در روز قیامت، در امان است».

شرح

واژه «خیانت» ضد «امانت» و به معنای مخالفت با حق و پیمان شکنی در پنهان است. (۲)

بنا بر این، خودداری از خیانت، به معنای امانتداری در موقعیتی است که زمینه برای خیانت فراهم گردیده است.

از جمله نکاتی که در بررسی آیات و احادیثی که مردم را به رعایت امانتداری و خودداری از خیانت دعوت کرده اند، جلب توجه می نمایند، این مواردند:

۱. از نظر اسلام، عرصه امانتداری، بسیار گسترده است. هر نعمتی که خداوند متعال به انسان داده و هر کاری که به او واگذار و هر مسئولیتی که به او سپرده می شود، در واقع، امانتی نزد اوست. از این رو، آیات و احادیثی که مردم را به رعایت امانت

ص: ۱۹۹

۱- (۱). الأمالی، صدوق: ص ۲۷۶-۲۷۷ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۳۸۳ ح ۴۶. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.

۲- (۲). ر.ک: مفردات ألفاظ القرآن: مادة «خَوَّنَ».

ترغیب می کنند، شامل همه عرصه های امانت های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اخلاقی و عملی هستند.

۲. به منظور گسترش هر چه بیشتر فرهنگ امانتداری در جامعه، در احادیث اسلامی، فواید مادی و معنوی فراوانی برای امانتداری ذکر شده است. خلاصه آنچه در روایات در تبیین نقش امانتداری و خودداری از خیانت آمده، عبارت است از:

الف. علاقه خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله به امانتدار،

ب. رمز جایگاه رفیع امیر مؤمنان علیه السلام نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله،

ج. زمینه ساز ارزش اخلاقی «صداقت»،

د. موجب شرکت در اموال دیگران و فراوان شدن روزی و ثروتمندی،

ه. ذخیره شدن پاداش انفاق کنندگان در راه خدا برای امانتدار،

و. آرامش و آسایش در روز قیامت (نکته ای که در حدیث فوق الذکر بدان اشاره شد)،

ز. رهایی از آتش دوزخ و بهره بردن از بهشت جاوید و محشور شدن با پیامبران و صدیقان و شهیدان،

ح. کامیابی مادی و معنوی، و خیر دنیا و آخرت. (۱)

ص: ۲۰۰

۱- (۱). برای توضیح نکات یاد شده و ملاحظه متن آیات و احادیث مرتبط با امانتداری، ر.ک: دانش نامه قرآن و حدیث: مدخل «امانت».

۶۶. الأمالی للصدوق: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْآدَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ كَفَّ أَذَاهُ عَنِ النَّاسِ وَبَدَّلَ مَعْرُوفَهُ لَهُمْ؟

قَالَ: يَا مُوسَى! تُنَادِيهِ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: لَا سَبِيلَ لِي عَلَيْكَ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت،... موسی گفت: خدایا! پاداش کسی که از آزار مردم دست بردارد و با آنها به نیکی رفتار نماید، چیست؟

فرمود: در روز قیامت، آتش دوزخ به او ندا می دهد: "تو را به من راهی نیست".

شرح

بر پایه این حدیث، خودداری از آزار دیگران و نیکی کردن به آنها، یکی از موانع بزرگ رفتن به دوزخ است و آتش دوزخ نمی تواند کسی را که آزارش به دیگران نرسیده، آزار دهد. و اینک، نکاتی در توضیح این حدیث:

۱. از منظر احادیث اسلامی، رعایت حقوق دیگران و اجتناب از آزار رساندن به آنان، بارزترین نشانه پیروی از اسلام است. اهمیت این ویژگی، تا آن جاست که بدون آن، نمی توان کسی را مسلمان نامید. در حدیثی معتبر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ. (۲)

مسلمان، کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آسوده باشند.

ص: ۲۰۱

۱- (۱). الأمالی، صدوق: ص ۲۷۶ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۳۸۳ ح ۴۶. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.

۲- (۲). دانش نامه قرآن و حدیث: ج ۲ ص ۴۹۵ ح ۱. [۳]

این تفسیر از مسلمانی که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است، به روشنی نشان می دهد که رعایت حقوق مردم مسلمان و خودداری از آزردهن آنان، نخستین شرط مسلمانی است و انتخاب نام «مسلمان» برای پیروان این آیین، به همین مناسبت است. بنا بر این، مدعیان اسلام، به میزان رعایت حقوق دیگران، مسلمان اند و هر کس، به هر میزان موجب آزار دیگران شود، به همان اندازه از اسلام فاصله گرفته است.

۲. در احادیث دیگری، تأکید شده که آزردهن دیگران، از ویژگی های انسان های پست و شرور است (۱) و مسلمان، کسی است که آزارش حتی به مورچه ای نمی رسد. (۲)

۳. در اسلام، هر گونه آزاررسانی، به دلیل این که تجاوز به حقوق مردم است، مذموم و ممنوع شمرده شده است. از این رو، هر کاری که موجب رنجش خاطر دیگری شود، مانند: شوخی آزار دهنده، (۳) سخن آزار دهنده، (۴) و حتی عبادت آزار دهنده، (۵) از نظر اسلام، نکوهیده و مذموم است.

۴. خودداری از آزار دیگران، نه تنها آثار و برکات فراوانی برای زندگی همیشگی انسان در آخرت دارد، بلکه موجب آسایش و آرامش او در دنیا می گردد. (۶) از این رو در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام آمده که می فرماید:

كَفُّ الْأَذَى مِنْ كَمَالِ الْعَقْلِ، وَ فِيهِ رَاحَةُ الْبَدَنِ عَاجِلًا وَ آجَلًا. (۷)

آزار نرساندن، از کمال خرد است و در دنیا و آخرت، مایه راحتی تن است.

ص: ۲۰۲

۱- (۱). ر.ک: دانش نامه قرآن و حدیث: ج ۲ ص ۴۹۷ ([۱] آزاررسانی، عادت بدان است).

۲- (۲). ر.ک: دانش نامه قرآن و حدیث: ج ۲ ص ۵۰۳ ح [۲].

۳- (۳). ر.ک: دانش نامه قرآن و حدیث: ج ۲ ص ۵۱۳ ([۳] شوخی آزار دهنده).

۴- (۴). ر.ک: دانش نامه قرآن و حدیث: ج ۲ ص ۵۱۵ ([۴] سخن آزار دهنده).

۵- (۵). ر.ک: دانش نامه قرآن و حدیث: ج ۲ ص ۵۱۹ ([۵] عبادت آزار دهنده).

۶- (۶). ر.ک: دانش نامه قرآن و حدیث: ج ۲ ص ۵۰۵ ([۶] برکات آزار نرساندن).

۷- (۷). دانش نامه قرآن و حدیث: ج ۳ ص ۲۶ ح ۱۲۸۳. [۷]

اشاره

۶۷. الأمالی للصدوق: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدْمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَبَرَ عَلَيَّ أَذَى النَّاسِ وَشَتَمَهُمْ فَيَكُ؟

قَالَ: أَعَيْنَهُ عَلَيَّ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت،... موسی گفت: پروردگارا! پاداش کسی که به خاطر تو بر اذیت و آزار مردم و دشنام آنها شکیبایی ورزد، چیست؟ فرمود: ای موسی! او را در سختی های روز قیامت، کمک خواهیم کرد».

شرح

تحمل آزار، دو گونه است: گونه ای بسیار نکوهیده و گونه ای بسیار پسندیده. تحمل آزار به معنای تسلیم شدن در برابر خواست های نامشروع متجاوزان و ترک مقاومت و اظهار ضعف و زبونی در برابر سختی ها، از نظر اسلام، بسیار نکوهیده است، تا آن جا که امام علی علیه السلام می فرماید:

الْمَيْتَةُ وَاللَّدِيئَةُ. (۲)

مرگ، آری! ننگ، هرگز!

ص: ۲۰۳

۱- (۱). الأمالی، صدوق: ص ۲۷۶-۲۷۷ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۴۲۱ ح ۴۶. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۲.
۲- (۲). نهج البلاغه: حکمت ۳۹۶.

گونه دیگر از تحمیل آزار، رنج دیدن در جهت رعایت حقوق دیگران و در راه انجام دادن وظایف دینی، بخصوص در مسیر جهاد آزادیبخش است که موجب عزت و افتخار در دنیا و پاداش بزرگ الهی در آخرت می گردد. (۱)

بی تردید در هیچ مکتبی تا این حد و با این دقت، حرمت و کرامت و حقوق انسان، مورد توجه نیست.

ص: ۲۰۴

۱- (۱). ر.ک: دانش نامه قرآن و حدیث: [۱] مدخل «آزارسانی (الأذى)»، فصل ششم.

۶۸. الکافی: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبد العظيم بن عبد الله، قال:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ بِهَذِهِ الْخِطْبَةِ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَالِمِ بِمَا هُوَ كَائِنٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَدِينَ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ دَائِنٌ، فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، مُؤَلِّفِ الْأَسْبَابِ بِمَا جَرَتْ بِهِ الْأَقْلَامُ وَمَضَتْ بِهِ الْأَحْتَامُ مِنْ سَابِقِ عِلْمِهِ وَمُقَدَّرِ حُكْمِهِ، أَحْمَدُهُ عَلَى نِعْمِهِ، وَأَعُوذُ بِهِ مِنْ نِقْمِهِ، وَأَسْتَهْدِي اللَّهَ الْهُدَى، وَأَعُوذُ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالرَّذَى، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَقَدْ اهْتَدَى، وَسَبَلَكَ الطَّرِيقَةَ الْمَثَلَى، وَغَنِمَ الْغَنِيمَةَ الْعَظْمَى، وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَقَدْ حَارَ عَنِ الْهُدَى وَهَوَى إِلَى الرَّذَى.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الْمُصْطَفَى، وَوَلِيُّهُ الْمُرْتَضَى، وَبَعِيثُهُ بِالْهُدَى، أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ،

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام: از امام هادی علیه السلام شنیدم که در هنگام عقد نکاح، این خطبه را قرائت می فرمود: «سپاس، مخصوص خداوندی است که به موجودات، عالم بود پیش از آن که مخلوقاتش در برابر او خضوع کرده باشند؛ خدایی که آسمان ها و زمین را آفرید و اسباب و علل را به هم پیوند داد، بر همان روشی که قلم تقدیر و آفرینش بر آن جاری گردید، و قضا و قدر و حکم پروردگار بر آن پیشی گرفت. او را به خاطر نعمت هایی که عطا فرموده، سپاس می گویم و از خشم و غضبش، به او پناه می برم و از او طریق هدایت [و راه مستقیم] را طالبم، و از گم راهی و کجروی به آستانش پناه می برم. هر کس که خدا او را ره نما باشد، رهایی خواهد یافت و طریق روشنی را پیدا خواهد کرد و سود فراوانی خواهد برد، و هر کس که از راه خدا دور افتد و یا منحرف گردد، خداوند هم او را به حال خود وامی گذارد و سرانجام سرگردان شده، در چاه گم راهی سقوط خواهد کرد.

گواهی می دهم که معبودی جز پروردگار یکتای بی همتا نیست و او شریک و

وَإِخْتِلَافٍ مِّنَ الْمَلَلِ، وَإِنْقِطَاعٍ مِّنَ السُّبُلِ، وَدُرُوسٍ مِّنَ الْحِكْمِ، وَطُمُوسٍ مِّنَ أَعْلَامِ الْهُدَى وَالْيَنِينَاتِ، فَبَلَغَ رِسَالَهُ رَبِّهِ، وَصَدَعَ بِأَمْرِهِ، وَأَدَّى الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْهِ، وَتُوَفِّيَ فَقِيْدًا مَّحْمُودًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

ثُمَّ إِنَّ هَذِهِ الْأُمُورَ كُلَّهَا بِيَدِ اللَّهِ تَجْرِي إِلَى أَسْبَابِهَا وَمَقَادِيرِهَا، فَأَمْرُ اللَّهِ يَجْرِي إِلَى قَدَرِهِ، وَقَدْرُهُ يَجْرِي إِلَى أَجَلِهِ، وَأَجَلُهُ يَجْرِي إِلَى كِتَابِهِ، وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ. ١

أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ جَعَلَ الصَّهْرَ مَأْلَفَةً لِلْقُلُوبِ، وَنَسَبَةَ الْمَنْسُوبِ، أَوْ شَجَّ بِهِ الْأَرْحَامَ، وَجَعَلَهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ، وَقَالَ فِي مُحْكَمٍ

انبازی ندارد، و [گواهی می دهم که] محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و فرستاده برگزیده او و ولیّ مورد رضایت اوست که برای هدایت بندگان مبعوث فرمود. او را در هنگامی برانگیخت که پیغمبری در میان مردم نبود، و ملت های جهان با هم در نزاع و اختلاف بودند و طرق هدایت از هم گسیخته شده و حکمت، کهنه گردیده و نشانه های هدایت و راه های روشن از بین رفته بود. در این هنگام او رسالت پروردگارش را ابلاغ کرد، و دستور او را آشکار نمود، و حقّی را که بر عهده داشت، ادا کرد، و ستوده در گذشت.

به تحقیق، زمام تمام کارها، در دست خداوند است و آنها از طرف خداوند در مجاری طبیعی و اسباب و در اندازه های خود، قرار می گیرند. پس فرمان خداوند، از طریق تقدیر، اجرا می گردد و تقدیر او، تا زمانی است و زمان آن، بسته به امضای خداست. هر مدّتی نوشته ای دارد. خداوند، هر چه را بخواهد، از بین می برد و هر چه را بخواهد، نگه می دارد، و اصل کتاب، در پیشگاه خداوند است.

و بعد، خداوند عز و جل برای پیوند خانوادگی و نزدیک شدن دل ها به یکدیگر، خویشاوندی را مقرر فرمود و به وسیله آن، پیوستگی ارحام را به یکدیگر برقرار نمود، و آن را مایه رحمت و مهر قرار داد، و در این، نشانه هایی برای جهانیان است.

كِتَابِهِ: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا (۱)، وَقَالَ: وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ (۲)، وَإِنَّ فُلَانًا بَنَ فُلَانًا مِمَّنْ قَدْ عَرَفْتُمْ مَنْصِبَهُ فِي الْحَسَبِ، وَمَ ذَهَبَهُ فِي الْأَدَبِ، وَقَدْ رَغَبَ فِي مُشَارَكَتِكُمْ، وَأَحَبَّ مُصَاهَرَتَكُمْ، وَأَتَاكُمْ خَاطِبًا فَتَاتُكُمْ فُلَانَةٌ بِنْتُ فُلَانٍ، وَقَدْ يَدُلُّ لَهَا مِنَ الصَّدَاقِ كَذَا وَكَذَا، الْعَاجِلُ مِنْهُ كَذَا وَالْآجِلُ مِنْهُ كَذَا، فَشَفَّعُوا شَافِعَنَا، وَأَنْكِحُوا خَاطِبَنَا، وَرُدُّوا رَدًّا جَمِيلًا، وَقُولُوا قَوْلًا حَسَنًا، وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلَكُمْ وَلِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ. (۳)

خداوند در آیه محکم قرآنش فرمود: اوست آن خدایی که از آب، بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی] نسبی و دامادی قرار داد، و نیز فرمود: برای کنیزان بی شوهر و غلامان بی زن که در خانه های شما هستند، وسیله ازدواج فراهم کنید. به درستی که فلانی پسر فلانی، از کسانی است که شما مقام او را از جهت خانوادگی می شناسید، و روش ادبی او را می دانید. وی تصمیم گرفته که با شما در زندگی شرکت کند و خویشاوندی شما را بپذیرد. اکنون نزد شما آمده و خواستگار دختر جوان شماست. مهریه او را طبق مقررات می پردازد. مقداری را اکنون می پردازد و بقیه را در آینده خواهد پرداخت.

اینک خواستگاری (پا در میان) ما را بپذیرید و این پسر را به دامادی بپذیرید و [او را] به طرز نیکویی برگردانید و با گفتاری خوب از خود راضی سازید. از خداوند برای خود و شما و همه مسلمانان آمرزش می خواهم».

ص: ۲۰۷

۱- (۱). فرقان: آیه ۵۴. [۱]

۲- (۲). نور: آیه ۳۲. [۲]

۳- (۳). الکافی: ج ۵ ص ۳۷۲ ح ۶. [۳]

۶۹. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمّد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عبیدالله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدِّثْنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... فَقَالَ: حَدِّثْنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما. فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس گرفتار [بیماری] عُجْب (خودبینی) گردد، نابود می شود.»

ص: ۲۰۹

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳-۵۴ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۳۸۵ ح ۱۰. [۲] نیز، ک: همین کتاب: ح ۹۳.

در این حدیث، عَجَب، یکی از خطرناک‌ترین بیماری‌های اخلاقی معرّفی شده که موجب هلاکت و نابودی معنوی انسان می‌گردد. نکات قابل توجه در تبیین این حکمت، عبارت است از:

۱. عَجَب به معنای خودبینی، در مقابل خدایینی است. به سخن دیگر، گاه، انسان بر این باور است که هر چه دارد، از خداوند سبحان است. (۱) از این رو، همه کمالات خود را از خدا می‌داند. چنین انسانی، خدایین است و گرفتار خودبینی و خودپسندی نیست؛ ولی گاه، خدا را فراموش می‌کند و تمام داشته‌هایش را از خود می‌داند و خود را مستقل و همه‌کاره می‌پندارد. در این صورت، او دچار بیماری خودبینی است. بر این اساس، خودبینی در واقع، نوعی گمان باطل نسبت به خویش است.

۲. خودبینی، آفتی است که همه ارزش‌های اخلاقی و عملی را به ضدّ ارزش، تبدیل می‌نماید. از این رو، امیر مؤمنان علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر، این خصلت را مناسب‌ترین فرصت شیطان برای بر باد دادن نیکی‌نیکوکاران معرّفی نموده است. (۲)

در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده که شیطان به سپاهیان‌ش می‌گوید: «اگر در سه کار بر فرزند آدم چیره آیم، دیگر باکی ندارم که چه کار [نیکی] می‌کند؛ زیرا آن کار، از او پذیرفته نمی‌شود: هر گاه عملش را زیاد شمرد، و گناهانش را از یاد ببرد، و عَجَب (خودبینی) به او راه یابد». (۳)

۳. بیماری خودبینی، منشأ همه بیماری‌های اخلاقی و ریشه همه گرفتاری‌های فردی و اجتماعی است. امام خمینی رحمه الله خطاب به فرزندش، در این باره می‌فرماید:

فرزندم! از خودخواهی و خودبینی به در آی که این، ارث شیطان است، که به

ص: ۲۱۰

۱- (۱). «وَمَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (نحل: آیه ۵۳). [۱]

۲- (۲). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۷ ص ۴۶ ح ۱۲۹۲۱. [۲]

۳- (۳). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۷ ص ۵۵ ح ۱۱۹۷۶. [۳]

واسطه خودبینی و خودخواهی، از امر خدای تعالی به خضوع برای ولی و صفی او -جلّ و علا- سر باز زد. و بدان که تمام گرفتاری های بنی آدم، از این ارث شیطانی است که اصل اصول فتنه است، و شاید آیه شریفه و قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ (۱) در بعض مراحل آن، اشاره به جهاد اکبر و مقاتله با ریشه فتنه -که شیطان بزرگ و جنود آن که در تمام اعماق قلوب انسان ها شاخه و ریشه دارد- باشد، و هر کس برای رفع فتنه از درون و برون خویش باید مجاهده نماید، و این جهاد است که اگر به پیروزی رسید، همه چیز و همه کس اصلاح می شود.

پسرم! سعی کن که به این پیروزی دست یابی، یا دست کم به بعض مراحل آن.

همت کن و از هواهای نفسانیه که حد و حصر ندارد، بکاه، و از خدای متعال -جلّ و علا- استمداد کن، که بی مدد او، کس به جای نرسد. (۲)

۴. عجب، مراتبی دارد که خطرناک ترین آنها این است که انسان، کار زشت و ناپسند خود را شایسته و زیبا ببیند. ۳ در حدیثی از امام کاظم علیه السلام آمده که عجب، درجاتی دارد و یکی از آنها این است که کردار زشت بنده، در نظرش زیبا جلوه کند و آن را نیکو ببیند و خوشش آید و چنین بیندازد که کار خوبی می کند. ۴

۵. فرق عجب و کبر، این است که انسان مبتلا -به بیماری عجب، خود را بزرگ می بیند و بر خود می بالد و به دیگری کاری ندارد؛ اما شخصی که به بیماری کبر مبتلاست، خود را بزرگ تر از دیگران تصوّر می کند. بنا بر این، بیماری کبر، معلول بیماری عجب (خودپسندی) است.

ص: ۲۱۱

۱- (۱). بقره: آیه ۱۹۳. [۱]

۲- (۲). صحیفه امام: ج ۲۰ ص ۱۵۵.

اشاره

۷۰. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق ومحمّد بن أحمد السنانی والحسین بن إبراهيم بن أحمد المكتب، قالوا: حدّثنا أبو الحسین محمد بن أبي عبد الله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن محمود بن أبي البلاد، قال:

سَمِعْتُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: محمود بن ابی البلاد می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «کسی که از صاحبان نعمت سپاس گزاری ننماید، از خداوند بزرگ [در برابر الطاف او] سپاس گزاری نکرده است».

شرح

این حدیث، یکی از احادیثی است که به روشنی نشان می دهد حقوق مردم با حقوق خداوند متعال، پیوندی ناگسستنی دارد، بدین معنا که امکان ندارد کسی حقّ خدا را بدون در نظر گرفتن حقوق مردم، ادا کند. به عبارت دیگر، کسی که به حقوق مردم تجاوز می کند، بنده خدا نیست.

برای توضیح این حدیث، نکات در پی، قابل توجه اند:

۱. شکر، عبارت است از توجه داشتن به نعمت و ابراز آن، در برابر کفر که به معنای فراموش کردن نعمت و پنهان کردن آن است.

از این رو، برخی گفته اند که شکر، مقلوب «کُثْر» یعنی کشف است. (۲) کسی که از

ص: ۲۱۲

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۴ ح ۲، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۴۴ ح ۴۷. [۲]

۲- (۲). ر. ک: مفردات ألفاظ القرآن: مادّة «شکر».

نعمتی تشکر می کند، در واقع، آن را ابراز و آشکار می نماید.

۲. شکر، سه گونه است: شکر قلبی، یعنی توجه داشتن به نعمت، و یاد آن بودن؛ شکر زبانی، یعنی سپاس گزاری از مُنعم؛ و شکر عملی، یعنی پاداش دادن به مُنعم به اندازه استحقاقش.

۳. شکر، یکی از سپاهیان عقل است. در حدیثی، امام صادق علیه السلام در تبیین سپاهیان عقل و جهل می فرماید:

وَالشُّكْرُ وَضِدُّهُ الْكُفْرَانُ. (۱)

شکر، و ضد آن، ناسپاسی است.

چارپایان، چون عقل ندارند، سپاس گزاری و شکر را نمی فهمند. به دراز گوش، هر چه خدمت کنی و نعمت دهی، تشکر نخواهد کرد؛ اما عقل، انسان را به سپاس گزاری از ولی نعمت خود دعوت می کند. بی تردید، هر نعمتی که به انسان برسد، از جانب خداست:

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ. ۲

و هر نعمتی که دارید، از خداست.

بر این اساس، از منظر عقل، هیچ کس شایسته تر از خداوند متعال برای حمد و شکر نیست. از این رو، همان طور که در اولین نیایش صحیفه سجّادیه آمده، ستایش و سپاس خداوند متعال، مرز میان انسان و حیوان است و اگر این فاصله برداشته شود، انسان ها از مرز انسانیت، خارج می شوند و به حریم چارپایان، وارد می گردند. بنا بر این، هر چه انسان از عقل بیشتری برخوردار باشد و از حیوانات بیشتر فاصله بگیرد، شکر قلبی، زبانی و عملی او نسبت به خداوند متعال، افزون تر می گردد.

۴. یکی از صفات کمال الهی که بارها در قرآن بر آن تأکید شده، صفت «شکر»

ص: ۲۱۳

۱- (۱). الکافی: ج ۱ ص ۲۱ ح ۱۴. [۱]

است. در این کتاب آسمانی، خداوند، چهار بار با صفت «شکور» (۱) و دو بار با صفت «شاکر» (۲) توصیف گردیده است. شاکر بودن خداوند متعال، بدین معناست که پاداش عمل نیک انسان را به طور کامل، بلکه بیش از آن عنایت می فرماید.

بر این اساس، هر چه انسان سپاس گزارتر باشد، یعنی بیشتر به یاد نعمت های الهی باشد و عملاً سپاس گزاری نماید، به خداوند متعال نزدیک تر می شود.

۵. در حدیث یاد شده، امام رضا علیه السلام، تشکر از خدا را با تشکر از بندگان پیوند زده است. این بدین معناست که یکی از مصادیق سپاس گزاری از خدا، سپاس گزاری از بندگان او و رعایت حقوق آنهاست و بدون سپاس گزاری از بندگان، شکر خدا محقق نمی گردد.

۶. این حدیث، ریشه در همه آیاتی دارد که حقوق خدا را به حقوق انسان ها گره زده اند، مانند این حدیث از امام رضا علیه السلام که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ بِثَلَاثَةٍ مَّقْرُونٌ بِهَا ثَلَاثَةٌ أُخْرَى: أَمَرَ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَمَنْ صَلَّى وَ لَمْ يُزَكِّ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ صِيْلَاتُهُ، وَ أَمَرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَلِلْوَالِدَيْنِ، فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ، وَ أَمَرَ بِاتِّقَاءِ اللَّهِ وَ صِلَةِ الرَّحِمِ، فَمَنْ لَمْ يَصِلْ رَحِمَهُ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ. (۳)

خداوند به سه چیز فرمان داده که با سه چیز همراه اند: به نماز و زکات، دستور داده است و هر کس نماز بگذارد و زکات نپردازد، نمازش پذیرفته نمی شود (۴)؛ به شکر گزاری از خدا و شکر گزاری از پدر و مادر فرمان داده است و هر کس از پدر و مادرش تشکر نکند، از خدا شکر گزاری نکرده است؛ و به پروا از خدا و پیوند با خویشان، فرمان داده است و هر کس با خویشانش پیوند نداشته باشد، از خدا پروا ندارد.

ص: ۲۱۴

۱- (۱) فاطر: آیه ۳۰-۳۴، شورا: آیه ۲۳، تغابن: آیه ۱۷.

۲- (۲) بقره: آیه ۱۵۸، نساء: آیه ۱۴۷.

۳- (۳) عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۲۴ [۱].

۴- (۴) به آیات فراوانی اشاره دارد که گزاردن نماز را همراه با دادن زکات ذکر کرده اند.

۷۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عیبدالله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدِّثْنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. فَقَالَ: ... حَدِّثْنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَاطَرَ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَعْنَى [بِرَأْيِهِ] (۱). (۲)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: از پدرانت حدیثی برایم بیان فرما.

فرمود: «پدرم، از جدم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که با تکیه بر نظر خود، از نظر دیگران، احساس بی نیازی کند، خود را در خطر افکنده است».

شرح

این سخن، ره نمود بسیار ارزنده ای در باره راه رسیدن به تشخیص درست تصمیم گیری، در همه زمینه ها بویژه تصمیم های مدیریتی است و آن، عبارت است از:

اکتفا نکردن به تشخیص و نظر خود در کارها، و بهره گیری از نظر و مشورت افراد صاحب نظر. در این باره، چند نکته قابل توجه است:

۱. این ره نمود، ریشه در آیه ای دارد که اهل ایمان را تشویق می کند در کارها مشورت کنند (۳) و از نظر دیگران برای انتخاب تصمیم صحیح بهره گیری نمایند. حتی

ص: ۲۱۵

۱- (۱). واژه داخل کروشه را به نقل از کتاب بحار الأنوار افزوده ایم.

۲- (۲). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۲ ص ۹۸ ح ۱. [۲] نیز، ر. ک: همین کتاب: ح ۹۳.

۳- (۳). شورا: آیه ۳۸.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که از مصونیت الهی برخوردار است، باید در کارها با مسلمانان مشورت نماید. (۱)

۲. در نظام آفرینش به استثنای معصومان علیهم السلام، اندیشه هیچ کس از خطا مصونیت ندارد، و معصومان نیز برای آن که الگوی دیگران باشند، در کارها با دیگران مشورت می کردند.

۳. مقتضای حکمت بالغه الهی، این است که انسان ها در تشخیص تصمیم صحیح در زندگی، از نظر یکدیگر استفاده کنند.

۴. یکی از لغزش های خطرناک اندیشه، استبداد رأی و اکتفا کردن به نظر خویش است، چنان که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

المُسْتَبَدُّ بِرَأْيِهِ مَوْقُوفٌ عَلَى مَدَاحِضِ الزَّلَلِ. (۲)

کسی که به استبداد رأی دچار شده، بر لغزشگاه های اندیشه، ایستاده است.

۵. پرهیز کردن از خودرأیی و استفاده از نظر دیگران، به انسان کمک می کند که به اندیشه درست دست یابد و دیدگاه های نادرست را تشخیص دهد. (۳)

ص: ۲۱۶

۱- (۱). آل عمران: آیه ۱۵۹.

۲- (۲). بحار الأنوار: ج ۵۷ ص ۱۰۵. [۱]

۳- (۳). ر.ک: الکافی: ج ۸ ص ۲۲ ح ۴. [۲]

اشاره

۷۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدَّثنا عَلِيُّ بن أحمد بن عمران الدَّقَاق، قال: حدَّثنا مُحَمَّد بن هارون الصوفی، قال: حدَّثنی أبو تراب عبید الله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَوْ تَكَاشَفْتُمْ مَا تَدَا فْتُمْ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: از پدرانت حدیثی برایم بیان فرما.

فرمود: «پدرم، از جدم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اگر باطن شما برای یکدیگر آشکار می شد، حاضر نبودید که در تدفین یکدیگر شرکت کنید».

شرح

این سخن را می توان ناظر به حکمت تحریم تجسس برای عیجوبی در آیه شریف:

وَلَا تَجَسَّسُوا (۲) دانست. برای توضیح حدیث یاد شده، این نکات، قابل توجه اند:

۱. عیب ها و ضعف های پنهانی مردم، فراوان اند، به گونه ای که اگر باطن آنها بر یکدیگر آشکار گردد، هیچ کس حاضر نیست در مراسم دفن دیگری حضور یابد.

۲. یکی از نعمت های بزرگ الهی، پنهان بودن عیوب مردم از یکدیگر است، و حکمت تحریم تجسس، پاسداری از این نعمت است.

۳. همان طور که خداوند متعال، ستار العیوب است، اهل ایمان نیز، نه تنها باید در

ص: ۲۱۷

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳-۵۴ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۳۸۵ ح ۱۰. [۲] نیز، ر. ک: همین کتاب: ح

جستجوی عیب های دیگران نباشند، بلکه لازم است که در صورت آگاهی از عیب آنها، آن را بپوشانند.

۴. اهل ایمان باید تلاش کنند که باطن خود را اصلاح کنند تا در قیامت- که همه پرده ها کنار می رود-، [\(۱\)](#) رسوا نشوند.

ص: ۲۱۸

۱- (۱). يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (طارق: آیه ۳۱).

اشاره

۷۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمّد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عبیدالله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِنَسِ الزَّادِ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتیم: ای فرزند پیامبر خدا! از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما. فرمود: پدرم از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بد توشه ای است برای روز قیامت، دشمنی کردن با بندگان خدا!.

شرح

این حدیث، ریشه در آیاتی دارد که دلالت دارند بر این که جزای آخرت، صورت برخی از اعمالی است که انسان در این جهان انجام می دهد، مثل این آیه:

الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. (۲)

همانا جزایتان، آن اعمالی است که می کردید.

اینک نکاتی در تبیین آن، بیان می کنیم:

۱. در قیامت، چیزی جز عمل انسان به او باز نمی گردد. از این رو، هر کاری که انسان در این دنیا انجام می دهد، در واقع، گردآوری زاد و توشه برای آخرت اوست.

ص: ۲۱۹

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳-۵۴ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۲ ص ۳۰۹ ح ۰۴ [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۳.

۲- (۲). جاثیه: آیه ۲۸. [۳]

در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده که کارهایی که بندگان در دنیا می کنند، در آخرت، فرایش آنهاست. (۱)

۲. بدترین زاد و توشه ای که انسان برای آخرتش ذخیره می کند، ستم به بندگان خداست و در برابر آن، نیکی کردن به آنان است که بهترین ذخیره آخرت است، همان گونه که امام علی علیه السلام، به نیکوکاری سفارش کرده و آن را توشه ای برای معاد می داند. (۲)

انس، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «میان بهشت و آدمی، هفت گردنه است که آسان ترین آنها مرگ است».

انس می پرسد: سخت ترین آنها کدام است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «ایستادن در پیشگاه خداوند عز و جل آن گاه که ستم دیدگان، گریبان ستمگران را بگیرند». (۳)

ص: ۲۲۰

۱- (۱). نهج البلاغه: حکمت ۷. [۱]

۲- (۲). ر. ک: غرر الحکم: ح ۵۹۵۴ و ۵۹۸۰.

۳- (۳). کنز العمال: ح ۸۸۶۲.

۷۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمّد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عبیدالله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدِّثْنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. فَقَالَ: حَدِّثْنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تَوْرَثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ. (۱)

۷۵. مسائل علی بن جعفر: حدّثنی محمّد بن موسی بن المتوکل، قال: حدّثنا علی بن الحسین السعدآبادی، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنِ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ مَعَ مَنْ شِئْتَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ:

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۲. (۲)

ترجمه حدیث ۷۴

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتیم: ای فرزند پیامبر خدا! از پدرانت برایم حدیثی بیان فرما.

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همنشینی با بدان، موجب بدبینی به نیکان است.»

ص: ۲۲۱

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۱ ص ۱۹۱ ح ۴. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۳.

۲- (۳). مسائل علی بن جعفر: ص ۳۴۳-۳۴۴ ح ۸۴۷، [۳] بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۱۶ ح ۱۳. [۴]

حضرت عبد العظیم علیه السلام - به سند خود - : امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «جایز نیست با هر کسی همنشینی کنی؛ زیرا خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: هر گاه دیدی کسانی در آیات ما [غرض و رزانه] فرو می روند، از آنها دوری کن تا در سخنی غیر از آن فرو روند، و اگر شیطان، تو را به فراموشی انداخت، پس از یادآوری، دیگر با گروه ستمکار، همنشینی نکن.»

شرح

در این حدیث، همنشینی با افراد شرور و زشتکار، به دلیل آن که موجب بدگمانی به نیکان می گردد، نکوهیده شمرده شده است. برای تبیین این حکمت، نکات ذیل، قابل توجه اند:

۱. این حکمت، ریشه در آیه دوازده از سوره حجرات دارد که دوری از بسیاری از گمان ها را لازم می داند؛ زیرا برخی از گمان ها گناه اند. (۱) یکی از گمان های گناه، بدگمانی به نیکان است. با توجه به این که بدگمانی معمولاً در اختیار انسان نیست، نهی از بدگمانی به معنای پرهیز از مقدمات آن و یا ترتیب اثر ندادن بر آن است. بنا بر این، حدیث یاد شده، در واقع، یکی از مقدمات اختیاری «بدگمانی به نیکان» را تبیین می نماید که اگر کسی بخواهد جلوی این کار را بگیرد، باید با بدان و اشرار، همنشین نگردد.

در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مَنْ أَسَاءَ بِأَخِيهِ الظَّنَّ فَقَدْ أَسَاءَ بِرَبِّهِ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ (۲). (۳)

ص: ۲۲۲

۱- (۱). «يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ؛ أَي كَسَانِي كِه اِيْمَان آورده ايد! از بسياري از گمان ها پرهيزيد؛ چرا كه برخي از گمان ها گناه اند.»

۲- (۲). حجرات: آیه ۱۲. [۱]

۳- (۳). كنز العمال: ح ۷۵۸۷.

کسی که به برادر [دینی] خود گمان بد برد، نسبت به پروردگار خود بدی کرده است؛ زیرا خداوند عز و جل می فرماید: از بسیاری از گمان ها پرهیزید .

۲. در حکمت یاد شده، توضیحی در باره زیان های بدگمانی به نیکان، ارائه نگردیده که اشاره به این نکته است که زیان های این خصلت برای زندگی فردی و اجتماعی انسان، بدیهی است.

۳. یکی از زیان های بدگمانی، این است که شخص بدگمان، در زندگی خود، تنها خواهد ماند و برای خود، دوست و همنشینی، باقی نخواهد گذاشت؛ زیرا وقتی کسی نسبت به نیکان، سوء ظن داشته باشد، نسبت به افراد بد، به طریق اولی، بدگمان خواهد بود. از این رو، در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است:

مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سُوءُ الظَّنِّ لَمْ يَتْرُكْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلِيلٍ صَالِحًا. (۱)

هر که بدگمانی بر او چیره شود، جای آشتی با هیچ دوستی، برای او باقی نمی ماند.

از این رو، بدگمان، از همه کس گریزان است. در حدیثی دیگر از ایشان آمده است:

أَسْوَأُ النَّاسِ حَالًا مَنْ لَمْ يَتَّقِ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ، وَ لَمْ يَتَّقِ بِهِ أَحَدٌ لِسُوءِ فِعْلِهِ. (۲)

آن کسی حال و روزش از همه بدتر است که به سبب بدگمانی اش، به کسی اعتماد ندارد و به سبب بدکرداری اش، هیچ کس به او اعتماد نمی کند.

ص: ۲۲۳

۱- (۱). غرر الحکم: ج ۸۹۵۰.

۲- (۲). کنز الفوائد: ج ۲ ص ۱۸۲. [۱]

اشاره

۷۶. علل الشرائع: حدّثنا محمّد بن موسى المتوكّل، قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعد آبادی، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن الفضل، عن خاله محمّد بن سليمان، عن رجل، عن محمّد بن عليّ [عليهما السلام] أنّه قال لمحمّد بن مسلم:

يا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ! لا يَغُرُّكَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ الْأَمْرَ يَصِلُ إِلَيْكَ دُونَهُمْ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام- به سند خود-: امام باقر عليه السلام خطاب به محمّد بن مسلم فرمود:

«مبادا مردم، تو را فریب دهند و از خود، غافل سازند؛ زیرا [اگر فریفته شدی]، زیان آن، متوجه خودت خواهد شد، نه آنها».

شرح

در این حدیث، فریفتگی، یکی از رذایل اخلاقی شمرده شده که زیان آن، متوجه شخص فریب خورده می گردد، و توصیه شده که انسان باید همواره هشیار باشد تا تسلیم و سوسه های فریبکاران نشود. نکات قابل توجه در شرح این حدیث، عبارت اند از:

۱. حکمت یاد شده، ریشه در آیاتی از قرآن کریم دارد، مانند:

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. ۲

کافران به مؤمنان گفتند: «شما از راه ما پیروی کنید و گناهانتان به گردن ما»،

ص: ۲۲۴

۱- (۱). علل الشرائع: ص ۵۹۹ ح ۴۹. [۱] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۸.

و[لی] چیزی از گناهانشان را به گردن نخواهند گرفت. آنان به یقین، دروغگو هستند.

در آیه ای دیگر نیز این معنا بدین سان بیان شده است:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِمْلِيهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ. ۱

هیچ گنهکاری، بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد و اگر سنگین باری، دیگری را برای حمل گناه خود بخواند، چیزی از آن برداشته نمی شود، هر چند از خویشان باشد.

در قیامت، فریبکاران جن و انس، نه تنها گناه فریب خوردگان را به دوش نمی گیرند، بلکه آنها را سرزنش هم می کنند که چرا فریب خورده اند و از آنان پیروی کرده اند، و از آنها اظهار برائت و بیزاری می نمایند! (۱)

۲. عوامل متعددی می توانند موجب مصونیت از وسوسه های شیاطین انس و جن و فریب فریبکاران گردند، از جمله: باور داشتن این حقیقت که هر کس مسئول کارهای خویش است و در قیامت، هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد گرفت.

در ادامه حدیثی که در متن آمد، به نشانه های فریفتگی اشاره شده که شرح آن در حکمت های بعدی خواهد آمد.

ص: ۲۲۵

۷۷. علل الشرائع: حدّثنا محمّد بن موسى المتوکّل رحمه الله، قال: حدّثنا علی بن الحسین السعد آبادی، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن سلیمان، عن رجل، عن محمّد بن علی [علیهما السلام]، أنّه قال لمحمّد بن مسلم:

...وَلَا تَقْطَعِ النَّهَارَ عَنْكَ كَذَا وَكَذَا، فَإِنَّ مَعَكَ مَنْ يُحْصِي عَلَيْكَ. (۱)

۷۸. جامع الأحادیث للقمی: حدّثنی أبو القاسم علی بن محمّد بن علی العلوی، قال: سمعت محمّد بن أحمد السنانی، قال: سمعت محمّد بن العلوی العریضی يقول: سمعت عبد العظیم بن عبد الله الحسنی يقول: سَمِعْتُ أَحْمَدَ بْنَ عَيْسَى الْعَلَوِيِّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا صَادِقٍ يَقُولُ:

سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ -يَتَمَثَّلُ لِأَبِي ذَرِّ الْغِفَارِيِّ رَحْمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ-:

أَنْتَ فِي غَفْلَةٍ وَقَلْبُكَ سَاهِي

ترجمه حدیث ۷۷

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به سند خود-: امام باقر علیه السلام خطاب به محمّد بن مسلم فرمود:

«روزهای زندگی را به انجام دادن کارهای بیهوده هدر نده؛ زیرا کسانی با تو هستند که کارهای روزانه ات را شماره می کنند.»

ص: ۲۲۶

۱- (۱). علل الشرائع: ج ۲ ص ۵۹۹ ح ۴۹. [۱] نیز، ر. ک: همین کتاب: ح ۹۸.

حضرت عبد العظیم علیه السلام: از احمد بن عیسی علوی شنیدم که می گفت: از ابو صادق شنیدم که می گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که از ابو ذر غفاری- که رحمت خدا بر او باد- نقل کرد:

تو در غفلتی و دلت فراموشکار است

عمر به پایان رسید و گناهان همچنان باقی هستند

مجموعه ای از گناهان، همه آنها

در نامه ات جمع شده و تو از آنها غافل

اقدامی به توبه نکردی تا این که

پیرمردی شدی و امروز، ریسمانت سست است

از تو در شگفتم که چگونه نادانسته می خندی

و خطاهایت برای معبودم آشکار است!

پس امروز به جد، در خودت بیندیش

و جان غفلت را به پرسش بکش، ای سرگردان!

شرح

در ادامه حدیثی که در حکمت قبل شرح آن گذشت، در حدیث ۷۷، به یکی از علایم فریفتگی یعنی «بیهوده کاری» اشاره شده، که ضمن نهی از آن، راه پیشگیری از این آفت زندگی نیز ارائه گردیده است. اما توضیح این حکمت، عبارت است از:

۱. گران بهاترین سرمایه سعادت جاوید آدمی، عمر اوست. بنا بر این، کسی که انسان را به کاری که موجب نابودی این سرمایه می گردد دعوت کند، «فریبکار» و کسی که دعوت او را بپذیرد و عمر خود را صرف کارهای بیهوده نماید، «فریب خورده» است.

۲. یکی از راه های مهم پیشگیری از بیهوده کاری، این است که انسان باور کند همراهانی (مأموران ثبت اعمال) دارد که هیچ گاه از او جدا نمی شوند و آنها او را

می بینند؛ ولی او آنها را نمی بیند، و روزی به پرونده اعمال او رسیدگی خواهد شد و در برابر کارهای نیک، بهترین پاداش ها را در سرای جاوید خواهد دید و در مقابل کارهای بد، با خطرناک ترین سرنوشت، روبه رو خواهد شد و هنگامی که در نامه عملش کارهای بیهوده را ملاحظه کرد، حسرت خواهد خورد.

۳. حکمت یاد شده در واقع، تفسیری است بر آیاتی مانند:

إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ. ۱

آن گاه که دو [فرشته] دریافت کننده از راست و چپ مراقب نشسته اند، [آدمی] هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد، جز آن که مراقبی نزد اوست و آن را ضبط می کند.

این آیه و آیات مشابه آن، به روشنی دلالت دارند که علاوه بر احاطه علمی خداوند سبحان بر ظاهر و باطن انسان، و افزون بر اعضا و جوارح آدمی که مأمور ضبط اعمال اویند، دو فرشته نیز مأموریت دارند تا ثبت اعمال او را انجام دهند. آنها پیوسته از طرف راست و چپ انسان، مراقب کارهای اویند و لحظه ای از او جدا نمی شوند.

در حدیثی از امام علی علیه السلام، این ماجرا بدین سان بیان شده است:

إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصِيداً مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَعُيُوناً مِنْ جِوَارِحِكُمْ، وَحُفَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَعِيدَ أَنْفَاسِكُمْ، لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظِلْمَةُ لَيْلٍ دَاجٍ، وَلَا يُكِنُّكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِتَاجٍ. (۱)

بدانید-ای بندگان خدا- که دیده بانانی از وجود شما و جاسوسانی از اعضای بدن شما و نگهبانانی صادق، بر شما گماشته شده اند که اعمال شما و شمار نفس هایتان را ثبت می کنند. نه سیاهی شب تاری، [اعمال] شما را از دید آنها پوشیده می دارد و نه دروازه محکم و بسته، شما را از آنان مخفی می کند.

ص: ۲۲۸

اشاره

۷۹. علل الشرائع: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسَى الْمُتَوَكَّلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ، عَنْ خَالِهِ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ [عَلَيْهِمَا السَّلَامُ] - أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:-

يَا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ!... لَا تَسْتَصْغِرَنَّ حَسَنَةً [تَعْمَلُهَا، فَإِنَّكَ تَرَاهَا حِينَ تَسْرُكُ] (۱). (۲)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیہ السلام- به سند خود-: امام باقر علیہ السلام خطاب به محمد بن مسلم فرمود: «ای محمد بن مسلم! هرگز کردار نیک خود را کوچک مشمار؛ چرا که [در قیامت] آن را شادی آفرین خواهی دید».

شرح

این حکمت، به این آیه اشاره دارد:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. ۳

هر کس هموزن ذره ای کار خیر انجام دهد، [پاداش] آن را می بیند.

روشن است که اگر کسی این پیشگویی خداوند سبحان را باور داشته باشد و بداند که کوچک ترین نیکی های او به دیگران، موجب شادی اش در زندگی جاوید می گردند، در انجام دادن هیچ کار نیکی، کوتاهی نمی کند. در این باره نکات زیر، قابل توجه اند:

ص: ۲۲۹

۱- (۱). عبارت داخل کروشه را به نقل از کتاب بحار الأنوار افزوده ایم.

۲- (۲). علل الشرائع: ص ۵۹۹ ح ۴۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۳ ص ۳۵۵-۳۵۶ ح ۶۵ [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۸.

۱. معیار در ارزیابی عمل نیک، پذیرفته شدن آن نزد خداوند سبحان است، نه کوچکی و بزرگی آن. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

مَنْ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ حَسَنَةً وَاحِدَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ. (۱)

خداوند اگر یک کار نیک را از کسی بپذیرد، هرگز عذابش نمی کند و وارد بهشت می شود!

بر این اساس، کار نیک مورد پذیرش خداوند متعال، بزرگ است، هر چند در دیده افراد ظاهرین، کوچک شمرده شود.

۲. انسان نمی داند کدام عملش مورد قبول خدای سبحان است تا بتواند ارزیابی درستی از اعمال نیک خود داشته باشد. بنا بر این باید هیچ فرصتی را در انجام دادن کارهای نیک از دست ندهد. در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است:

إِنَّ اللَّهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- ... أَخْفَى رِضَاءَهُ فِي طَاعَتِهِ، فَلَا تَسْتَغْرَنَّ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاءَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. (۲)

خداوند-متعال-... خشنودی خود را در طاعتش پنهان کرده است. پس هیچ طاعتی را کوچک مپندار؛ زیرا چه بسا آن طاعت، با خشنودی او همراه باشد و تو بی خبر باشی.

۳. کوچک شمردن کار نیک، نشانه ناباوری و یا بی اعتنایی به پاداش اخروی آن است. از این رو، سبب می شود که انسان، تدریجاً نسبت به نیکی های بزرگ نیز بی اعتنا گردد.

با توجه به نکات یاد شده، خردمند، کسی است که هیچ کار نیکی را کوچک نمی شمارد و هیچ فرصتی را در زندگی، برای انجام دادن نیکی ها از دست نمی دهد.

ص: ۲۳۰

۱- (۱). میزان الحکمه: ج ۸ ص ۱۶۶ ح ۱۴۴۷۱. [۱]

۲- (۲). میزان الحکمه: ج ۴ ص ۴۸۵ ح ۷۵۳۵. [۲]

اشاره

۸۰. علل الشرائع: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ، عَنْ خَالِهِ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ [عَلَيْهِمَا السَّلَامُ] - أَنَّهُ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:-

يَا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ!... [وَلَا تَسْتَصْعِرَنَّ سَيْئَةً] (۱) تَعْمَلُ بِهَا، فَإِنَّكَ تَرَاهَا حِينَ تَسْوُوكَ. (۲)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیہ السلام- به سند خود-: امام باقر علیہ السلام خطاب به محمد بن مسلم فرمود:

«ای محمد بن مسلم!... هرگز کردار بد خود را کوچک مپندار؛ زیرا [در قیامت،] آن را ناخوشایند خواهی دید».

شرح

این حکمت- که در ادامه حدیث پیشین ذکر شده- به این آیه اشاره دارد:

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. ۳

و هر کس هم وزن ذره ای بدی کند، [جزای] آن را خواهد دید.

کسی که باور داشته باشد کوچک ترین کارهای بد خود را در قیامت خواهد دید، این تصویر، موجب شرمساری و ناراحتی او می شود و قطعاً هیچ کار بدی را کوچک نمی پندارد. در این باره نیز چند نکته، قابل ذکر است:

۱. کوچک شمردن گناه، کوچک شمردن نافرمانی خدای سبحان و در واقع،

ص: ۲۳۱

۱- (۱). عبارت داخل کروشه را به نقل از کتاب بحار الأنوار افزوده ایم.

۲- (۲). علل الشرائع: ص ۵۹۹ ح ۴۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۳ ص ۳۵۵-۳۵۶ ح ۶۵. [۲] نیز، ر. ک: همین کتاب: ح ۹۸.

کوچک شمردن خداوند عز و جل است، و بدین سان، گناهان کوچک، در صورتی که در دیده گنهکار، کوچک شمرده شوند، بزرگ می گردند. در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است که بزرگ ترین گناه نزد خدای سبحان، گناهی است که در نظر گنهکار، کوچک جلوه نماید. (۱)

۲. کوچک شمردن گناه، نشانه ناباوری و یا بی اعتنایی به کیفر اخروی آن است. از این رو، سبب می شود که گنهکار به تدریج، به گناهان بزرگ مبتلا شود. در حدیثی از امام رضا علیه السلام آمده است که گناهان کوچک، راه هایی به سوی گناهان بزرگ اند و کسی که از خداوند در گناه اندک نترسد، در گناه زیاد نیز ترسی نخواهد داشت. (۲)

۳. چه بسا گناهی که کوچک شمرده می شود، موجب خشم خدای سبحان و زمینه ساز گرفتاری گنهکار به کیفر دائمی او می گردد. در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده که: خداوند، خشم خود را در نافرمانی از او پنهان کرده است. بنا بر این، هرگز هیچ گناهی را کوچک بشمار؛ زیرا چه بسا که آن گناه، با خشم خدا همراه باشد و تو ندانی. (۳)

در حدیثی دیگر، از امام صادق علیه السلام آمده که: هر گاه قصد کار بدی کردی، آن را انجام مده؛ زیرا گناه، خداوند، بنده را در حال ارتکاب گناهی می بیند و می فرماید: «به عزت و جلالم سوگند که از این پس، هرگز تو را نمی آمرزم». (۴)

بر این اساس، خردمندان، هیچ گناهی را کوچک نمی شمارند و تلاش می کنند تا از همه گناهان کوچک و بزرگ دوری کنند، و اگر در اثر فریب نفس و شیطان، مرتکب گناهی شدند، هیچ فرصتی را برای توبه و بازگشت به خدای سبحان، از دست نمی دهند.

ص: ۲۳۲

۱- (۱). میزان الحکمه: ج ۴ ص ۲۶۹ ح ۶۷۷۱. [۱]

۲- (۲). میزان الحکمه: ج ۴ ص ۲۷۶ ح ۶۸۰۴. [۲]

۳- (۳). میزان الحکمه: ج ۴ ص ۲۷۵ ح ۶۷۹۶. [۳]

۴- (۴). میزان الحکمه: ج ۴ ص ۲۷۲ ح ۶۷۸۹. [۴]

۸۱. الأمالی للصدوق: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَاقِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، عَنْ عبيدالله بن موسى الروياني، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن سليمان بن جعفر الجعفري، قال:

سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلٍ يَتَكَلَّمُ بِفُضُولِ الْكَلَامِ، فَوَقَّفَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

إِنَّكَ تُمَلِي عَلِيَّ حَافِظِيكَ كِتَابًا إِلَى رَبِّكَ؛ فَتَكَلِّمُ بِمَا يَعْنِيكَ، وَدَعِ مَا لَا يَعْنِيكَ. (۱)

۸۲. مسائل علي بن جعفر: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ آبَادِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ:

حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ...وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِمَا شِئْتَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (۲)؛ وَلِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ خَيْرًا فَعَنِمَ، أَوْ صَمَتَ فَسَلِمَ». (۳)

ترجمه حدیث ۸۱

حضرت عبد العظيم عليه السلام: سليمان بن جعفر جعفري گفت: از موسى بن جعفر عليهما السلام شنيدم كه مي فرمود: «پدرم، از پدرش؛ از پدراناش نقل نمود كه: امير مؤمنان عليه السلام از كنار شخصي عبور كرد كه زياده گويي مي كرد. در نزد او ايستاد و به او فرمود: به درستي

ص: ۲۳۳

۱- (۱). الأمالی، صدوق: ص ۸۵ ح ۵۳، [۱] بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۲۷۶ ح ۴. [۲]

۲- (۲). اسرا: آیه ۳۶. [۳]

۳- (۳). مسائل علي بن جعفر: ص ۳۴۳ و ۳۴۴ ح ۸۴۷، [۴] بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۱۶ ح ۱۳. [۵] نیز، ر.ك: همين كتاب: ح ۹۹.

که تو بر دو فرشته نگهبان اعمال نوشته ای املا می کنی. پس سخنانی بگو که برایت سودمند باشد و از سخنان بیهوده، دم فرو بند.»

ترجمه حدیث ۸۲

حضرت عبد العظیم علیه السلام - به سند خود - امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «سزاوار نیست که هر چه دلت خواست، بر زبان آوری؛ زیرا خداوند فرموده: چیزی را که بدان علم نداری، پیروی نکن و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "خداوند رحمت کند بنده ای را که خیری بر زبان جاری سازد و از آن سودمند گردد، یا ساکت شود تا سالم بماند!"».

شرح

حدیث شماره ۸۱، اشاره دارد به آیاتی از سوره ق:

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ. ۱

آن گاه که دو [فرشته] دریافت کننده، از راست و چپ مراقب نشسته اند، [آدمی] هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد، جز آن که مراقبی نزد اوست و آن را ضبط می کند.

حدیث شماره ۸۲ نیز درباره مراقبت در گفتار است، علاوه بر نکاتی که پیش از این، در شرح حدیث شماره ۷۶ و ۷۷ گذشت، در تبیین دو حدیث یاد شده، می توان به این نکات، اشاره کرد:

۱. در روایتی، امام صادق علیه السلام در باره مأموریت فرشتگان همراه انسان می فرماید:

مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ مَعَهُ مَلَكَانِ يَكْتُبَانِ مَا يَلْفِظُهُ، ثُمَّ يَرْفَعَانِ ذَلِكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ فَوْقَهُمَا فَيُثَبِتَانِ مَا كَانَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ وَ يُلْقِيَانِ مَا سَوَى ذَلِكَ. (۱)

ص: ۲۳۴

هیچ کس نیست، مگر این که دو فرشته همراه او هستند که هر چه را بگویند، می نویسند. سپس نوشته خود را تحویل دو فرشته بالاتر از خود می دهند. آنها آنچه را که نیک و بد است، ثبت می کنند و دیگر مطالب را رها می کنند.

بدین سان، بیهوده گویی، علاوه بر این که موجب هدر رفتن بخشی از سرمایه گران بهای عمر انسان می شود، مایه رنجش کرام الکاتبین نیز می گردد.

۲. فرشتگان، نه تنها سخنان انسان را در نامه عمل او ثبت می کنند، بلکه همه اعمال و حتی نفس های آدمی را ثبت و ضبط می نمایند.

بنا بر این، این که در آیه و حدیث یاد شده، فقط به «ثبت الفاظ» اشاره شده به دلیل نقش بسیار مؤثر مراقبت از زبان در پیشگیری از گناهان است. در حدیثی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

لا یسلّم أحدٌ من الذُّنوبِ حتّٰی یخزّنَ لِسَانَهُ. (۱)

هیچ کس از گناهان در امان نمی ماند، مگر آن که زبانش را نگه دارد.

ص: ۲۳۵

۱- (۱). میزان الحکمه: ج ۱۰ ص ۲۶۲ ح ۱۸۲۸۷. [۱]

اشاره

۸۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا محمّد بن أحمد السنائی، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبد الله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن إبراهیم بن أبی محمود، قال:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ... عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ (۱). قَالَ: الْخَتْمُ: هُوَ الطَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عُقُوبَةً عَلَى كُفْرِهِمْ، كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ:

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ۲. ۳

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: ابراهیم بن ابی محمود گفت: از امام رضا علیه السلام تفسیر آیه شریف: خداوند، بر دل ها و شنوایی آنان، ختم نهاد را پرسیدم.

امام فرمود: «ختم، [همان] طبع (مُهر زدن) بر دل کافران به سبب کُفر آنهاست، چنان که خداوند فرموده: بلکه خداوند به خاطر کفرشان بر دل های آنان، طبع (مُهر) نهاده، پس جز عده اندکی از آنها ایمان نخواهند آورد.

شرح

یکی از تعبیرهای هشتگانه قرآن- که از بیماری های فکری و روحی به حساب می آید-، «مُهر شدن قلب» است. تعبیرهای دیگر، عبارت اند از: بیماری قلب، قساوت قلب، انحراف قلب، زنگار قلب، کور شدن قلب، قفل شدن قلب و مردن قلب. (۲)

ص: ۲۳۶

۱- (۱). بقره: آیه ۷. [۱]

۲- (۴). برای توضیح این بیماری ها، ر.ک: مبانی شناخت: [۲] بخش دوم/فصل هفتم: نام های بیماری اندیشه، محمّد محمّدی ری شهری.

برای توضیح اجمالی بیماری «مُهر شدن قلب» و حدیث مورد نظر، نکات در پی، قابل توجه اند:

۱. قرآن کریم از بیماری «مُهر شدن قلب»، دو تعبیر دارد: یکی «ختم» و دیگری «طبع». تعبیر اول، پنج بار، و تعبیر دوم، یازده بار در قرآن به کار رفته است.

۲. از نظر لغوی، «طبع» عبارت است از: چیزی را به شکل خاصی در آوردن؛ ولی «ختم»، به معنای زدن مُهر یا نگین نقشدار خاصی است که در مُهر و موم کردن پایانِ نامه و یا چیزهایی که می خواهند دست نخورده باقی بماند، به کار می رود. بنا بر این، «طبع»، اعم از «ختم» است؛ یعنی هر «ختم»، «طبع» هم هست، ولی هر «طبع»، «ختم» نیست.

۳. در قرآن کریم، «ختم» و «طبع»، هر دو به یک معنا، یعنی «مُهر شدن قلب» به کار رفته اند. حدیثی هم که در متن آمد، بر این معنا تأکید نموده است.

۴. مُهر شدن قلب، نوعی بیماری روحی و قلبی است که ابتلا به آن، طبیعت فکری و روحی انسان را تغییر می دهد و به سبب آن در آدمی، حالت و طبیعتی پدید می آید که دیگر نمی تواند حقایق عقلی و قلبی را درست تشخیص دهد.

۵. نکته ای که در تعبیر «طبع» وجود دارد، این است که تکرار کارهای ناشایست سبب می شود که طبیعت نخستین انسان تغییر کند و ناشایستگی، به صورت طبیعت دوم او در آید.

۶. نکته ای که در تعبیر «ختم» وجود دارد، این است که فساد و تباهی طبیعت نخستین انسان، به معنای مسدود شدن همه راه های نجات بر او، و پایان یافتن امید به رستگاری اوست.

۷. عامل ابتلای انسان به بیماری «مُهر شدن قلب» از نظر قرآن، انواع کارهای

توضیح، این که: هر عمل ناشایستی، اثر خاصی بر اندیشه و روان انسان دارد و تکرار کارهای زشت، اثر یاد شده را تشدید می کند، تا آن جا که طبیعت نخستین انسان، به کلی دگرگون می شود و زنگارهای ناشی از کارهای ناشایست، به صورت طبیعت ثانوی با اندیشه و روان انسان، همراه می گردند. قرآن، از این حالت، به «مُهر شدنِ قلب» تعبیر می کند.

در آیات گوناگونی، به عوامل ابتلای انسان به بیماری «طبع» و «ختم» اشاره شده است؛ (۱) لیکن مبدأ اصلی همه عوامل این بیماری، پیروی از تمایلات نفسانی است که در این آیه بدان اشاره شده است:

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. ۲

هیچ دیدی آن کسی را که هوس خود را خدای خود گرفت و خدا او را با داشتن علم، گم راه کرد و بر گوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت؟ دیگر بعد از خدا، چه کسی او را هدایت می کند؟! آیا متذکر نمی شوید؟!.

این سخن، بدین معناست که هواپرستی سبب می شود که قلب شخص هوسران، به تدریج، به بیماری «ختم» و «طبع» مبتلا شود و در نتیجه، گوش عقل و قلب او مهر و موم و دیده بصیرتش کور شود و بدین سان، راه های شناخت عقلی و قلبی او مسدود می گردد و در چنین حالی، مرگ معنوی او فرا می رسد و دیگر هیچ امیدی به هدایت او نیست.

اشاره

۸۴. الأمالی للصدوق: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْآدَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ يُرِيدُ بِهِ النَّاسَ؟ قَالَ: يَا مُوسَى! ثَوَابُهُ كَثُوبٌ مَنِ لَمْ يَصُمْهُ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت، موسی گفت: خداوندا! پاداش کسی که برای مردم روزه بگیرد، چیست؟ فرمود: ای موسی! جزای وی، مانند کسی است که روزه نگرفته باشد».

شرح

این حدیث، به این نکته اشاره دارد که تظاهر و خودنمایی در عبادت، موجب بی ثمری آن می گردد و کارهای نیک انسان ریاکار، مورد قبول خداوند سبحان نیست.

از این رو، کسی که برای خودنمایی روزه می گیرد، نباید انتظار پاداش الهی و برخورداری از برکات آن را داشته باشد. در این باره، نکات ذیل، قابل توجه اند:

۱. علت مقبول نبودن عبادت ریاکاران، این است که عمل آنها، فاقد اصلی ترین شرط پذیرفته شدن عبادت، یعنی اخلاص و انگیزه الهی یا همان «قصد قربت» است.

کسی که کاری را با انگیزه نفسانی و برای خودنمایی انجام دهد، در واقع، کاری برای خدای سبحان انجام نداده است. بنا بر این، نباید انتظار پاداش آن را داشته باشد.

ص: ۲۳۹

۲. انگیزه غیر الهی در عبادت، ریاکار را به شرک عملی گرفتار می نماید، هر چند از نظر اعتقادی، موخّیّد باشد. از این رو، در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

مَنْ صَامَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ. (۱)

کسی که در روزه داری خودنمایی کند، مشرک است.

همچنین در حدیثی از امام باقر علیه السلام، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که در تفسیر آیه ۱۱۰ از سوره کهف (۲) می فرماید:

مَنْ صَيَّمِيَ مُرَاءَاهُ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَ مَنْ زَكَّى مُرَاءَاهُ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَ مَنْ صَامَ مُرَاءَاهُ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَ مَنْ حَيَّجَ مُرَاءَاهُ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَ مَنْ عَمَلَ عَمَلًا مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ مُرَاءَاهُ النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلَ مُرَاءَاهِ. (۳)

هر کس برای خودنمایی به مردم نماز بخواند، مشرک است. هر کس برای خودنمایی به مردم زکات دهد، مشرک است. هر کس برای خودنمایی به مردم روزه بگیرد، مشرک است. هر کس برای خودنمایی به مردم حج گزارد، مشرک است. هر کس هر یک از فرمان های خدا را برای خودنمایی به مردم انجام دهد، مشرک است و خدا عمل مشرک را قبول نمی کند.

۳. پذیرفته نشدن عبادتِ شخص ریاکار، کمترین نتیجه خودنمایی است، و چه بسا این آفت خطرناک عبادت، انسان را دچار شدیدترین عذاب های دوزخ نماید، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که: دوزخیان از شدت حرارت آتشی که ریاکاران دچار آن هستند، فریاد [اعتراض] بر می آورند! (۴)

ص: ۲۴۰

۱- (۱). ر.ک: ماه خدا در قرآن و حدیث: ج ۱ ص ۲۵۴ ح ۲۹۱.

۲- (۲). «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»؛ پس هر که امید دیدار پروردگارش را دارد، باید کاری شایسته کند و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک قرار ندهد.

۳- (۳). تفسیر القمّی: ج ۲ ص ۴۷. [۱]

۴- (۴). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۴ ص ۳۳۳ ح ۷۰۰۷. [۲]

٨٥. الكافي: عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، قال:

حدّثنی أبو جعفر صلوات الله عليه، قال: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَقُولُ: دَخَلَ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا سَلَّمَ وَجَلَسَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ (١) ثُمَّ أَمْسَكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَسْكَنْتَكَ؟ قَالَ: أَحِبُّ أَنْ أَعْرِفَ الْكِبَائِرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

فَقَالَ: نَعَمْ يَا عَمْرُو! أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، يَقُولُ اللَّهُ: مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ ٢.

وَبَعْدَهُ الْأَيَّاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّهُ لَا يَنَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ ٣.

ثُمَّ الْأَمْنُ لِمَكْرِ اللَّهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (٢).

وَمِنْهَا عُقُوقُ الْوَالِدِينَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الْعَاقَّ جَبَارًا شَقِيًّا (٣).

وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا... (٤) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ.

ص: ٢٤١

١- (١). شورا: آية ٣٧.

٢- (٢). اعراف: آية ٩٩. [١]

٣- (٣). ر. ك: آية ٣٢ سورة مريم. [٢]

٤- (٤). نساء: آية ٩٣. [٣]

وَقَذَفَ الْمُحْصَنِينَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١).

وَأَكَلَ مَالِ الْيَتِيمِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (٢).

وَالْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ مَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَفَسَدَ بَاءٌ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَا وَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ (٣).

وَأَكَلَ الرِّبَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ (٤).

وَالسَّحَرُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (٥).

وَالزُّنَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخُذُ فِيهِ مُهَانًا (٦).

وَالْيَمِينُ الْعَمُوسُ الْفَاجِرَةُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ (٧).

وَالغُلُولُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (٨).

وَمَنَعَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ

ص: ٢٤٢

١- (١). نور: آية ٢٣. [١]

٢- (٢). نساء: آية ١٠. [٢]

٣- (٣). انفال: آية ١٦. [٣]

٤- (٤). بقره: آية ٢٧٥. [٤]

٥- (٥). بقره: آية ١٠٢. [٥]

٦- (٦). فرقان: آية ٦٨ و ٦٩. [٦]

٧- (٧). آل عمران: آية ٧٧. [٧]

٨- (٨). آل عمران: آية ١٦١. [٨]

وَظُهُورُهُمْ ١.

وَشَهَادَةُ الزُّورِ، وَكِتْمَانُ الشَّهَادَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثَمٌ قَلْبُهُ ٢.

وَشَرْبُ الْخَمْرِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَهَى عَنْهَا كَمَا نَهَى عَنِ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ.

وَتَرْكُ الصَّلَاةِ مُتَعَمِّدًا أَوْ شَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرَّ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

وَنَقْضُ الْعَهْدِ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ٣.

قَالَ: فَخَرَجَ عَمْرُو وَلَهُ صُرَاخٌ مِنْ بُكَائِهِ وَهُوَ يَقُولُ: هَلْكَ مَنْ قَالَ بِرَأْيِهِ وَنَازَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ. (١)

٨٦. علل الشرائع: حدَّثنا محمد بن موسى، عن علي بن الحسن السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی، عن محمد بن علي، عن أبيه عن جدّه، قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْكِبَائِرِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْعَاقَّ عَصِيًّا شَقِيًّا. (٢)

ترجمه حدیث ٨٥

حضرت عبد العظيم عليه السلام: امام جواد علیه السلام فرمود: «از پدرم شنیدم که می فرمود: از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که فرمود: عمرو بن عبید خدمت صادق علیه السلام رسید و پس از آن که سلام کرد و نشست، آیه شریف آنان که از گناهان کبیره و کارهای زشت، خودداری

ص: ٢٤٣

١- (٤). الکافی: ج ٢ ص ٢٨٥ ح ٢٤، [١] علل الشرائع: ج ٢ ص ٣٩١، [٢] بحار الأنوار: ج ٧ ص ٦ ح ٧. [٣]

٢- (٥). علل الشرائع: ج ٢ ص ٤٧٩ ح ٢. [٤]

می کنند را قرائت نمود و پس از خواندن آیه، سکوت کرد.

صادق علیه السلام به او فرمود: چرا سکوت کردی؟

گفت: مایلم گناهان کبیره را از [طریق] قرآن بشناسم.

ایشان فرمود: باشد، ای عمرو! بزرگ ترین گناهان کبیره، شرک به خداست.

خداوند می فرماید: و هر کس برای خدا شریکی قائل شود، خداوند، بهشت را بر او حرام خواهد ساخت .

از گناهان کبیره، نومیدی از رحمت خداوند است؛ زیرا خداوند عز و جل فرموده: از رحمت خداوند، نومید نمی گردد، مگر کافران .

از گناهان کبیره، در امان بودن از مکر خداست [یعنی انسان به عذاب و غضب خداوند، اعتنا نکند و با کمال آسایش، خود را به معصیت و نافرمانی پروردگار مشغول سازد]؛ زیرا خداوند می فرماید: از مکر خدا ایمن نیست، مگر گروه زیانکاران .

از جمله گناهان کبیره، نافرمانی پدر و مادر است؛ زیرا خداوند سبحان، کسانی را که از فرمان پدر و مادر سرپیچی نمایند، بدبخت و ستمگر معرفی فرموده است.

از گناهان کبیره، کشتن کسی است که خداوند، ریختن خون وی را حرام نموده است، مگر کسی که به دستور شرع کشته شود؛ زیرا خداوند عز و جل می فرماید: جزای او (کسی که خون مؤمنی را بریزد)، دوزخ است و او همواره در آن خواهد بود...

از گناهان کبیره، نسبت دادن زنا به زن مسلمان است؛ چون خداوند عز و جل فرموده:

آنان در دنیا و آخرت، از رحمت و آمرزش خدا دور هستند و آنان عذاب سختی خواهند داشت .

از گناهان کبیره، خوردن مال یتیم است؛ چون خداوند می فرماید: [کسانی که مال یتیم را به ستم می خورند]، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و زود است که به آتش دوزخ بیوندند .

از گناهان کبیره، فرار از جهاد است؛ زیرا خداوند می فرماید: و هر کس در آن روز (روز جهاد) به آنان (دشمن) پشت کند، قطعاً به خشم خداوند گرفتار می شود و در دوزخ خواهد

بود- و چه بد سرانجامی است- مگر آن که کناره گیری برای نبرد [مجدد] یا پیوستن به جمعی [دیگر از همزمانش] باشد .

از گناهان کبیره، خوردن ریاست؛ چون خداوند می فرماید: کسانی که ربا می خورند، [روز قیامت از گور] به پا نمی خیزند، مگر مانند برخاستن آن کس که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده باشد .

از گناهان کبیره، سیّحر و جادوست؛ زیرا خداوند فرموده: همانا دانسته بودند که هر کس که آن [سحر و جادو] را بخرد [و فرا گیرد]، در آخرت، بهره ای ندارد .

از گناهان بزرگ، زنا کردن است؛ زیرا خداوند عز و جل فرموده: و هر کس مرتکب آن گردد، سزایش را دریافت خواهد کرد، و برای او در روز قیامت، عذاب دو چندان خواهد بود و در آن به خواری، جاودان خواهد ماند .

از گناهان کبیره، دروغی است که صاحبش را در زشتی و بدکاری فرو برد؛ زیرا خداوند فرموده: کسانی که با پیمان خدا و سوگندهای خود، بهای اندکی می خرند [یعنی با سوگند دروغ، منافع خود را در نظر می گیرند]، آنان در آخرت، بهره ای نخواهند داشت .

از گناهان کبیره، خیانت است؛ زیرا خداوند عز و جل می فرماید: هر کس خیانت بورزد، با همان خیانت که انجام داده، در قیامت، حاضر خواهد گردید .

از گناهان کبیره، ندادن زکات واجب است؛ زیرا خداوند می فرماید: با آنها (پول های اندوخته از حقوق واجب)، پیشانی و پهلو و پشت آنان داغ خواهد شد .

از گناهان کبیره، گواهی دادن به دروغ و مخفی داشتن شهادت است؛ چون خداوند می فرماید: هر کس شهادت را کتمان کند، دلش معصیتکار است .

از گناهان کبیره، نوشیدن شراب است؛ زیرا خداوند از خوردن شراب نهی فرموده، همچنان که از پرستش بتان نهی نموده است.

از گناهان کبیره، ترک عمدی نماز است، و یا ترک هر عملی که خداوند، واجب نموده است؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نماز را به عمد ترک نماید، از ذمه خدا و پیغمبر او بیرون خواهد رفت.

از گناهان کبیره، پیمان شکنی و قطع رحم است؛ زیرا خداوند می فرماید: این دسته از مردمان [که گرفتار این صفت نکوهیده می شوند]، مشمول لعنت هستند و برای آنان سرای بدی خواهد بود .

در این هنگام، عمرو بیرون رفت، در حالی که گریه اش بلند شده بود و می گفت:

هَلَاكٌ كُشِتَ كَسِيٌّ كَمَا أَزْدُ خَوْدِي، [در بارهٔ دین] اظهار نظر کند و با شما در فضیلت و دانش، دشمنی ورزد!.

ترجمهٔ حدیث ۸۶

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام جواد علیه السلام، از پدرانش نقل نمود که امام صادق علیه السلام فرمود:

«نافرمانی پدر و مادر، از گناهان کبیره است؛ زیرا خداوند متعال [در قرآن] نافرمان را عصیانگر بدبخت قرار داده است.»

شرح

حدیث نخست را ثقه الإسلام کلینی به سند صحیح، از حضرت عبد العظیم علیه السلام در تبیین گناهان کبیره نقل کرده است. نکات قابل توجه در شرح آن، عبارت اند از:

۱. عمرو بن عبید (۸۰-۱۴۳ق) یکی از دانشمندان معتزلی و دومین شخصیت این گروه پس از واصل بن عطاءست. وی می خواست که امام صادق علیه السلام گناهان کبیره را با استناد به آیات قرآن برای او توضیح دهد. از این رو وقتی که خدمت ایشان رسید، پس از عرض سلام، این آیه را تلاوت کرد:

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ . ۱

و کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاری ها اجتناب می کنند.

او پس از تلاوت آیه، سکوت نمود.

امام علیه السلام علت سکوت او را پرسید و وی پاسخ داد: مايلم گناهان کبیره را از طریق قرآن بشناسم.

ص: ۲۴۶

این پرسش، نشان می دهد که عمرو در باره جایگاه علمی امام علیه السلام، چیزهایی شنیده بوده؛ ولی از آن، آگاهی کاملی نداشته و تصوّر می کرده که امام مانند خودش بر اساس نظریات شخصی، اظهار نظر می کند. او در واقع می خواست امام را امتحان کند. از این رو، وقتی امام علیه السلام پاسخ وی را با استناد به آیات قرآن داد، چنان تحت تأثیر ایشان قرار گرفت که بی اختیار، بلند بلند گریه کرد و گفت: هلاک گشت کسی که [در باره دین] از نزد خود اظهار نظر کند و با شما در فضیلت دانش، دشمنی نماید!

۲. شماری از آیات قرآن، دلالت دارند بر این که گناهان، دو دسته اند: دسته اول:

گناهانی که قرآن از آنها با «کبائر» تعبیر کرده، مانند: **كَبَائِرُ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ (۱)** و **يَا كَبَائِرُ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ (۲)** و دسته دوم: گناهانی که قرآن آنها را «لَمِيم» و یا «سینه» نامیده است **(۳)** و مقصود، گناهانی هستند که نسبت به دسته اول از اهمیت کمتری برخوردارند، هر چند فی نفسه، آنها نیز کارهایی ناپسند هستند و خداوند متعال از آنها نهی کرده است.

۳. تعداد گناهان کبیره در احادیث، گوناگون بیان شده است: پنج، هفت، نه، و در حدیثی که در متن آمده، هجده و در شماری از احادیث، بیش از اینها. **(۴)** این احادیث، در واقع با هم اختلافی ندارند؛ زیرا احادیثی که عدد در آنها ذکر نشده-مثل حدیثی که در متن آمد- هر یک به بخشی از گناهان کبیره اشاره دارند. همچنین احادیثی که عدد خاصی در آنها آمده، ممکن است ذکر عدد در آنها، اشاره به مراتب خطر گناهان کبیره باشد، این که خطرناک ترین آنها پنج گناه، پس از آنها هفت، و پس از آنها نه گناه است.

۴. امام خمینی قدس سره در تبیین معیار تشخیص گناهان کبیره می فرماید:

گناهان کبیره، هر معصیتی است که نسبت به آن، وعده به آتش یا عقاب داده شده، یا با شدت و عظمت از آن یاد شده است، یا دلیلی دلالت می کند که آن گناه از

ص: ۲۴۷

۱- (۱). «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» (نجم: آیه ۳۲). [۱]

۲- (۲). «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفَّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (نساء: آیه ۳۱). [۲]

۳- (۳). ر.ک: نجم: آیه ۳۲ و [۳] نساء: آیه ۳۱. [۴]

۴- (۴). وسائل الشیعه: ج ۱۵ ص ۳۱۸ «باب تعیین الکبائر التي يجب اجتنابها».

بعضی از کبایر، بزرگ تر یا مانند آن است، یا عقل حکم می کند که کبیره است، یا در اذهان دین مداران، بزرگ شمرده می شود، یا نصی (آیه و روایتی) وارد شده که کبیره است. (۱)

۵. علامه طباطبایی قدس سره در تفسیر آیه ۳۱ از سوره نساء، پس از بیان حدیثی که در متن از حضرت عبد العظیم علیه السلام آوردیم، می فرماید:

قریب به همین معنا، از اهل سنت، و منسوب به ابن عباس، روایت شده است.

از این روایت، دو چیز به دست می آید:

اول آن که: گناه کبیره، گناهی است که نهی سخت در آن باشد، به وعده به آتش یا اصرار در نهی، در قرآن یا در روایت، همان طور که از موارد استدلال حضرت علیه السلام معلوم می شود و ضمناً معنی حدیث کافی: «کبیره آن است که خدا آتش را به سبب آن، واجب کند» ظاهر گردید. پس واجب کردن و وعده آتش، اعم است از آن که در قرآن باشد یا در روایت پیغمبر صلی الله علیه و آله.

گمان می کنم که آنچه از ابن عباس نقل شده هم همین طور و اعم از تصریح و تلویح در قرآن یا احادیث باشد و شاهد بر این، روایت ابن عباس (در تفسیر طبری) است: «کبیره هر گناهی است که خداوند با آتش یا غضب یا لعنت یا عذاب، آن را ختم کرده باشد»، و مبین می گردد که روایت دیگر وی (در تفسیر طبری و غیر آن): «هر آنچه را که خداوند نهی فرموده، کبیره است»، مخالفت در معنای کبیره نیست؛ بلکه منظور، بزرگ نمودن همه گناهان است بالنسبه به حقارت انسان در مقابل عظمت پروردگار.

دوم، آن که: منحصر کردن گناهان کبیره در روایات گذشته و آینده یا در هشت یا در نه عدد- که در برخی روایات نبوی از طریق اهل سنت رسیده-، یا در بیست عدد (مثل همین روایت سابق)، یا در هفتاد (مثل روایات دیگر)، همه و همه به مناسبت اختلاف در بزرگی و کوچکی گناهان است، همان طور که از جمله امام علیه السلام: «و بزرگ تر از همه گناهان، شرک است» استفاده می شود. (۲)

ص: ۲۴۸

۱- (۱). تحریر الوسيله: ج ۱ ص ۲۱۴.

۲- (۲). ترجمه تفسیر المیزان: ج ۴ ص ۴۹۶-۴۹۷.

۶. گناهانی که در شماری از احادیث اهل بیت علیهم السلام، به کبیره بودن آنها تصریح شده است، (۱) عبارت اند از:

۱. شرک و کفر، ۲. ناامیدی از رحمت خدا، ۳. احساس امنیت از مکر خدا، ۴. نافرمانی کردن از والدین، ۵. آدم کشی، ۶. اتهام زدن به زنان پاک دامن، ۷. خوردن مال یتیم، ۸. فرار از جنگ، ۹. رباخواری، ۱۰. جادوگری، ۱۱. زنا، ۱۲. لواط، ۱۳. قسم خوردن دروغ، ۱۴. خیانت کردن، ۱۵. زکات ندادن، ۱۶. کذب و کتمان در شهادت، ۱۷. شرابخواری، ۱۸. نماز نخواندن، ۱۹. عهدشکنی، ۲۰. قطع رحم، ۲۱. دزدی، ۲۲. خوردن مردار و خون، ۲۳. خوردن گوشت خوک، ۲۴.

قماربازی، ۲۵. کم فروشی، ۲۶. همکاری با ستمگران، ۲۷. یاری نکردن ستم دیدگان، ۲۸. ادا نکردن حقوق بدون عذر، ۲۹. دروغگویی، ۳۰. تکبر، ۳۱. اسراف، ۳۲. بی اعتنائی به حج و ترک آن، ۳۳. جنگ با اولیای خدا، ۳۴. اشتغال به لهو و لعب، ۳۵. اصرار بر گناهان صغیره، ۳۶. انکار ما أنزل الله (انکار آنچه خداوند نازل کرده است)، ۳۷. دروغ بستن بر خدا و پیامبر و اوصیا، ۳۸. انکار حق اهل بیت علیهم السلام، ۳۹. تعزب بعد الهجره (ارتداد و ارتجاع پس از دین مداری)، ۴۰. تخلف در عمل به وصیت، ۴۱. شکستن حرم امن الهی، (۲) ۴۲. بردن آبروی مؤمن، (۳) ۴۳. بدگمانی به خدا. (۴)

ص: ۲۴۹

۱- (۱). عمده این احادیث، در کتاب وسائل الشیعه (ج ۱۵ ص ۳۱۸ باب «تعیین الکبائر التي يجب اجتنابها») آمده اند. همچنین شماری از گناهان کبیره در تحریر الوسیله امام خمینی رحمه الله در تبیین شرایط امام جماعت بیان شده اند. گفتنی است که استخراج و جمع بندی این روایات توسط جناب آقای امیرحسین ملک پور از پژوهشگران دار الحدیث انجام گرفته است.

۲- (۲). ر.ک: الکافی: ج ۲ ص ۲۱۷ ح ۲۴ و ص ۲۱۶ ح ۲۱، [۱] تهذیب الأحکام: ج ۴ ص ۱۴۹ ح ۴۱۷، کتاب من لایحضره الفقیه: ج ۳ ص ۳۶۶ ح ۱۷۴۵ و ص ۳۶۷ ح ۱۷۴۶ و ص ۳۷۲ ح ۱۷۵۵ و ج ۴ ص ۱۸۴ ح ۵۴۲۰، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۱۲۵، کنز الفوائد: ص ۱۸۴.

۳- (۳). سنن أبی داود: ج ۴ ص ۲۶۹ ح ۴۸۷۷.

۴- (۴). الفردوس: ج ۱ ص ۳۶۴ ح ۱۴۶۹، کنز العمال: ج ۳ ص ۱۳۵ ح ۵۸۴۹.

اشاره

۸۷. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حدّثنا علی بن أحمد بن عمران الدقاق، قال: حدّثنا محمد بن هارون الصوفی، قال: حدّثنی أبو تراب عبیدالله بن موسی الرویانی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ عَتَبَ عَلَى الزَّمَانِ طَالَتْ مَعْتَبَتُهُ... مَنْ وَثِقَ بِالزَّمَانِ صُرِعَ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما. فرمود: «پدرم از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که به زمان خشمگین گردد، ناراحتی او زیاد به طول خواهد انجامید.... کسی که به زمان اعتماد کند، بر زمین خواهد خورد».

شرح

این سخن، به نکته مهمی در باره «مهارت های زندگی در مدیریت زمان» اشاره دارد.

گفتنی است که مقصود از زمان در این جا، مفهوم لغوی و یا فلسفی آن نیست؛ بلکه مراد، موقعیت های فردی، اجتماعی و تاریخی و شرایط و مقتضیات حاکم بر آن است. در تبیین حدیث یاد شده، این نکات، قابل توجه اند:

۱. بُرّه های مختلف تاریخ، ویژگی ها و قوانین خاصی دارند که تنها با مدیریت صحیح و رعایت قوانین خاص آنها می توان به موفقیت دست یافت، و گر نه با گلایه

ص: ۲۵۰

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳ ح ۲۰۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۳۸۵ ح ۱۰. [۲] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۳.

کردن از زمان، گرهی گشوده نمی گردد و نتیجه ای حاصل نمی شود.

۲. زمان، عیب و ایرادی ندارد؛ آن که عیب و ایراد دارد، انسان است که به حساب زمان گذاشته می شود. در این باره، حدیثی به صورت شعر از امام رضا علیه السلام نقل شده که می فرماید: *يَعِيبُ النَّاسُ كُلَّهُمْ زَمَانًا*

۳. زمان و تاریخ، مانند نیروی جاذبه زمین، قانونی دارد که باید آن را شناخت و از آن بهره گرفت؛ زیرا هر گونه برخورد غیر علمی با آن، موجب افزوده شدن رنج و زحمت خواهد شد. در احادیثی از امام علی علیه السلام آمده است: «کسی که با زمان ستیزه جوید، زمان، او را بر زمین می زند»، (۱) «کسی که به زمان اعتماد کند، زمین می خورد»، (۲) «آن که از زمانه ایمن بنشیند، زمانه به او خیانت می کند». (۳)

۴. نکاتی که بدانها اشاره شد، حاکی از اهمیت علم زمان شناسی است که تحصیل آن، مورد تأکید احادیث اهل بیت علیهم السلام است. از امام علی علیه السلام نقل است که: «برای انسان، همین شناخت، بس است که زمان خود را بشناسد». (۴)

۵. یکی از آثار علم زمان شناسی، این است که انسان زمان شناس، در حوادث مشتبه تاریخی، غافلگیر نمی شود (۵) و دیگر آن که از حوادث عبرت آموز تاریخ، شگفت زده نمی گردد (۶) و بدین سان، در برهه های مختلف تاریخ می تواند زمان را مدیریت نماید.

ص: ۲۵۱

-
- ۱- (۲). میزان الحکمه: ج ۵ ص ۳۷ ح ۷۸۳۱. [۱]
 - ۲- (۳). میزان الحکمه: ج ۵ ص ۳۶ ح ۷۸۲۵. [۲]
 - ۳- (۴). میزان الحکمه: ج ۵ ص ۳۶ ح ۷۸۲۶. [۳]
 - ۴- (۵). میزان الحکمه: ج ۵ ص ۳۶ ح ۷۸۲۲. [۴]
 - ۵- (۶). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۵ ص ۳۶ ح ۷۸۲۴.
 - ۶- (۷). ر.ک: میزان الحکمه: ج ۵ ص ۳۶ ح ۷۸۲۳. [۵]

اشاره

۸۸. بحار الأنوار: عن سهل بن زياد عن عبد العظيم الحسني، عن إسحاق الناصح مولى جعفر، عن أبي الحسن الأول عليه السلام، قال:

قُمْ عَشُّ آلِ مُحَمَّدٍ وِ مَيَاوَى شِيَعَتِهِمْ، وَ لَكِنْ سَيِّهْلِكُ جَمَاعَةٌ مِنْ شَبَابِهِمْ بِمَعْصِيَةِ أَبِي آبَائِهِمْ وَ الْإِسْتِخْفَافِ وَ السُّخْرِيَةِ بِكُبْرَائِهِمْ وَ مَشَايِخِهِمْ، وَ مَعَ ذَلِكَ يَدْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ شَرَّ الْأَعَادِي وَ كُلِّ سَوْءٍ. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام- به سند خود-: امام کاظم علیه السلام فرمود: «قم، جایگاه و پایگاه خاندان محمد صلی الله علیه و آله و پناهگاه شیعیان است؛ لیکن گروهی از جوانانشان به خاطر نافرمانی از پدرانشان و مسخره نمودن و بی حرمتی نسبت به بزرگان و کهن سالانشان هلاک می شوند. در عین حال، خداوند، شر دشمنان و هر بلایی را از آنان دور می کند».

شرح

اشاره

در این حدیث نورانی، چند نکته قابل توجه است:

۱. نقش قم در گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام

بر پایه این حدیث، قم به عنوان «عش آل محمد» و خانه پیروان خاندان رسالت، معرفی شده است. «عش» به معنای آشیانه پرندگان است. این نکته، بسی قابل تأمل است که در میان همه نقاط روی زمین، حتی حرمین شریفین، شهر قم، به عنوان نقطه امن و آرامش برای اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنها در نظر گرفته شده است. این، بدان معناست که خاندان رسالت، پیش بینی می کرده اند که در آینده، این منطقه، پایگاه

ص: ۲۵۲

۱- (۱). بحار الأنوار: ج ۵۷ ص ۲۱۴ ح ۳۱. [۱]

مناسبی برای گسترش فرهنگ آنان در جهان خواهد گردید.

این پیش بینی، در احادیث دیگری هم با صراحت بیان شده، مانند آنچه از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

سَيَأْتِي زَمَانٌ تَكُونُ بَلَدُهُ قَمٌ وَأَهْلُهَا حُجَّجٌ عَلَى الْخَلَائِقِ، وَ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ غَيَّبَهُ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ظُهُورِهِ. (۱)

روزگاری خواهد آمد که شهر قم و مردمان آن بر دیگر مردمان، حجت اند. آن روزگار، در زمان غیبت قائم ماست تا هنگام ظهورش.

و در حدیث دیگری از ایشان آمده است:

سَتَخْلُو كُوفَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يَأْرِزُ عَنْهَا الْعِلْمُ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا، ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِلَدِهِ يُقَالُ لَهَا قَمٌ، وَ تَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ، حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مُسْتَضْعَفٌ فِي الدِّينِ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْحِجَالِ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا، فَيَجْعَلُ اللَّهُ قَمٌ وَ أَهْلَهُ قَائِمِينَ مَقَامَ الْحُجَّةِ. (۲)

به زودی، کوفه از مؤمنان، تهی خواهد گشت و علم از آن، رخت بر خواهد بست، همانند ماری که در سوراخش پنهان می شود. آن گاه علم در شهری به نام قم آشکار خواهد شد. این شهر، معدن علم و فضیلت می شود، تا آن جا که روی گره زمین کسی نمی ماند که در دین، ضعیف و ناتوان باشد، حتی زنان پرده نشین، و این [واقعه] نزدیک ظهور قائم ماست. خداوند، قم و مردم آن را جانشین مقام حجت می کند.

۲. خطری که در آینده، گروهی از جوانان قم را تهدید می کند

این پیش بینی نیز بسیار قابل توجه است، که با همه اهمیت و ارزشی که شهر قم به عنوان پایگاه اصلی نشر معارف اهل بیت علیهم السلام خواهد داشت، گروهی از جوانان این شهر، به دلیل نافرمانی ار پدرانشان - که آنها را به پیروی از خط مستقیم ولایت دعوت

ص: ۲۵۳

۱- (۱). بحار الأنوار: ج ۶۰ ص ۲۱۳ ح ۲۲. [۱]

۲- (۲). بحار الأنوار: ج ۶۰ ص ۲۱۳ ح ۲۳. [۲]

می کنند- و نیز بی حرمتی به بزرگان و مشایخ علمی و تربیتی این شهر، راه هلاکت و نابودی معنوی را خواهند پیمود.

بنا بر این، جوانان قم باید نسبت به این هشدار، حساس باشند تا به دام منحرفان نیفتند.

۳. مصونیت قم از توطئه های دشمنان اسلام

سومین نکته مهمی که در این حدیث بدان اشاره شده، این است که انحراف جمعی از جوانان قم، تأثیری در عنایت ویژه خداوند سبحان به مردم این دیار نخواهد داشت و این شهر برای همیشه به عنوان پایگاه اصلی نشر معارف اهل بیت علیهم السلام از شر دشمنان اسلام، مصون و محفوظ خواهد ماند و زمینه ساز حکومت جهانی اسلام به رهبری امام مهدی- ارواحنا له الفداء- خواهد شد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نیز این معنا مورد تأکید قرار گرفته است:

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَدْفَعُ الْبَلَايَا عَنِ قُمْ وَأَهْلِهَا، وَمَا قَصَدَهُ جَبَّارٌ بِسُوءٍ إِلَّا قَصَمَهُ قَاصِمٌ الْجَبَّارِينَ. (۱)

فرشتگان، بلاها را از قم و مردم قم دور می کنند. هیچ ستمگری، آهنگ بدی به آنان نمی کند، مگر آن که در هم شکننده ستمگران، او را در هم می شکند.

افزون بر احادیثی که بدانها اشاره شد، احادیث دیگری نیز در باره اهمیت ویژه شهر قم به عنوان پایگاه معارف اهل بیت علیهم السلام و زمینه ساز حکومت جهانی امام مهدی -عجل الله فرجه-، از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است که با در نظر گرفتن تاریخ صدور آنها، از معجزات علمی این بزرگواران محسوب می شوند؛ زیرا حتی در زمان علامه مجلسی رحمه الله- که این احادیث را در بحار الأنوار ثبت می کرده-، فضای علمی امروز حوزه علمی قم، طبق محاسبات معمولی، قابل پیش بینی نبود، چه رسد به زمان صدور این احادیث.

ص: ۲۵۴

۱- (۱). بحار الأنوار: ج ۶۰ ص ۲۱۳ ح ۲۲. [۱]

اشاره

۸۹. الأمالی للطوسی: أخبرنا جماعه، عن أبي المفضل، قال: حدّثنا أبو أحمد عبيدالله بن الحسين بن إبراهيم العلوي، قال: حدّثني أبي، قال: حدّثني عبد العظيم بن عبد الله الحسنی الرازی فی منزله بالرّی، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الرضا عليه السلام، عن آباءه عليهم السلام، عن عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن جدّه عليّ بن أبي طالب عليه السلام، قال:

قُلْتُ أَرَبَعاً أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَصَدِيقِي بِهَا فِي كِتَابِهِ... قُلْتُ: «مَنْ جَهَلَ شَيْئاً عَادَاهُ»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ (۱). (۲)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام- به سند خود-: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «چهار سخن گفته ام که خداوند، مرا در قرآن، تأیید فرموده است... من گفته ام: هر که چیزی را نداند، با آن دشمنی می ورزد. پس خداوند نازل فرمود: بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن، احاطه نداشتند و هنوز تفسیرش به آنان نرسیده است.»

شرح

یکی از نشانه های افراد نادانی که به بیماری خوددانایی مبتلا هستند، «انکار مجهولات» است. مبتلایان به این بیماری، تصوّر می کنند اگر حقیقتی وجود داشت باید آنها از آن آگاه باشند و با تکیه بر این پندار، منکر حقایق می شوند که از آن، آگاهی ندارند. از این رو، با حقایق علمی، مخالفت می ورزند و با علمای حقیقی، دشمنی می کنند.

ص: ۲۵۵

۱- (۱). یونس: آیه ۳۹. [۱]

۲- (۲). الأمالی، طوسی: ص ۴۹۴ ح ۱۰۸۲، [۲] بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۲۸۳ ح ۳۳. [۳] نیز، ر. ک: همین کتاب: ح ۹۴.

امام علی علیه السلام با تعبیرهای گوناگونی، به این معنا اشاره فرموده است: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند»؛ «کسی که چیزی را نداند، از آن عیبجویی می کند»؛ «هیچ کس مانند نادانان، با دانشمندان مخالفت نمی کند»؛ «با آنچه نمی دانید، دشمنی موزید؛ چرا که بیشتر دانش، در آن چیزهایی است که شما نمی دانید». (۱)

در حدیث یاد شده، امام علیه السلام به این نکته اشاره کرده که حکمت های یاد شده، مورد تأیید قرآن و خداوند سبحان است و این نکته را روشن می کند که تکذیب و انکار حقایق قرآن توسط مخالفان آن و دشمنان اسلام، مبدأ علمی ندارد؛ بلکه ناشی از جهل آنهاست.

در حدیث دیگری، امام علیه السلام ضمن سفارش های بسیار ارزنده ای به فرزندش امام حسن علیه السلام، توضیحات بیشتری در باره نشانه های بیماری خوددانی و ویژگی های مبتلایان به این بیماری در مخالفت با حقایق علمی بیان می فرماید. متن حدیث، چنین است:

إِنَّ الْجَاهِلَ مَنْ عَدَّ نَفْسَهُ بِمَا جَهَلَ مِنْ مَعْرِفَةِ الْعِلْمِ عَالِمًا وَ بِرَأْيِهِ مُكْتَفِيًا، فَمَا يَزَالُ لِلْعُلَمَاءِ مُبَاعِدًا وَ عَلَيْهِمْ زَارِيًا، وَ لِمَنْ خَالَفَهُ مُخْطِئًا، وَ لِمَا لَمْ يَعْرِفْ مِنَ الْأُمُورِ مُضْمَلًا، فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الْأُمُورِ مَا لَمْ يَعْرِفْهُ أَنْكَرَهُ وَ كَذَّبَ بِهِ وَ قَالَ بِجَهَالَتِهِ: مَا أَعْرِفُ هَذَا، وَ مَا أَرَاهُ كَانًا، وَ مَا أَظُنُّ أَنْ يَكُونَ، وَ أَنَّى كَان؟ وَ ذَلِكَ لِثِقَتِهِ بِرَأْيِهِ وَ قَلَّةِ مَعْرِفَتِهِ بِجَهَالَتِهِ.

فَمَا يَنْفَكُ بِمَا يَرَى مِمَّا يَلْتَبِسُ عَلَيْهِ رَأْيُهُ مِمَّا لَا يَعْرِفُ لِلْجَهْلِ مُسْتَفِيدًا، وَ لِلْحَقِّ مُنْكَرًا، وَ فِي الْجَهَالَةِ مُتَحَيِّرًا، وَ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ مُسْتَكْبِرًا. (۲)

به راستی که نادان، کسی است که خود را در آنچه نمی داند، دانا شمرد و به اندیشه و رأی خویش، اکتفا ورزد، و همیشه از عالمان، دوری گزیند و آنان را نکوهش کند، و آن را که با او مخالفت ورزد، خطا کار قلمداد کند، و هر چیزی را که نمی شناسد، گم راه کننده معرفی نماید. پس هر زمان که بر او چیزی عرضه شود که

ص: ۲۵۶

۱- (۱). ر.ک: دانش نامه عقاید اسلامی: ج ۲ ص ۴۵ [۱] نشانه های نادانی و دشمنی با دانش و دانشمند).

۲- (۲). تحف العقول: ص ۷۳، بحار الأنوار: ج ۷۷ ص ۲۰۳ ح ۱. [۲]

آن را نمی شناسد، انکار می کند و آن را دروغ می شمرد و از روی نادانی می گوید:

«این را نمی شناسم و گمان نکنم در گذشته وجود داشته یا این که در آینده محقق گردد». این همه، بر پایه اعتماد به اندیشه خویش و شناخت اندک از نادانی خویش است. در نتیجه، به دلیل خوددانی بی خیالی، پیوسته به جهل خود می افزاید، منکر حقیقت می گردد، در نادانی خویش سرگردان می شود و از طلب دانش، سر باز می زند. (۱)

به عنوان مثال، اگر هزار سال پیش، به کسی که به بیماری خوددانی مبتلا بود، گفته می شد که: «موجودات بسیار ریزی وجود دارند که چشم غیر مسلح، آنها را نمی بیند و همانها سبب بیماری های جسمی اند»، یا به وی گفته می شد که: «خون در بدن، گردش می کند و اگر از حرکت باز ایستد، آدمی می میرد»، یا گفته می شد که:

«ماده، از ذرات ریزی تشکیل شده است و هر جزئی، خود از ذره های ریزتر تشکیل شده و در آن جزء، الکترون ها بر گرد پروتون ها و نیز هسته ها با سرعت سرسام آوری می چرخند و آدمی زادگان از این ذره، اسلحه های ویرانگر می سازند که می تواند در چند لحظه، به حیات کره زمین پایان دهد»، بی تردید، چنین شخصی، همه این پیشگویی ها را نفی می کرد و آنها را خرافه و خیال می شمرد و گمان می کرد که اگر چنین حقایقی وجود داشت، وی آنها را شناخته بود و چون او از این چیزها آگاهی ندارد، هر که چنین ادعایی کرده، باید تکذیب شود و رأی او غیر علمی و بر خلاف واقع دانسته شود.

امام علی علیه السلام در تبیین علت این گونه برخورد با حقایق مجهول می فرماید:

وَذَلِكَ لِثِقَتِهِ بِرَأْيِهِ وَقَلِّهِ مَعْرِفَتِهِ بِجِهَالَتِهِ.

این [اظهار نظرها]، به جهت اعتماد به رأی خویش و آگاهی اندک از مجهولات خود است.

ص: ۲۵۷

۱- (۱). از آن جا که ترجمه تحت اللفظی این عبارت، برای خواننده فارسی زبان نامفهوم بود، مضمون آن به فارسی برگردانده شد.

به سخن دیگر، اگر این منکران حقیقت، اندازه نادانی خود را می دانستند و می فهمیدند که معلومات آنها در برابر مجهولاتشان، به حساب نمی آید، این چنین بر پندارهای خود، اعتماد نمی ورزیدند و آنچه را بدان علم ندارند، انکار نمی کردند.

امام علی علیه السلام در ادامه توصیف آثار زیانبار این بیماری خطرناک می فرماید:

در نتیجه، از ناحیه آرای غلطی که افکار نادرست بر او مشتبه کرده و از طریق آنچه نمی شناسد، پیوسته بر نادانی می افزاید و حق را انکار می کند.

این، بزرگ ترین زیان خوددانا بینی است که نه تنها بیمار را در نادانی نگه می دارد و بر جهل مرگش می افزاید، بلکه به تدریج، نادانی های نوینی به صورت علم برای او پدیدار می کند و راه درمان، بیش از پیش بر او مسدود می گردد. (۱)

ص: ۲۵۸

۱- (۱). برای توضیح بیشتر در باره این حدیث، ر.ک: دانش نامه عقاید اسلامی: ج ۱ ص ۱۱۳-۱۲۴. [۱]

اشاره

۹۰. مسائل علی بن جعفر: حدّثنی محمّد بن موسی بن المتوکل، قال: حدّثنا علی بن الحسین السعد آبادی، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال:

حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... لَيْسَ لَكَ أَنْ تَسْمَعَ مَا شِئْتَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: إِنَّ السَّمْعَ وَالبَصَرَ وَالفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۱). (۲)

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به سند خود-: امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «روا نیست که به هر چیزی گوش فرا دهی؛ زیرا خداوند می فرماید: همانا گوش و چشم و دل، همه مسئول اند.»

شرح

این حکمت، اشاره دارد به یکی از وظایف مهم پیروان قرآن که متأسفانه غالباً قریب به اتفاق مسلمانان، از آن غفلت دارند. نکات قابل توجه در تبیین آن، عبارت اند از:

۱. مسلمان، حق ندارد هر صدایی را بشنود و به هر سخنی گوش فرا دهد؛ زیرا قرآن کریم، گوش انسان را مسئول شنیده های خود می داند، و روزی انسان در مورد شنیده های خود، مورد بازخواست قرار می گیرد. بنا بر این، رهاسازی گوش، حرام و مراقبت از آن، واجب است.

۲. برای امتثال این دستور العمل قرآنی، مسلمان باید احکام شنیدن را بداند تا بتواند از شنیده های خود مراقبت کند و از چیزهایی که شنیدن آن حرام است، دوری نماید.

ص: ۲۵۹

۱- (۱). اسراء: آیه ۳۶. [۱]

۲- (۲). مسائل علی بن جعفر: ص ۳۴۳-۳۴۴ ح ۸۴۷، [۲] بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۱۶ ح ۱۳. [۳] نیز، ر.ک: همین کتاب: ح ۹۹.

۳. شنونده، شریک گوینده است. اگر سخن گوینده صواب و دارای ثواب باشد، شنونده، در ثواب آن شریک است، چنان که در حدیثی آمده: «شنونده ذکر خدا، ذاکر است» (۱) و اگر سخن گوینده گناه و دارای عقاب باشد، شنونده نیز در عقاب آن، شریک خواهد بود، چنان که در حدیثی آمده «شنونده غیبت، دومین غیبت کننده است» (۲) و یا «شنونده سخن زشت، شریک گوینده است» (۳).

۴. مسلمان، حق ندارد در مجالسی شرکت کند که می داند ناچار است به آنچه حرام است گوش فرا دهد و اگر ندانسته وارد چنین مجالسی شد، پس از آگاهی، فوراً باید آن را ترک نماید. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسُ فِي مَجْلِسٍ يُسَبُّ فِيهِ إِمَامٌ، أَوْ يُغْتَابُ فِيهِ مُسْلِمٌ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴). (۵)

هر کس به خدا و روز واپسین ایمان دارد، نباید در مجلسی بنشیند که در آن به امامی دشنام داده می شود یا از مسلمانی غیبت می شود. خداوند در کتاب خود می فرماید: چون بینی کسانی در آیات ما [از روی عناد] گفتگو می کنند، از آنها روی گردان شو تا به سخنی جز آن پردازند، و اگر شیطان، تو را به فراموشی افکند، چون به یاد آمد، با آن مردم ستمکار منشین.

۵. در این باره، شیخ صدوق رحمه الله آورده است:

مردی به امام صادق علیه السلام گفت: همسایگانی دارم که آنان را کنیزکانی است که آواز می خوانند و عود می نوازند. گاهی اوقات، به مستراح که می روم، برای این که ساز

ص: ۲۶۰

۱- (۱). سامع ذکر الله ذاکر (میزان الحکمه: ج ۵ ص ۴۰۲ ح ۹۰۷۴). [۱]

۲- (۲). سامع الغیبه أحد المغتائبین (میزان الحکمه: ج ۵ ص ۴۰۳ ح ۹۰۷۸). [۲]

۳- (۳). سامع هُجْر القول شریک القائل (میزان الحکمه: ج ۵ ص ۴۰۳ ح ۹۰۷۷). [۳]

۴- (۴). انعام: آیه ۶۸. [۴]

۵- (۵). بحار الأنوار: ج ۷۵ ص ۲۴۶ ح ۹. [۵]

و آواز آنها را بشنوم، نشستم را طول می‌دهم.

امام علیه السلام به او فرمود: «این کار را نکن».

مرد گفت: به خدا سوگند، با قصد، این کار را نمی‌کنم؛ بلکه آوازی است که با گوشم می‌شنوم.

امام علیه السلام فرمود: «عجبا از تو! مگر نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: همانا گوش و چشم و دل، از همه اینها بازخواست می‌شود؟».

آن مرد گفت: انگار این آیه کتاب خداوند عز و جل را از هیچ عرب و عجمی نشنیده بودم. پس این عمل خود را ترک می‌کنم و از خدای بزرگ، آمرزش می‌طلبم. [\(۱\)](#)

ص: ۲۶۱

۱- (۱). کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۱ ص ۸۰ ح ۱۷۷.

۹۱. الأمالی للصدوق: حدّثنا صالح بن عیسی بن أحمد بن محمد العجلی، قال: حدّثنا محمد بن محمد بن علی، قال: حدّثنا محمد بن الفرّج الرویانی، قال: حدّثنا عبد الله بن محمد العجلی، قال: حدّثنی عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن أبیه، عن أبان مولی زید بن علی، عن عاصم بن بهدله، قال:

قال لی شریح القاضی: اشتريت داراً بثمانین دیناراً، وکتبت کتاباً، وأشهدتُ عدولاً، فبلغ ذلك أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، فبعث إليّ مولاة قنبراً فأتيته، فلما أن دخلتُ عليه قال: يا شريح! اشتريت داراً، وکتبت کتاباً، وأشهدتُ عدولاً، ووَزَنْتُ مالاً؟ قلتُ: نعم.

قال: يا شريح! اتق الله، فإنه سيأتيك من لا ينظر في كتابك ولا يسأل عن بينتك حتى يخرجك من دارك شاخصاً، ويسلمك إلى قبرك خالصاً، فانظر أن

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به سند خود- عاصم بن بهدله گفت که: شریح قاضی به من گفت: خانه ای را به هشتاد دینار خریدم و در این باره نوشته ای (سندی) هم رد و بدل نمودم و چند نفر عادل را هم گواه گرفتم. خبر به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام رسید. ایشان غلام خود، قنبر، را برای احضار من فرستاد و من هم خدمت ایشان رسیدم. هنگامی که بر ایشان وارد شدم، فرمود: «ای شریح! شنیده ام خانه ای خریده ای و نوشته ای رد و بدل کرده ای و گواهانی گرفته ای و پول هایی خرج نموده ای».

گفتم: درست است.

فرمود: «ای شریح! از خدا بترس. همانا به همین زودی، کسی نزد تو خواهد آمد که در نامه ات نظر نمی کند و از گواهی نمی پرسد. تو را از منزلت بیرون کرده، به قبرستان تسلیمت می کند. پس بنگر که این خانه را از غیر مالکش نخریده باشی، و

لَا تَكُونِ اشْتَرَيْتَ هَذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكِهَا، وَوَزَنْتَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا؛ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا شَرِيحُ! فَلَوْ كُنْتَ عِنْدَمَا اشْتَرَيْتَ هَذِهِ الدَّارَ أَتَيْتَنِي، فَكَتَبْتُ لَكَ كِتَابًا عَلَى هَذِهِ النُّسخَةِ، إِذَا لَمْ تَشْتَرِهَا بِدِرْهَمَيْنِ.

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا كُنْتَ تَكْتُبُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟!

قَالَ: كُنْتُ أَكْتُبُ لَكَ هَذَا الْكِتَابَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ مِنْ مَيِّتٍ اذْعَجَ بِالرَّحِيلِ، اشْتَرَى مِنْهُ دَارًا فِي دَارِ الْغُرُورِ، مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ إِلَى عَسْكَرِ الْهَالِكِينَ. وَتَجَمَعَ هَذِهِ الدَّارُ حُدُودًا أَرْبَعَةً: فَالْحَدُّ الْأَوَّلُ مِنْهَا يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْأَفَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّانِي مِنْهَا يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْعَاهَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّلَاثُ مِنْهَا يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ مِنْهَا يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِي وَالشَّيْطَانِ الْمَغْوِي، وَفِيهِ يُشْرَعُ بَابُ هَذِهِ

بهای آن را از غیر حلال نداده باشی که در این صورت، در دنیا و آخرت، زیان خواهی کرد.

ای شریح! اگر آن گاه که می خواستی خانه ای بخری، در نزد من حاضر می شدی، برایت نوشته ای می نوشتم که در آن صورت، خانه را [حتی] به دو درهم نمی خریدی».

گفتم: ای امیر مؤمنان! چه می خواستی بنویسی؟

فرمود: «نامه ای به این مضمون برایت می نوشتم: به نام خداوند بخشنده مهربان. این است آنچه خریده است بنده ذلیل، از مرده ای که به همین زودی کوچانده می شود. او در دنیای فریبنده، منزلی خریده است که در کوی فانی شوندگان و سپاه نابودان جای دارد، و حدود چهارگانه این منزل، بدین ترتیب است: حد اول، منتهی است به آفت ها؛ دوم، منتهی

است به مرض ها؛ سوم، منتهی است به مصیبت ها؛ چهارم، منتهی است به پرتگاه و شیطان فریب دهنده، که در این خانه، از همین حد چهارم گشوده می شود.

این بنده فریفته آرزوها، از بنده ای که مُشرف به مرگ است، خانه ای را خرید و خود را از عزت قناعت بیرون برد و در ذلت طالبان دنیا درآورد. زیانی که این

اشترى هذا المفتون بالأمل من هذا المزعج بالأجل جميع هذه الدار، بالخروج من عز القنوع والدخول في ذل الطلب، فما أدرك هذا المشتري فيما اشترى منه من درك، فعلى مبلى أجسام الملوك، وسالب نفوس الجبابره، مثل كسرى وقيصير وتبع وحمير، ومن جميع المال إلى المال فأكثر، وبنى فشيئاً، ونجد فخر ف، وادخر بزعمه للولد، إشخاصهم جميعاً إلى موقوف الغرض لفصل القضاء، وخسر هنالك المبطلون.

شهد على ذلتك العقل إذا خرج من أسر الهوى ونظر بعين الزوال لأهل الدنيا، وجمع منادى الزهد يُنادى في عرصاتهما: ما أبين الحق لذي عينين! إن الرحيل أحد اليومين، تزودوا من صالح الأعمال، وقربوا الآمال بالآجال، فقد دنت الرحلة والزوال. (۱)

خریدار از جنس متحمل می شود، بر عهده تباه کننده اجسام و گیرنده جان پادشاهان ستمگری مانند کسرا، قیصر، تبع، و حمیر است. آن کس که ثروت ها را روی هم انباشت، و اموال را روز به روز افزود، ساختمان های بلند و بناهای محکم ساخت، آنها را زینت داد و آراست، و پنداشت که ثروت ها را برای فرزندان ذخیره کرده است.

این ثروتمندان برای عرضه اعمال [در پیشگاه پروردگار]، حاضر می شوند تا حکم قطعی در باره شان صادر گردد و در آن جا باطل گروندگان، زیان خواهند دید.

شاهد این گفتار، عقل است، هر گاه که از اسارت هوس بیرون گردد و با چشم های عبرت بین، به زوال دنیا نظر افکند و به منادی زهد که فریاد می زند، گوش فرا دهد که می گوید: حق برای کسی که دو چشم بینا داشته باشد، بسیار روشن است. کوچ نمودن از دنیا، از دو روز، بیرون نیست [و امروز یا فردا از دنیا خواهید رفت]. از اعمال شایسته توشه بردارید، و آرزوها را به مرگ ها نزدیک کنید؛ چرا که کوچ کردن و فانی شدن، نزدیک است.

۹۲. الأمالی للصدوق: حدّثنا علی بن أحمد، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبد الله الكوفی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، قال:

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ مُوسَى: إِلَهِي! مَا جَزَاءُ مَنْ شَهِدَ أَنِّي رَسُولُكَ وَنَبِيُّكَ وَأَنَّكَ كَلَّمْتَنِي؟

قال: يا موسى! تأتيه ملائكتي فتبشّره بجنّتي.

قال موسى عليه السلام: إلهي! فما جزاء من قام بين يديك يُصَلِّي؟

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام: امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت، موسی گفت: خدایا! پاداش کسی که گواهی دهد من، فرستاده و پیامبر تو هستم و تو با من سخن گفتی، چیست؟

فرمود: ای موسی! فرشتگانم در نزد او حاضر می شوند و وی را به بهشت من مژده می دهند.

موسی علیه السلام گفت: خدایا! پاداش کسی که در پیشگاه تو بایستد و نماز بخواند، چیست؟

قال: يا موسى! اباهي به ملائكتي راعياً وساجداً، وقائماً وقاعداً، ومن باهيت به ملائكتي لم اعذبهُ.

قال موسى عليه السلام: إلهي! فما جزاء من أطعم مسكيناً ابتغاءً وجهك؟

قال: يا موسى! أمرٌ مُنادياً يُنادي يومَ القيامةِ على رؤوسِ الخلائقِ: إنَّ فلانَ بنَ فلانٍ من عُتقاءِ اللهِ مِنَ النَّارِ.

قال موسى عليه السلام: إلهي! فما جزاء من وصل رحمه؟

قال: يا موسى! انسيءُ له أجله، وأهونُ عليه سكراتِ الموتِ، ويُناديه خزنةُ الجنةِ: هلُمَّ إلينا فادخل من أي أبوابها شئت.

قال موسى عليه السلام: إلهي! فما جزاء من كفَّ أذاه عن الناسِ وبَدَلَ معروفه لهم؟

فرمود: ای موسی! به رکوع و سجود و ایستادن و نشستن او به فرشتگانم مباحات خواهم کرد، و کسی را که من به عمل او افتخار کنم، عذاب نخواهم نمود.

موسی علیه السلام گفت: خدایا! پاداش کسی که برای رضای تو نیازمندی را سیر کند، چیست؟

فرمود: ای موسی! روز قیامت، امر می کنم که در میان آفریده ها فریاد بزنند: "فلانی پسر فلانی، از آزاد شدگان خدا از دوزخ است".

موسی علیه السلام گفت: خدایا! پاداش کسی که با خویشاوندانش پیوند داشته باشد، چیست؟

فرمود: ای موسی! مرگ او را به تأخیر خواهم انداخت و سختی های مرگ را بر او آسان خواهم نمود، و کارگزاران بهشت، او را ندا خواهند داد: "به سوی ما شتاب کن و از هر دری که میل داری، به بهشت وارد شو".

موسی علیه السلام گفت: خدایا! پاداش کسی که از آزار مردم دست بردارد و با آنها به نیکی رفتار نماید، چیست؟

قال: يا موسى! تُناديه النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: لا سَبِيلَ لِي عَلَيْكَ.

قال: إلهي! فما جزاء من ذَكَرَكَ بِلسانِهِ وَقَلْبِهِ؟

قال: يا موسى! اظْلُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِظِلِّ عَرْشِي، وَأَجْعَلُهُ فِي كَنْفِي.

قال: إلهي! فما جزاء من تلا حِكْمَتَكَ سِرًّا وَجَهْرًا؟

قال: يا موسى! يَمُرُّ عَلَي الصُّرَاطِ كَالْبَرْقِ.

قال: إلهي! فما جزاء من صَبَرَ عَلَي أَذَى النَّاسِ وَشَتَمِهِمْ فِيكَ؟

قال: أَعَيْنُهُ عَلَي أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

قال: إلهي! فما جزاء من دَمِعَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَتِكَ؟

قال: يا موسى! أَقْبَى وَجْهَهُ مِنْ حَرِّ النَّارِ، وَأَوْمِنُهُ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ.

قال: إلهي! فما جزاء من تَرَكَ الْخِيَانَةَ حِيَاءً مِنْكَ؟

فرمود: ای موسی! آتش دوزخ به او ندا خواهد داد: "تو را به سوی من راهی نیست".

موسی علیه السلام گفت: خدایا! پاداش کسی که تو را به زبان و دل خود یاد کند، چیست؟

فرمود: ای موسی! او را روز قیامت در سایه عرش خود قرار می دهیم و در تحت حمایت خویش حفظ می کنم.

گفت: خدایا! پاداش کسی که کتاب حکمت تو را در نهان و آشکارا بخواند، چیست؟

فرمود: ای موسی! او از صراط، مانند برق خواهد گذشت.

گفت: خدایا! پاداش کسی که بر اذیت و آزار مردم و دشنام آنها به خاطر تو شکیبایی ورزد، چیست؟

فرمود: [ای موسی!] او را در سختی های روز قیامت، کمک خواهیم کرد.

گفت: خدایا! پاداش کسی که از خوف تو گریه کند، چیست؟

فرمود: ای موسی! چهره او را از آتش، نگه خواهیم داشت و او را از وحشت روز قیامت، ایمن خواهیم ساخت.

گفت: خدایا! پاداش کسی که برای شرم از تو خیانت را ترک کند، چیست؟

قال: يا موسى! له الأمان يوم القيامة.

قال: إلهي! فما جزاء من أحب أهل طاعتك؟

قال: يا موسى! احرمه على ناري.

قال: إلهي! فما جزاء من قتل مؤمناً متعمداً؟

قال: لا أنظر إليه يوم القيامة ولا أقبل عثرته.

قال: إلهي! فما جزاء من دعا نفساً كافرة إلى الإسلام؟

قال: يا موسى، آذن له في الشفاعة يوم القيامة لمن يريد.

قال: إلهي! فما جزاء من صلى الصلوات لوقتها؟

قال: أعطيه سؤلته، وأبيح له جنتي.

قال: إلهي! فما جزاء من أتم الوضوء من خشيتك؟

فرمود: ای موسی! او در روز قیامت، در امان است.

گفت: خدایا! پاداش کسی که اطاعت کنندگان تو را دوست بدارد، چیست؟

فرمود: ای موسی! او را بر آتش [غضب] خود، حرام خواهم ساخت.

گفت: خدایا! سزای کسی که از روی قصد و عمد، مؤمنی را بکشد، چیست؟

فرمود: [ای موسی!] در روز قیامت، نظر رحمت به او نخواهم داشت و از لغزش وی در نخواهم گذشت.

گفت: خدایا! پاداش کسی که کافری را به اسلام دعوت کند، چیست؟

فرمود: ای موسی! او را در روز قیامت، اذن خواهم داد که برای هر کسی که بخواهد، شفاعت کند.

گفت: خدایا! پاداش کسی که نمازها را در اوقاتش ادا کند، چیست؟

فرمود: [ای موسی!] خواسته هایش را اجابت خواهم کرد و بهشتم را بر او مباح خواهم ساخت.

گفت: خدایا! پاداش کسی که از ترس تو وضو را کامل کند، چیست؟

قَالَ: أَبْعَثْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ نُورٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَتَلَوُّ.

قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ لَكَ مُحْتَسِبًا؟

قَالَ: يَا مُوسَى! أُفِيئُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَقَامًا لَا يَخَافُ فِيهِ.

قَالَ: إِلَهِي! فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ يُرِيدُ بِهِ النَّاسَ؟

قَالَ: يَا مُوسَى! ثَوَابُهُ كَثُوبٌ مَن لَمْ يَصُمه. (۱)

فرمود: [ای موسی!] او را در روز قیامت، در حالی بر می انگیزانم که نور درخشانی در میان چشمانش باشد.

گفت: خدایا! پاداش کسی که برای رضای تو، ماه رمضان را روزه بگیرد، چیست؟

فرمود: ای موسی! او را در روز قیامت، در جایی قرار خواهم داد که از [هول و وحشت] آن روز نترسد.

گفت: خدایا! پاداش کسی که برای مردم روزه بگیرد، چیست؟

فرمود: ای موسی! ثواب او، مانند کسی است که روزه نگرفته است.

ص: ۲۶۹

۱- (۱). الأملی، صدوق: ص ۲۷۶ ح ۳۰۷، [۱] بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۳۲۷ ح ۴. [۲]

۹۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو تَرَابٍ عَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ عَنِ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتُوا، فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا».

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَوْ تَكَاشَفْتُمْ مَا تَدَأَفْتُمْ».

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام: به امام جواد علیه السلام گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما.

فرمود: «پدرم، از جدّم و او از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مردم همواره در خیرند تا آن وقت که با یکدیگر تفاوت داشته باشند. پس هر گاه با هم برابر شوند، هلاک می شوند».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اگر از درونِ همدیگر آگاه می شدید، یکدیگر را دفن نمی کردید».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعَوْا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَدَّ عَوْهُمْ بِطَلَاقِهِ الْوَجْهَ وَحُسْنِ اللَّقَاءِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعَوْا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَدَّ عَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ».

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ عَتَبَ عَلَى الزَّمَانِ طَالَتْ مَعْتَبَتُهُ».

فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تَوْرِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ».

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: شما هرگز نمی توانید مردم را با مالی که در دست دارید، برخوردار کنید. پس آنان را با گشاده رویی و خوش رویی برخوردار کنید؛ چرا که من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: "شما نمی توانید با اموالتان به مردم رسیدگی نمایید؛ پس با اخلاق خود به آنان یاری دهید».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که زمان [خود] را سرزنش کند، ناراحتی او به طول خواهد انجامید».

به ایشان گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همنشینی با بدان، موجب بدبینی به نیکان است».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ».

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ».

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ».

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ».

فرمود: «پدرم، از جدم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بد توشه ای است برای روز قیامت، دشمنی کردن با بندگان خدا!».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ارزش هر انسانی، بسته به اعمالی است که موجب نیک نامی او گردد».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای فرزند پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مرد در زیر زبان خود، پنهان است».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: شخصی که اندازه خود را بداند، هیچ گاه هلاک نمی شود».

قال: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ».

قال: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ وَتَّقَ بِالزَّمَانِ صُرِعَ».

قال: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «خَاطَرَ بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَغْنَى [بِرَأْيِهِ]» (١).

قال: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينِ».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

برنامه ریزی پیش از کار، تو را از پشیمانی، در امان نگه می دارد».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش برایم روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس به زمان اعتماد کرد، زمین خورد».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش برایم روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس احساس بی نیازی کند، خود را به خطر انداخته است».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: یکی از دو راحتی و آسایش، قلت اهل و عیال است».

قال: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ دَخَلَ الْعُجْبَ هَلَكَ».

قال: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ».

قال: فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنِي يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنِ جَدِّي، عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ رَضِيَ بِالْعَافِيَةِ مِمَّنْ دُونَهُ، رُزِقَ السَّلَامَةَ مِمَّنْ فَوْقَهُ».

قال: فَقُلْتُ لَهُ: حَسْبِي. (١)

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس گرفتار خودبینی گردد، هلاک خواهد شد».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که به عوض یقین داشته باشد بذل و بخشش می کند».

گفتم: بیشتر برایم بفرما، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «پدرم، از جدّم، از پدرانش نقل نمود که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس با گذشت از زیردستان خشنود گردد، از [آزار] مافوق خود در سلامت خواهد بود».

گفتم: مرا بس است!

ص: ۲۷۴

۱- (۱). عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۳-۵۴، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۳۸۵ ح ۱۰. [۲]

۹۴. الأمامی للطوسی: أخبرنا جماعه عن أبي المفضل، قال: حدثنا أبو أحمد عبيد الله بن الحسين بن إبراهيم العلوي، قال: حدثني أبي، قال: حدثني عبد العظيم بن عبد الله الحسنی الرازی- فی منزله بالری- عن أبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام، عن آبائه عليهم السلام، عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن جدّه علي بن أبي طالب عليهم السلام، قال:

قُلْتُ أَرْبَعًا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَصَدِيقِي بِهَا فِي كِتَابِهِ:

قُلْتُ: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ، فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى:

وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ (۱).

قُلْتُ: «مَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَادَاهُ»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ (۲).

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام- به نقل از امام جواد، از پدرانش-: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «چهار سخن گفتم که خداوند، مرا در قرآن، تأیید فرموده است. من گفتم:

آدمی در پس زبان خود، پنهان است. پس هر گاه زبان به سخن بگشاید، شناخته می شود. پس خداوند متعال نازل فرمود: همانا آنان را از طرز سخن گفتنشان می شناسی .

من گفتم: هر کس چیزی را نداند، با آن چیز به مخالفت بر می خیزد. پس خداوند متعال نازل فرمود: بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن، احاطه نداشتند و تاویل آن به آنان نرسیده بود.

ص: ۲۷۵

۱- (۱). محمد: آیه ۳۰. [۱]

۲- (۲). یونس: آیه ۳۹. [۲]

قُلْتُ: «قَدْرٌ-أَوْ قَالَ: قِيمَةٌ-كُلُّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي قِصَّةِ طَالُوتَ: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ (١).

قُلْتُ: «الْقَتْلُ يُقَالُ الْقَتْلُ»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (٢). (٣)

من گفتم: ارزش-یا اندازه-هر کس به میزان دانش و هنر اوست. خداوند در داستان طالوت نازل فرمود: در حقیقت، خدا او را برای شما برگزیده و او را در دانش و نیروی بدن، بر شما برتری بخشیده است .

گفتم: کشتن قاتل (قصاص) کشتار را [در جامعه] کم می کند. خداوند نازل فرمود:

ای خردمندان! شما را در قصاص، زندگانی است.

ص: ۲۷۶

۱- (١). بقره: آیه ۲۴۷. [١]

۲- (٢). بقره: آیه ۱۷۹. [٢]

۳- (٣). الأملی، طوسی: ص ۴۹۴ ح ۱۰۸۲، [۳] بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۲۸۳ ح ۳۳. [۴]

۹۵. الأمالی للطوسی: حدّثنا الشیخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی، قال: أخبرنا الحسین بن عبیدالله، عن علی بن محمّد بن محمّد العلوی، قال: حدّثنی محمّد بن موسی الرّقی، قال: حدّثنی علی بن محمّد بن أبی القاسم، عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن أبیه، عن أبان مولى زید بن علی، عن عاصم بن بهدله، عن شریح القاضی، قال:

قال أمير المؤمنين عليه السلام لأصحابه يوماً وهو يعظهم:

تَرَضُّدُوا مَوَاعِيدَ الْأَجَالِ وَبَاشِرُوهَا بِمَحَاسِنِ الْأَعْمَالِ، وَلَا تَرَكَنُوا إِلَى ذَخَائِرِ الْأَمْوَالِ فَتَخْلِيَكُمْ خَدَائِعَ الْأَمَالِ، إِنَّ الدُّنْيَا خَدَاعَةٌ صَرَاعَةٌ، مَكَارَةٌ غَزَارَةٌ سَيِّحَارَةٌ، أَنْهَارُهَا لَامِعَةٌ، وَثَمَرَاتُهَا يَانِعَةٌ، ظَاهِرُهَا سُيْرُورٌ، وَبَاطِنُهَا غُرُورٌ، تَأْكُلُكُمْ بِأَضْرَاسِ الْمَنِيَا، وَتُبِيرُكُمْ بِأَتْلَافِ الرَّزَايَا، لَهْمٌ بِهَا أَوْلَادُ الْمَيُوتِ، وَآثَرُوا زِينَتَهَا فَطَلَبُوا رُبَّتَبَهَا، جَهَلَ الرَّجُلُ، وَمِنَ ذَلِكُ الرَّجُلِ الْمَوْلُوعُ بِلَهْدَاتِهَا، وَالشَّيْءُ الْيَكُنُ إِلَى فَرَحَتِهَا، وَالْأَمِنْ لِعَدْرَتِهَا!

ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به سند خود، از شریح قاضی-: امیر مؤمنان علیه السلام روزی به اصحاب خود در ضمن موعظه فرمود: «مراقب وعده های مرگ باشید، و به کارهای نیک مباشرت کنید، و به اندوختن ثروت، میل نکنید؛ چرا که شما را به فریب آرزوهای دراز تسلیم می کند. همانا دنیا بسیار فریبکار و بسیار حيله گر و بسیار گول زن و جادوگر است و پشت آدمی را به خاک می رساند. جویبارهای دنیا، درخشان و میوه هایش رسیده اند. ظاهرش خوشایند و درونش فریب است. دنیا در ظاهر، موجب خوش حالی و در باطن، دارای حيله است. با دندان های مرگ، شما را می خورد، و با بلاهای ویرانگرش نابودتان می کند. آدمیان در دنیا، فرزندان مرگ هستند؛ ولی زینت دنیا را اختیار کردند و مقام آن را برگزیدند. خواهان دنیا نادان است، که به لذت های دنیا حریص است و به خوشی های آن، دل بسته و از فریب این

ص: ۲۷۷

دَارَتْ عَلَيْكُمْ بَصُورُ فِيهَا، وَرَمَتَكُمْ بِسَهَامٍ حُتُوفِهَا، فَهِيَ تَنْزِعُ أَرْوَاحَكُمْ نَزْعًا، وَأَنْتُمْ تَجْمَعُونَ لَهَا جَمْعًا، لِلْمَوْتِ تَوْلَدُونَ، وَإِلَى الْقُبُورِ تُنْقَلُونَ، وَعَلَى التُّرَابِ تُتَوَمَّنُونَ، وَإِلَى الدُّودِ تُسَلَّمُونَ، وَإِلَى الْحِسَابِ تُبْعَثُونَ.

يا ذَا الْحَيْلِ وَالْآرَاءِ، وَالْفِقْهِ وَالْأَنْبَاءِ! اذْكُرُوا مَصَارِعَ الْآبَاءِ، فَكَأَنَّكُمْ بِالنُّفُوسِ قَدْ سُئِلْتُمْ، وَبِالْأَبْدَانِ قَدْ عُرِّيْتُمْ، وَبِالْمَوَارِيثِ قَدْ قُسِّمَتْ، فَتَصَيِّرْ- يا ذَا الدَّلَالِ وَالْهَيْئَةِ وَالْجَمَالِ- إِلَى مَنْزِلِهِ شَعْنًا، وَمَحَلَّهُ غَبْرَاءً، فَتَنَوَّمْ عَلَى خَدِّكَ فِي لَحْدِكَ، فِي مَنْزِلِ قَلِّ زُورَاهُ، وَمَلِّ عَمِّيَّالَهُ، حَتَّى تُشَقَّ عَنِ الْقُبُورِ، وَتُبْعَثَ إِلَى النُّشُورِ، فَإِنْ خِمْ لَكَ بِالسَّعَادَةِ صِرْتِ إِلَى الْحُبُورِ، وَأَنْتَ مَلِكٌ مُطَاعٌ، وَأَمِنْ لَأِيْرَاعٍ، يَطُوفُ عَلَيْكُمْ وَلِدَانٌ كَأَنَّهُمْ الْجُمَانُ، بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ بِيَضَاءٍ لَمَدَّةً لِلشَّارِبِينَ، أَهْلُ الْجَنَّةِ فِيهَا يَتَنَعَّمُونَ، وَأَهْلُ النَّارِ فِيهَا يَعِدُّبُونَ، هُوَلاءِ فِي السُّنْدُسِ وَالْحَرِيرِ يَتَبَخَّرُونَ، وَهُوَلاءِ فِي الْجَحِيمِ وَالسَّعِيرِ يَتَقَلَّبُونَ، هُوَلاءِ تُحْشَى جَمَاعَتُهُمْ بِمَسْكِ الْجِنَانِ، وَهُوَلاءِ يُضْرَبُونَ بِمَقَامِعِ

جهان، آسوده. این دنیای در حال تغییر و تبدل، شما را در میان گرفته و با تیرهای مرگ، پیکرهای شما را هدف قرار داده است. دنیا جان های شما را می گیرد؛ ولی شما برای دنیا، ثروت جمع می کنید. شما برای مُردن متولّد می شوید و به قبرها منتقل می گردید و روی خاک ها می خوابید و تسلیم کرم ها می شوید و برای حساب، برانگیخته خواهید شد.

ای صاحبان چاره و اندیشه ها! ای اصحاب درایت و خردها! از جایگاه زمین خوردن پدران خود یاد کنید. زودا که جان ها ستاده شوند و بدن هایی عریان گردند و میراث در بین وارثان تقسیم شود. ای عشوه گر شکوهمند زیارو! اکنون به منزلی قدم می گذاری که پر از گرد و غبار و سنگ و کلوخ است. در این جا با چهره خود به روی خاک خواهی خفت، در حالی که این منزل، زائرش کم است و کمتر کسی از شما دیدن می کند، تا آن وقت که قبرت از هم بشکافتد و برای نشر مبعوث گردی. پس اگر زندگی تو به سعادت پایان یافته باشد، به شادکامی خواهی رسید، در حالی که پادشاه و فرمان روا می گردی و در امن و آسایش قرار می گیری که در آن بیم و هراسی به تو نخواهد رسید و برای خدمت گزاری شما، جوانانی گمارده شده اند که گویا دُر و

النيران، هؤلاء يعانقون الحور في الحجال، وهؤلاء يطوقون أطواقاً في النار بالأغلال، في قلبه فزع قد أعيا الأطباء، وبه داء لا يقبل الدواء.

يا من يسلم إلى الدود ويهدى إليه! اعتبر بما تسمع وترى، وقمل لعينيك تجفو لمدّة الكرى، وتفيض من الدموع بعد الدموع تترى، بيتك القبر بيت الأهوال والبلى، وغايتك الموت، يا قليل الحياء!

اسمع يا ذا الغفلة والتصريف، من ذى الوعظ والتعريف، جعل يوم الحشر يوم العرض والسؤال، والحباء والنكال، يوم تقلب إليه أعمال الأنام، وتخصى فيه جميع الآثام، يوم تذوب من النفوس أحداق عيونها، وتضع الحوامل ما فى بطونها، ويفرق بين كل نفس وحبسها، ويحار في تلك الأهوال عقل لبيها، إذ تنكرت الأرض بعد

مرواريدند. در دست آنها ظرف هایی نهاده شده که از آب خوشگوار و شیرین، پُر شده اند و بهشتیان را سیراب می کنند. بهشتیان در آن جا همواره در نعمت، و دوزخیان همواره در دوزخ در حال عذاب اند. بهشتیان در لباس های فاخر و زیبا به خود می بالند، و دوزخیان از حرارت آتش دوزخ، در خود می پیچند. آنان در بهشت، به مشک و عنبر خوش بو می شوند و اینان در دوزخ با گرزهای آتشین، کوبیده می گردند. آنها با حور العین در حجله ها هم آغوش اند و اینها در آتش با غل و زنجیرها بسته شده اند. اینک در دل من، دردی است که پزشکان، از معالجه آن حیران و عاجزند، و در آن، دردی است که دواپذیر نیست.

ای کسی که به مار و مور تسلیم می شوی! از آنچه شنیده و دیده ای، پند گیر. به دید گانت بگو تا از لذت خواب در گذرند و پی در پی، اشک بریزند. منزلگاه تو، سرانجام، قبر است؛ منزلی که در آن، بیم و هراس و پوسیدگی است. پایان زندگی ات مرگ است، ای کم شرم!

ای کسی که در غفلت و گم راهی فرو رفته ای! از واعظ ناصح بشنو. روز قیامت، هنگام عرضه اعمال و سؤال از افعال و اقوال بندگان و روز عطا کردن و عذاب نمودن است؛ روزی که اعمال بندگان در آن، زیر و رو می گردند و تمام گناهان به شمارش می آیند؛ روزی که از شدت حرارت، چشم ها آب می شوند و زنان باردار از هراس، سقط می نمایند و بین دوستان، جدایی می افتد و از هیبتش، عقل خردمندان، سر در گم

حُسْنِ عِمَارَتِهَا، وَتَبَدَّلَتْ بِالْخَلْقِ بَعْدَ أَنْبِقِ زَهْرَتِهَا.

أَخْرَجَتْ مِنْ مَعَادِنِ الْغَيْبِ أَنْقَالَهَا، وَنَفَضَتْ إِلَى اللَّهِ أَحْمَالَهَا، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الْجَدُّ إِذْ عَايَنُوا الْهَوْلَ الشَّدِيدَ فَاسْتَكَانُوا، وَعُغِرَ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ فَاسْتَبَانُوا، فَانْشَقَّتِ الْقُبُورُ بَعْدَ طَوْلِ انْطِبَاقِهَا، وَاسْتَسَلَمَتِ النَّفُوسُ إِلَى اللَّهِ بِأَسْبَابِهَا.

كُشِفَ عَنِ الْآخِرَةِ غِطَاؤُهَا، وَظَهَرَ لِلْخَلْقِ أَنْبَاؤُهَا، فَدَكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا، وَمُدَّتْ لِأَمْرِ يُرَادُ بِهَا مَدًّا مَدًّا، وَاشْتَدَّ الْمُتَارُونَ إِلَى اللَّهِ شَدًّا شَدًّا، وَتَرَاخَفَتِ الْخَلَائِقُ إِلَى الْمَحْشَرِ زَحْفًا زَحْفًا، وَرُدَّتِ الْمُجْرِمُونَ عَلَى الْأَعْقَابِ رَدًّا رَدًّا، وَحَدَّ الْأَمْرُ - وَيَحِيكَ يَا إِنْسَانَ - حَدًّا حَدًّا، وَقُرَّبُوا لِلْحِسَابِ فَرْدًا فَرْدًا، وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صِفًّا صِفًّا، يَسْأَلُهُمْ عَمَّا عَمِلُوا حَرْفًا حَرْفًا، فَجِيءَ بِهِمْ عُرَاهُ الْأَبْدَانِ، خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ، أَمَامَهُمُ الْحِسَابُ، وَمِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ يَسْمَعُونَ زَفِيرَهَا، وَيَرَوْنَ سَعِيرَهَا.

خواهد شد. زمین پس از آبادانی، به حالت خرابی خواهد افتاد و نزهت آن به خارستانی، بدل خواهد گردید.

روز قیامت، زمین گوهرهای گران بهای خود را از معادن غیب، خارج خواهد ساخت و آنچه را که در بر دارد، به سوی خداوند، حمل خواهد کرد؛ روزی که با دیدن اوضاع هولناک، تلاش، هیچ ثمری ندارد و از این رو، افتادگی پیشه می کنند، و سیمای گناهکاران، مجرم بودن آنها را می فهماند. روز قیامت، قبرها پس از مدتی که به هم آمده بودند، باز می گردند، و مردمان با وسایلشان تسلیم خداوند خواهند شد.

در این هنگام، پرده از آخرت برداشته می شود و اخبار آن برای مردمان، عیان می گردد. زمین متلاشی می شود، کوه های آن به هم فرو می ریزد، پستی و بلندی آن از بین می رود و هموار می گردد.

اینان در این روز برای خود، یاری کننده و دوستی نمی بینند که آنها را از این ذلت، پناه دهد. این مردم، با شتاب به جایگاه های حشر و جمع شدن رو می آورند و به سوی محشر رانده می شوند. در این هنگام، آسمان ها به دست قدرت پروردگار، در هم پیچیده می گردند، مانند پیچیده شدن اوراق کتاب. بندگان، هنگام عبور از صراط،

فَلَمْ يَجِدُوا نَاصِرًا وَلَا وَلِيًّا يُجِيرُهُمْ مِنَ الدَّلِّ، فَهُمْ يَعْدُونَ سِرَاعًا إِلَى مَوَاقِفِ الحَشْرِ، يُسَاقُونَ سَوْقًا، فَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ كَطَيِّ السَّجْلِ لِلْكَتُبِ، وَالْعِبَادُ عَلَى الصَّرَاطِ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ، يُظَنُّونَ أَنَّهُمْ لَا يَسْلَمُونَ، وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَتَكَلَّمُونَ، وَلَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ.

قَدْ خْتِمَ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ، وَاسْتَنْطَقَتْ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، يَا لَهَا مِنْ سَاعَةٍ مَا أَشْجَى مَوَاقِعَهَا مِنَ الْقُلُوبِ حِينَ مُيِّزَ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ، مِنْ مِثْلِ هَذَا فَلْيَهْرَبِ الْهَارِبُونَ، إِذَا كَانَتِ الدَّارُ الْآخِرَةُ لَهَا يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ. (۱)

دل هایشان ترسان است و گمان می کنند که از این راه، جان سالم به در نخواهند بُرد، و به آنان، اذن سخن گفتن داده نخواهد شد و عذرشان پذیرفته نخواهد گردید.

به دهان این گناهکاران، مهر زده شده؛ لیکن دست ها و پاهاى آنها به گفتار می آیند و اعمالشان را بازگو می کنند. وای از آن وقتی که بین دو دسته (گناهکاران و نیکوکاران) جدایی افکنده شود! آن، زمان بسیار سختی است و دل ها در آن زمان، در ناراحتی فوق العاده ای قرار می گیرند. نیکوکاران در بهشت و بدکاران در دوزخ قرار می گیرند.

اکنون از مانند این عذاب ها باید فرار کرد و برای منزل آخرت باید کوشید».

ص: ۲۸۱

۱- (۱). الأملی، طوسی: ص ۶۵۲ ح ۱۳۵۳، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۳۷۳ ح ۳۵. [۲]

۹۶. الاختصاص: عن عبد العظيم الحسني عليه السلام: كَتَبَ الْمَأْمُونُ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: عِظْنِي، فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ:

إِنَّكَ فِي دُنْيَا لَهَا مُدَّةٌ

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام: مأمون به امام رضا عليه السلام نوشت: مرا موعظه کن؟

امام عليه السلام در پاسخ، این اشعار را نوشت:

تو در دنیایی هستی که مدتی دارد

در این مدت، عمل [صالح] اهل عمل، پذیرفته می شود.

آیا نمی بینی که مرگ، دنیا را فرا گرفته

و آرزوی آرزومند را از آن می گیرد؟

در ارتکاب گناهان، به آنچه مایلی، شتاب می کنی؛

و توبه را به آینده محوّل می سازی!

مرگ، ناگهان اهلش را در کام می کشد

این گونه [زندگی کردن]، کار دوراندیش خردمند نیست.

اشاره

۹۷. الأمالی للطوسی: حدّثنا الشیخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علی الطوسی، قال: أخبرنا جماعه عن أبي المفضل، قال: حدّثنا أبو أحمد عبيد الله بن الحسين بن إبراهيم العلوی النصیبی، قال: حدّثنا أبي، قال: حدّثنا عبد العظيم بن عبد الله الحسني بالري، قال:

حدّثنا أبو جعفر محمّد بن علي بن موسى الرضا، عن أبيه، عن آباءه، عن علي بن الحسين، عن الحسين بن علي، عن أمير المؤمنين عليهم السلام - أنه قال: - المرّض لا - أجر فيه، ولكنّه لا - يدع على العبد ذنباً إلّا حطّه، وإنّما الأجر في القول باللسان والعمل بالجوارح، وإنّ الله بكرمه وفضله يدخل العبد بصدق التّوبه والسريره الصّالحه الجنّه. (۱)

ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام - به نقل از امام جواد عليه السلام، از پدرانش -: امیر مؤمنان عليه السلام فرمود:

«بیماری، موجب ثواب نمی شود؛ لیکن سبب از بین رفتن گناهان بندگان می گردد.

همانا پاداش، در برابر گفتن به زبان و عمل کردن با اعضای بدن است و خداوند، از روی لطف و کرمش، بندگان خود را به خاطر نیت های درست و دل های پاک، به بهشت، وارد می کند».

شرح

نقل شده که امیر مؤمنان عليه السلام در بازگشت از جنگ صفین در نزدیکی کوفه، به پیرمردی به نام صالح بن سلیم بر خورد که در سایه خانه ای نشسته و آثار بیماری در چهره اش نمایان بود. امام عليه السلام ضمن احوالپرسی، گفتگوی کوتاهی با وی داشت و در پایان، خطاب به او فرمود:

ص: ۲۸۳

۱- (۱). الأمالی، طوسی: ص ۶۰۲ ح ۱۲۴۵، [۱] بحار الأنوار: ج ۵ ص ۳۱۷ ح ۱۵. [۲]

جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ؛ فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أُجْرَ فِيهِ، وَ لَكِنْ لَا يَدْعُ لِلْعَبْدِ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّهُ، وَ إِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ وَ الْعَمَلِ بِالْيَدِ وَ الرَّجْلِ، وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النَّبِيِّ وَ السَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ [عَالِمًا جَمًّا] مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ. (۱)

خداوند، این درد و رنجی را که داشته‌ای، مایه ریختن گناهانت قرار دهد؛ چرا که در بیماری، پاداشی نیست؛ اما گناهی برای بنده فرو نمی‌گذارد، مگر آن که آن را فرو می‌ریزد. پاداش، تنها در گفتن به زبان و عمل کردن به دست و پای است و خداوند عز و جل، جمع فراوانی از بندگان خویش را به راستی نیت و به نهاد درست، به بهشت وارد می‌کند.

بنا بر این، به نظر می‌رسد آنچه در روایت حضرت عبد العظیم علیه السلام آمده، بخشی از متن اخیر است. سید رضی قدس سره نیز این متن را با اندکی تفاوت لفظی، در نهج البلاغه (حکمت ۴۲) آورده و در ادامه گفته است:

امام علیه السلام راست فرموده که در بیماری، اجری نیست؛ چرا که بیماری، از قبیل آن چیزهایی است که بنده به موجب آن، مستحقّ عوض می‌شود؛ زیرا استحقاق عوض، در مقابل چیزهایی پیدا می‌شود (از قبیل: دردها و بیماری‌ها و آنچه در این حکمت است) که فعل خداوند با بنده خویش باشد؛ اما استحقاق اجر و ثواب، در مقابل فعل بنده تحقق می‌یابد. بنا بر این، میان این دو، تفاوتی وجود دارد که ایشان، چنان که دانش ژرفکاو و رأی درست ایشان اقتضا می‌کرده، بیان فرموده است.

باید گفت: مؤلف گران قدر نهج البلاغه، در تبیین کلام امام علیه السلام، میان «عوض» و «اجر»، در معنا، تفاوت قائل شده است. از این رو، بیمار را مستحقّ «عوض» دانسته، نه «اجر»؛ چون بیماری، فعل خداوند متعال است؛ لیکن تأمل در احادیث رسیده در مورد پاداش بیماری‌ها، ما را بدین ره نمون می‌شود که این احادیث، در چند دسته جای می‌گیرند:

ص: ۲۸۴

۱- (۱). وقعه صفین: ص ۵۲۹. [۱] آنچه ما بین گروه آمده، از تاریخ الطبری [۲] افزوده شده است. برای آگاهی از متن کامل گزارش، ر.ک: بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۵۵۲. [۳]

۱. برخی از احادیث، بر این تصریح کرده اند که در بیماری، هیچ پاداشی وجود ندارد؛ اما بیماری، مایه پاک‌ی بیمار از گناهان است. (۱)

۲. شماری از احادیث، بیان می‌کنند که بیماری، گناهان انسان را می‌ریزد، با این تفاوت که این دسته احادیث، نسبت به مسئله اجر و پاداش، سکوت کرده اند. (۲)

۳. برخی از احادیث، بیان می‌کنند که بیماری، مرتبه انسان را بالا می‌برد. (۳)

۴. بعضی از احادیث، به وجود پاداشی بزرگ برای بیماری تصریح می‌کنند (۴) و برخی نیز از این خبر می‌دهند که پاداش سه شب تدار بودن، با عبادت هفتاد سال، برابر است. (۵)

۵. در برخی احادیث، آمده که در نامه عمل بیمار، نوشته می‌شود؛ پاداشی معادل انجام دادن اعمالی که به سبب بیماری، توفیق انجام دادن آنها را نیافته است. (۶)

۶. در حدیثی از امام حسین علیه السلام روایت شده است: امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، سلمان فارسی را عیادت کرد و فرمود: «ای ابو عبد الله! از بیماری خویش، در چه حالی؟».

گفت: ای امیر مؤمنان! فراوان، خدا را سپاس می‌گویم و از دل آزرده‌گی بسیار، به تو شکایت می‌آورم.

فرمود: «ای ابو عبد الله! دل آزرده مباش؛ زیرا هیچ کس از شیعیان ما نیست که به او دردی رسد، مگر به واسطه گناهی که پیش تر، از او سر زده و آن بیماری، مایه پاک شدن اوست».

سلمان گفت: اگر چنان باشد که تو می‌گویی - که چنان نیز هست -، پس در این کار

ص: ۲۸۵

۱- (۱). ر.ک: دانش نامه احادیث پزشکی: ح ۱۶۰ و ۱۷۷. [۱]

۲- (۲). ر.ک: دانش نامه احادیث پزشکی: ح ۱۵۸-۱۵۹ و ۱۶۱. [۲]

۳- (۳). ر.ک: دانش نامه احادیث پزشکی: ح ۱۸۰. [۳]

۴- (۴). ر.ک: دانش نامه احادیث پزشکی: ح ۱۸۷ و ۱۹۰. [۴]

۵- (۵). ر.ک: دانش نامه احادیث پزشکی: ح ۱۸۹. [۵]

۶- (۶). ر.ک: دانش نامه احادیث پزشکی: ح ۱۹۲-۱۹۹. [۶]

برای ما پاداشی جز پاک شدن از گناهان نیست.

علی علیه السلام فرمود: «ای سلمان! به واسطه شکیبایی بر بیماری و نالیدن به درگاه خداوند و دعا کردن در پیشگاه او، برایتان پاداش نیز هست و به سبب همین کارهاست که برای شما حسنه نوشته می شود و جایگاه هایتان فراتر برده می شود؛ اما درد، فقط موجب پاک شدن گناه، و نوعی کفاره است.»

سلمان پس از شنیدن این سخن، پیشانی علی علیه السلام را بوسید و گریست و گفت: ای امیر مؤمنان! اگر تو نبودی، چه کسی برای ما این چیزها را از هم باز می شناساند؟! (۱) این حدیث در واقع، جمع بندی همه احادیث پیش گفته است.

توضیح، این که: بیماری، عمل انسان نیست تا به سبب آن به وی پاداش داده شود.

از سوی دیگر، در بیان امام علیه السلام آمده است که وقتی مؤمنی در برابر درد و بیماری شکیبایی ورزد و در پیشگاه خداوند، دعا و زاری کند، پاداش خواهد داشت و به واسطه آن بر رتبه وی در پیشگاه خداوند، افزوده می شود و برای او حسنات نوشته خواهد شد، و این، بدان سبب است که این شکیبایی و دعا، عملی از اعمال انسان اند.

از همین جاست که می بینیم احادیث مربوط، به رغم همه اختلافات ظاهری، هیچ تعارضی با همدیگر ندارند؛ زیرا احادیثی که از پاداش نداشتن بیماری سخن می گویند، نه به عمل و نیت بیمار، بلکه به خود بیماری نظر دارند، و احادیثی که از ثواب بیمار و بالا رفتن رتبه او حکایت می کنند، به شکیبایی و مقاومت و نیت او ناظرند. از این رو، اگر بیمار در دوران تن درستی، عمل نیکی انجام می داده (برای مثال، نماز شب می خوانده)، پاداش آن برای وی در دوران بیماری نیز نوشته می شود. بیماری که علاوه بر این، شکیبایی هم می کند، افزون بر آن پاداش، پاداش شکیبایی خویش را هم می گیرد، و بیماری که علاوه بر شکیبایی، دعا و گریه و زاری نیز می کند، از جایگاه بالاتری نزد خدا برخوردار می شود.

ص: ۲۸۶

۱- (۱). طب الأئمه، ابنا بسطام: ص ۱۵، بحار الأنوار: ج ۸۱ ص ۱۸۵ ح ۳۹.

۹۸. علل الشرائع: حدّثنا محمّد بن موسی المتوکّل، قال: حدّثنا علی بن الحسین السعد آبادی، عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی، عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن ابن أبی عمیر، عن عبد الله بن الفضل، عن خاله محمّد بن سلیمان، عن رجل، عن محمّد بن علی علیهما السلام - أنه قال لمحمّد بن مسلم - : يا محمّد بن مسلم ! لا یغرّزک الناس من نفسک، فإنّ الأمر یصلُ إلیک دونهم، ولا تقطع النهار عنک کذا وکذا، فإنّ معک من یحصی علیک، ولا تستصغرنّ حسنه [تعملها، فإنک تراها حين تسرک، ولا تستصغرنّ سیئه] (۱) تعمل بها، فإنک تراها حين تسوؤک، وأحسن فإنی لم أر شیئاً قطّ أشدّ طلباً ولا أسرع درکاً من حسنه محدثه لذنب قديم. (۲)

* ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام - به سند خود - : امام باقر علیه السلام خطاب به محمّد بن مسلم فرمود:

«ای محمّد بن مسلم! مبادا مردم، تو را فریب دهند و از خودت غافل سازند؛ زیرا [اگر فریفته شدی،] زیان آن، متوجه خودت خواهد شد، نه آنها. روزهای زندگی را به انجام دادن کارهای بیهوده هدر نده؛ زیرا با تو کسانی هستند که کارهای روزانه ات را ثبت می کنند. هرگز عمل نیکی را که انجام دادی، اگر چه کوچک بود، حقیر مشمار؛ زیرا آن را در جایی که خشنودت می سازد، خواهی دید و اگر کار زشتی از تو سر زد، آن را نیز کوچک ندان؛ زیرا آن را در جایی که بدحالت می سازد، خواهی دید. نیکی نما؛ چرا که من چیزی ندیدم که انسانی را زودتر به مقصد برساند از عمل خوب جدیدی که در مقابل گناه کهنه ای انجام دهد.»

ص: ۲۸۷

۱- (۱). عبارت داخل کروشه را به نقل از کتاب بحار الأنوار افزوده ایم.

۲- (۲). علل الشرائع: ص ۵۹۹ ح ۴۹، [۱] بحار الأنوار: ج ۷۳ ص ۳۵۵ ح ۶۵. [۲]

۹۹. مسائل علی بن جعفر: حدّثنی محمّد بن موسی بن المتوکل، قال: حدّثنا علی بن الحسین السعدآبادی، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقی عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، قال: حدّثنی علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر، عن أبيه علیهما السلام، قال:

قال علی بن الحسین علیه السلام... لیس لک أن تقعد مع من شئت؛ لأنّ الله تبارک و تعالی يقول: إذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا فأعرض عنهم حتى يخوضوا في حديث غيره و إما ينسيتك الشيطان فلا تقعد بعد الذكری مع القوم الظالمین . (۱)

ولیس لک أن تتکلّم بما شئت؛ لأنّ الله تعالی قال: و لا تقف ما لیس لک به

* ترجمه

حضرت عبد العظیم علیه السلام- به نقل از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام- زین العابدین علیه السلام فرمود: «جایز نیست با هر کس همنشینی کنی؛ زیرا خداوند-تبارک و تعالی- فرموده است: (هر گاه دیدی کسانی را که در آیات ما کنجکاوی می کنند، از آنها دوری کن، تا در مطالبی غیر از آیات ما به بحث و جدل پردازند، و اگر چنانچه شیطان، تو را به فراموشی انداخت، پس از یادآوری، دیگر با گروه ستمگران همنشینی نکن.

و نباید هر چه را دلت خواست، بر زبان آوری؛ زیرا خداوند فرموده: (از چیزی که بدان علم نداری، پیروی نکن و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: "خداوند، رحمت کند

ص: ۲۸۸

عَلِمَ (۱)؛ وَلِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ خَيْرًا فَعَنِمَ، أَوْ صَمَتَ فَسَلِمَ».

وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَسْمَعَ مَا شِئْتَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: إِنَّ السَّمْعَ وَالبَصَرَ وَالبَصْرَةَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۲). (۳)

بنده ای را که خیری بر زبان جاری سازد و از آن سودمند گردد، یا ساکت شود تا سالم بماند."

و حق نداری به هر چیزی گوش فرا دهی؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: (همانا گوش و چشم و دل، همه مورد پرسش قرار می گیرند).

ص: ۲۸۹

۱- (۱). اسرا: آیه ۳۶.

۲- (۲). اسرا: آیه ۳۶. [۱]

۳- (۳). مسائل علی بن جعفر: ص ۳۴۳ ح ۸۴۷، [۲] بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۱۶ ح ۱۳. [۳]

۱۰۰. الاختصاص: روى عن عبد العظيم، عن أبى الحسن الرضا عليه السلام، قال:

يا عبد العظيم! أبلغ عني أوليائي السلام وقل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً، ومُرهم بالصدق في الحديث وأداء الأمانة، ومُرهم بالسكوت وترك الجِدال فيما لا يعنيههم، وإقبال بعضهم على بعض، والمزاورة؛ فإن في ذلك قُرْبَهُ إِلَيَّ، ولا يشغلوا (۱) أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً، فإنني آليت على نفسي أنه من فعل ذلك وأسخط ولياً من أوليائي دعوت الله ليُعذِّبهُ في الدنيا أشدَّ العذاب، وكان في

*ترجمه

حضرت عبد العظيم عليه السلام: امام رضا عليه السلام (۲) فرمود: ای عبدالعظیم! به دوستانم از طرف من سلام برسان و به آنان بگو: راهی برای شیطان بر خویش قرار ندهند، و آنان را به راستگویی در گفتار، و ادای امانت، و خاموشی، و ترک جدال در موارد بی فایده، و رویکرد نسبت به یکدیگر و به دیدار هم رفتن فرمان بده، که باعث نزدیکی به من است. خویش را به کوبیدن یکدیگر مشغول نکنند، که من به جانم سوگند خورده ام که هر کس چنین کند و یکی از دوستانم را خشمگین سازد، از خدا درخواست کنم که او را در دنیا به شدیدترین عذاب معذب سازد و در آخرت، از زیانکاران باشد.

به آنان پیاموز که خداوند، نیکوکارشان را می بخشد و از بدکارشان در می گذرد، مگر آن که به او شرک ورزیده باشد، یا یکی از دوستانم را آزار برساند، یا بدی او را در

ص: ۲۹۰

۱- (۱). فی المصدر: «یشتغلوا»، و التصویب من بحار الأنوار. [۱]

۲- (۲). ر.ک: ص ۱۸ پانوش شماره ۲.

الْآخِرَةَ مِنَ الْخَاسِرِينَ، وَعَرَفْتُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لِمُحْسِنِهِمْ وَتَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ، إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِهِ أَوْ آذَى وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِي، أَوْ أَضْمَرَ لَهُ سَوْءًا؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْهُ، فَإِنْ رَجَعَ وَإِلْمًا نُزِعَ رُوحَ الْإِيمَانِ عَنْ قَلْبِهِ وَخَرَجَ عَنْ وِلَايَتِي، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ فِي وِلَايَتِنَا، وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ. (۱)

دل خود جای دهد، که خداوند، او را مادام که از این کار روی برنتابد، نخواهد بخشید. پس اگر باز گردد که هیچ؛ و گرنه، روح ایمان از جانش خارج می گردد، و از ولایت من بیرون می رود، و در ولایت ما بهره ای نخواهد داشت. من از چنین فرجامی به خدا پناه می برم.

ص: ۲۹۱

۱- (۱). الاختصاص: ص ۲۴۷، بحار الأنوار: ج ۷۱ ص ۲۳۰ ح ۲۷. [۱]

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

